

شورا

ماهنامه شورای ملی مقاومت ایران

نوروز و جنگ

کارنامه رژیم و تراژنامه مقاومت در سال ۶۶

داستان گرانی در رژیم خمینی

پیرامون نیروی کار و اشتغال در ایران

تزویر حدیث غاب

بررسی علل قتل و شکست قائم مقام و امیر کبیر

شیشه ها و ستونها

خاریو ستها و من و انار دون دونه

گزارش، نقد، نظر، یادداشت

شورای ملی مقاومت: بیانیه، پیام، اطلاعیه...

گاهشمار اسفند ۶۶

یزدان حاج حمزه

ی. علوی

کریم قصیم

محمدحسین حبیبی (خائیزی)

کمال رفعت صفایی

محمدعلی اصفهانی

www.xalvat.org
www.KetabFarsi.com

شورا

ماهنامه شورای ملی تعاونیست ایران

شماره ۳۸۵ - اسفند ۱۳۶۶

شورا

ماهنامه شورای ملی مقاومت ایران

نوروز و جنگ

فهرست

فرارسیدن سال نو بر همه هم‌میهنان مبارک باد. هر چند رژیم خمینی با ادامه سیاست جنایتکارانه جنگ و سرکوبش، هر سال عید ایرانیان را به عزای مبدل کرده است، حفظ سنتهای اصیل ملی و پاسداری از ارزشهای تاریخی میهن عزیزمان، ایران، از گزند طاعون خمینی و رژیم ضدایرانی و ضدانسانیش ایجاب می‌کند که ما، حتی در سخت‌ترین شرایط، از گرامیداشت نوروز غافل نمانیم.

امسال نوروز در حالی فرا می‌رسد که «جنگ شهرها» اوج تازه‌یی گرفته است. قرارگرفتن تهران، قم و اصفهان در میدان جنگ موشکی، باعث شده است که مردم این شهرها برای نخستین بار، تمام مصیبت‌هایی را که جنگ با خود همراه دارد، به طور مستقیم حس کنند. اگرچه رژیم ضدبشری برای تنها چیزی که ارزش قائل نیست، زندگی مردم و جان هم‌میهنان ماست و خمینی، با وقاحت تمام، گفته است که مردم ما به این موشک‌ها می‌خندند! اما متحدان عوام‌فریب او همین «جنگ شهرها» را دستاویز کرده‌اند تا، به عنوان دلسوزی برای جان و زندگی مردم، همه بار تشدید جنگ را به گردن طرف عراقی بیندازند و سیاست جنگ‌طلبانه رژیم را از زیر ضرب خارج کنند. از این هم بیشتر، آنها ادعا کرده‌اند که قطعنامه ۵۹۸ شورای امنیت، که خواهان آتش‌بس و شروع مذاکرات صلح است، با «منافع ایران» مغایرت دارد و، بنابراین، پذیرفتنی نیست! تردیدی نیست که تشدید جنگ، مطلوب هیچ عنصر یا نیروی صلح‌طلبی نیست و از همین رو مسئول شورای ملی مقاومت نخستین کسی بود که «جنگ شهرها» را، از هر دو طرف، محکوم کرد. اما در این نیز نباید شک کرد که منافع گوناگونی بر سر مسأله مشخص جنگ به هم گره خورده است، جنگ برای رژیم

۳	* نوروز و جنگ
۶	* کارنامه رژیم و تراژنامه مقاومت در سال ۶۶
۳۳	* داستان گرانی در رژیم خمینی یزدان حاج حمزه
۴۹	* پیرامون نیروی کار و اشتغال در ایران ی. علوی
۶۳	* تزویر حدیث غاب کریم قصیم
۷۵	* بررسی علل قتل و شکست قائم مقام و امیرکبیر محمدحسین حبیبی (خائیزی)
۹۵	* شیشه‌ها و ستونها کمال رفعت صفایی
۹۷	* خارپوستها و من و انار دون دونه محمدعلی اصفهانی
۱۰۴	* سنگ اتمی چندپیکانه
۱۰۸	* مفهوم ارقام در سیستم خمینی نصرالله اسماعیل زاده
۱۱۵	* خشک‌شویی مصدق ا. ایمان
۱۲۰	* گفتگو با یک عرب متوهم یوسف جوان
۱۲۵	* شورای ملی مقاومت: بیانیه، پیام، اطلاعیه...
۱۳۶	* گاهشمار اسفند ۶۶

خمینی به منزله آب حیات است، و این را همه می‌دانند. بخشی از حاکمیت که یکی از ستونهای استوار رژیم را تشکیل می‌دهد، به طور مشخص از شرایط جنگی و کمبودهای ناشی از آن در جامعه، به سودهای هنگفتی رسیده است و منافع مادی کاملاً ملموسی در تبلیغ ضرورت ادامه جنگ دارد. این را هم عده‌یی می‌دانند. ادامه جنگ هم چنین برای شبکه جهانی فروش و قاچاق اسلحه به منزله گنج بادآورده‌یی است که میزان سود آن با ارقام نجومی قابل بیان است. بدین ترتیب منافع رژیم خمینی با منافع مادی غارتگرترین و ماجراجوترین محافل جهانی، بر سر ادامه جنگ، گره خورده است. از نظر سیاسی نیز، ادامه جنگ و فرسایش نیروی انسانی، منابع طبیعی و ثروتهای دو کشور ایران و عراق، در منطقه مطلوب اسرائیل است و در پهنه جهانی مددکار سیاستهای نواستعماری. شک‌کنندگان، اگر کاسه داغتر از آتش نباشند، می‌توانند، برای رفع تردید، به اظهارات رسمی و علنی دولتمردان اسرائیلی، در مورد منافع بسیاری که از ادامه جنگ نصیبشان می‌شود، مراجعه کنند. عناصر این مجموعه مشترک‌المنافع، هر یک به زبان رادیویی و مطبوعاتی خود، به اسم دلسوزی برای مردم ایران، از سیاست جنگ‌طلبانه خمینی حمایت می‌کنند.

جمع خرده‌ریزی از «میهن‌پرستان» وطنی هم هستند که، به بهانه مبارزه با «دشمن»، نه تنها تبلیغاتچی سیاست جنگ‌طلبانه خمینی شده‌اند، بلکه رژیم ضدبشری او را نیز در جایگاه نماینده و پاسدار «منافع ایران» نشانده‌اند. از این میان، بر تراشه‌هایی که بر اثر خراطیهای پیاپی هیأت حاکمه به بیرون پریده‌اند، حرجی نیست. هم‌سرشتی آنها با رژیم، همواره بر «اختلاف سلیقه» شان با سردمداران کنونی سایه انداخته است. «ملیون» تقلبی هم، که چشمشان را به «اصلاح‌طلبان» درون رژیم دوخته‌اند و دستشان به سوی صندوقهای قرض‌الحسنه «شیطان بزرگ» دراز است، تکلیفشان روشن است. عبرت‌انگیزتر، سرنوشت پسمانده‌های بی‌قابلیت رژیم گذشته است که زمانی دعوی مبارزه مسلحانه با رژیم داشتند، ناوچه رژیم را در وسط دریا تصرف می‌کردند، از آمادگی نیروهای مسلح «برون مرزی» خود برای حمله به رژیم لاف می‌زدند و، مهمتر از اینها، خود مشوق حمله «دشمن» به «نیاخاک باستانی» بودند و حالا، همه‌شان مأمور تبلیغ «فتوحات» ارتش (و اخیراً پاسداران) خمینی در خاک عراق شده‌اند. روزنامه‌هاشان، از بابت مخالفت با صلح و با قطعنامه شورای امنیت، عکس‌برگردان مضحک روزنامه‌های رژیم شده است. حتی بخشی از آنها، از فرط ناامیدی، «واقع‌بین» شده و دندان سلطنت‌طلبی را کشیده‌اند. حالا می‌خواهند با لشکر ساواکیهای «خوشنام» به کمک بازرگان بشتابند تا رژیم را از درون متحول کنند! از امامزاده سلطنت که معجز ندیدند، امیدوارند که خردجال مرادشان را بدهد.

این فعل و انفعالاتها، که همه نیروهای رنگارنگ ارتجاعی را به حمایت از سیاست جنگ‌طلبانه خمینی کشانده است، بی حکمت نیست. این خرده‌نیروها - که زمانی هر یک فقط خود را مخالف «واقعی» رژیم می‌دانست - اینک پی برده‌اند که در مقابل «خطر بزرگتر» چاره‌یی جز پیوستن به رژیم ندارند. «خطر بزرگتر»، وجود جنبش مقاومتی در میان «مخالفتان» است که، به هیچ بهانه، مبارزه مرگ و زندگی با دشمن اصلی مردم ایران، یعنی رژیم خمینی، را رها نکرده یا تحت‌الشعاع مبارزه اصلی‌تری! قرار نداده است. نفس حضور این مقاومت رزمنده، استوار و سازش‌ناپذیر در عرصه مبارزه، به خودی‌خود، تمام ادعاهای مخالفتان تقلبی را نقش بر آب می‌کند، یعنی همه دکانهای عوام‌فریبی و شیادی را، به مسالمت‌آمیزترین و در عین حال قاطعانه‌ترین نحو، می‌بندد. دشمنیشان با مقاومت سابقه‌دار است، ولی حدت «خطر» را تازگیها، همزمان با اوج‌گرفتن مبارزه آزادیبخش، حس کرده‌اند. دیگر رژیم خمینی را، بی‌رودربایستی، فراموش کرده‌اند. به روزنامه‌هاشان نگاه کنید، ببینید در بحثهای «دانشمندانه» شان در باب «دشمن‌شناسی»، ساواکی - رستاخیزیهای «خوشنام» از چه کسانی به عنوان «دشمن» یاد می‌کنند. به توطئه‌های تروریستی و زدوبندهای بین‌المللی رژیم در سال گذشته هم بنگرید، ببینید هدف واحد همه این توطئه‌ها چه کسانی بوده‌اند. ایجاد «جبهه واحد» در مقابل دشمن مشترک، البته امری طبیعی است، اما برای عوام‌فریبان و لافزنان نیاز به کلاه‌شرعی هم دارد. چنگ‌زدن به ریسمان جنگ‌طلبی خمینی، تحت عنوان دفاع از «منافع ایران» خررنگ‌کن‌ترین کلاه‌هاست، زیرا میهن‌دوستی درست همان خصلتی است که خمینی و متحدانش هیچ بویی از آن نبرده‌اند.

«شورا»

وضعیت ارزی رژیم یکی از مهمترین معیارها برای ارزیابی کارنامه رژیم است. نباید به یاد داشت که ارز، اکسیر حیات اقتصاد تکپایه و وابسته ایران است و رژیم خمینی طی ۹ سال حاکمیت خود، علاوه بر شدت بخشیدن به روند وابستگی اقتصاد ایران، برای فراهم کردن جنگافزار مورد نیاز خود، نیاز ارزی جاری و جدیدی به میزان تقریبی ۵ میلیارد دلار در سال بر اقتصاد ایران تحمیل کرده است. اگر پرداختهای ارزی ضروری سالهای آخر حاکمیت رژیم شاه را معیار قرار دهیم، رژیم برای گرداندن چرخ اقتصاد وابسته ایران در شرایط کنونی در وضعیتی کمابیش مشابه گذشته، میبایستی سالانه بیش از ۲۵ میلیارد دلار ارز ریخت و پاش کند. اما رژیم، از محل منبع درآمد منحصر به فردش، یعنی صادرات نفت، در سال ۶۵ حدود ۶ میلیارد دلار و در سال ۶۶ - بر اثر افزایش بهای نفت در بازار جهانی و قطع چند ماهه بمباران کشتیها در خلیج فارس - چیزی در حدود ۸ تا ۱۰ میلیارد دلار عایدی داشته است. در طی دو سه سال اخیر که درآمد ارزی به شدت سقوط کرده، رژیم، ضمن زدن از سهمیه ارزی نیازهای حیاتی مردم، مجبور شده است مقدار قابل توجهی از ذخیره ارزی را بخورد تا بتواند به طور کجدار و مریز، به حاکمیت خود ادامه دهد. روزنامه لوموند ۱۱ دسامبر ۸۷، از قول «بانک تسویه حسابهای بین المللی»، فاش ساخت که: «در تابستان سال ۱۹۸۷ ذخیره ارزی ایران به کمتر از ۵/۳ میلیارد دلار یعنی به یک چهارم میزان آن در سال ۱۹۸۰ و حدود ۲/۵ میلیارد دلار کمتر از موجودی سال ۸۶ رسید». علائم شدت گیری بحران ارزی رژیم در اوایل سال ۶۶ در سطح جامعه آشکار شد. رادیوی بی.بی.سی، در ۲۷ اردیبهشت ۶۶ اعلام کرد که «به دنبال صعود قیمت کالا و ارز خارجی، چند مرکز فروش ارز و سکه طلا توسط پاسداران اشغال شد و ظرف مدت ۴۸ ساعت قیمت دلار از ۸۵ تومان به ۱۲۰ تومان، و قیمت سکه بهار آزادی از ۷ تا ۸ هزار تومان به ۱۷ هزار تومان رسید». مقررات جدیدی که در اواخر سال ۶۶ برای تهیه بلیت مسافرت خارج از کشور و پرداخت تمام بهای آن به ارز خارجی وضع شد، نشانه ادامه و اوج گیری بحران ارزی در طول سال ۶۶ می باشد. با در نظر گرفتن آن که رژیم خمینی مجبور است برای تهیه نیازهای وارداتی خود از خارج بازار آمریکا دلارهای نفتی را به پولهای پر قدرتی هم چون مارک آلمان و ین ژاپن تبدیل کند، ادامه سقوط ارزش دلار در مقابل دیگر ارزهای خارجی به عاملی کاهنده در قدرت خرید رژیم در بازار جهانی تبدیل شده و با وجود افزایش ظاهری درآمد نفت نسبت به سال ۶۵، بهبودی در قدرت خرید رژیم حاصل نگردیده است.

صادرات و فروش نفت، منبع اصلی درآمد ارزی رژیم است. در سال ۶۶، پس از یک دوره نسبتاً آرام چهارماهه، حملات عراق به نفتکشهای رژیم در خلیج فارس

کارنامه رژیم و ترازنامه مقاومت در سال ۶۶

سالی که گذشت، هم برای رژیم خمینی و هم برای مقاومت عادلانه مردم ایران، سالی بس مهم و حتی سرنوشت ساز بود. در این سال، به موازات اعتلای محسوس و چشمگیر مقاومت در عرصه های سیاسی و نظامی، شاهد افلاس، درماندگی و از هم گسیختگی رژیم و رشد بی سابقه تضادهای درونی آن بودیم. از آن جا که ارائه تفصیلی چنین بیلانی در یک مقاله میسر نیست، نکات عمده کارنامه رژیم را در چهار زمینه وضع اقتصادی - اجتماعی، تضادهای درونی، جنگ و روابط خارجی، و ترازنامه مقاومت را در دو زمینه نظامی و سیاسی عرضه می کنیم.

کارنامه رژیم

۱ - وضع اقتصادی و اجتماعی

بیشتر از سه سال است که بانک مرکزی رژیم و دیگر دستگاههای ذیربط، در مورد نشر اطلاعات و آمار اقتصادی جامع کشور، سیاست مخفی کاری و سکوت در پیش گرفته اند. این سیاست در سال گذشته تا حد سرتی کردن بحث متمم و اصلاحیه بودجه ۶۶ و کلی گویی درباره بودجه ۶۷ در مجلس ادامه یافت. روشن است که بدین ترتیب بررسی جامعی از کارکرد اقتصادی رژیم در سال گذشته نمی توان کرد. با این همه، با استفاده از اطلاعات جسته و گریخته ای که به خصوص از منابع خارجی به بیرون درز پیدا کرده است می توان تصویری کلی از وضعیت اقتصادی و کارنامه رژیم در سال ۶۶ ارائه داد.

بالا گرفت. رژیم برای عرضه نفت به مشتری، ناوگان نفتکش خود را - که مرکب از ۲۱ کشتی، به ظرفیت حمل ۳/۷ میلیون بشکه در روز است - بسیج کرد تا، در تاریکی شب، نفت ایران را از پایانه جزیره خارک به انبارهای شناور جزایر سیری و لارک و لاوان برساند. در حملات اخیر عراق به نفتکشهای شیرو رژیم، دو نفتکش «سنندج» و «اوج» به شدت آسیب دیده و ظرفیت حمل نفت از خارک به جزایر سیری و لارک کاهشی قابل ملاحظه یافته است. نشریه «پترواستراتژی» فرانسه، هزینه مستقیم این حمل و نقل را بشکهای ۶۲ سنت ارزیابی کرده است. روزنامه لوموند در ۱۱ دسامبر ۸۷ نوشت که «ایران بابت حمل نفت خود به خارج از منطقه جنگی، هزینه بیمه قابل ملاحظه‌ای در حدود ۲ تا ۳ دلار برای هر بشکه نفت می‌پردازد». از تابستان سال گذشته، با تحریم نفتی ایران از جانب فرانسه و آمریکا (از ماههای ژوئیه و سپتامبر ۱۹۸۷)، ظاهراً دو مشتری مهم موقتاً از دست رژیم خارج شدند. بدین ترتیب، مثلاً در مورد خرید آمریکا، حتی با احتساب شایعه فروش ۹۰ میلیون دلار نفت ایران به شرکتهای آمریکایی در ماههای نوامبر و دسامبر گذشته، بنا به نوشته نشریه اقتصادی «مید»، میزان خرید ماهانه ۲۲۵ میلیون دلاری آمریکا در طی ماههای اولیه سال ۱۹۸۷ (قبل از تحریم) حدود ۸۰ درصد کاهش یافته است. قدر مسلم آن که، در حال حاضر، رژیم خمینی به مشتری اصلی نفت ایران یعنی ژاپن وابستگی تام و تمام پیدا کرده است، در حالی که، بنا بر گزارش خبرگزاری رویتر، وزارت بازرگانی ژاپن به کمپانیهای نفتی این کشور توصیه کرده است که از اول ژانویه ۱۹۸۸ واردات نفت خود را از ایران ۳۲ درصد کاهش دهند. بدین ترتیب در طی سال گذشته، رژیم چند ماهی با مازاد تولید و کمبود مشتری مواجه بوده و مجبور شده است با بلندکردن چوب حراج قسمتی از این مازاد را در دهانه خلیج ارزان‌فروشی کند. این نوع تولید و فروش بی‌رویه نفت توسط رژیم و برخی دیگر از کشورهای تولیدکننده نفت، همراه با رکود نسبی اقتصادی، بحران بورس، کاهش تقاضای جهانی برای نفت و تبانی کارتل‌های نفتی در کشورهای صنعتی و ... قیمت نفت را، که در بازار جهانی چند ماهی به بشکهای ۱۸ دلار رسیده بود، مجدداً به سقوط کشاند و در همین اواخر هفته‌نامه «مید» اعلام کرد که قیمت نفت خام نوع فاتح دویی به بشکهای ۱۲/۵ تا ۱۳ دلار رسیده است. در حال حاضر با توجه به هزینه‌های جابه‌جایی و بیمه جنگی و تخفیفهای رژیم، به نظر می‌رسد که به ازای فروش هر بشکه نفت چیزی کمتر از ۱۰ دلار دست رژیم را بگیرد. اگر قیمت بازار و وضعیت صدور نفت به همین متوالی که هست باقی بماند، در سال ۶۷، حتی در صورت صدور روزانه ۱/۵ میلیون بشکه نفت، کمتر از ۵ میلیارد دلار درآمد ارزی از بابت نفت عاید رژیم خواهد شد. با این اوصاف می‌توان نتیجه گرفت که رژیم خمینی، به لحاظ تأمین نیازهای ارزی، کفگیرش

به ته دیگ خورده و در صورت ترسیدن امدادهای غیبی، مجبور است برای پاسخگویی به نیازهای حیاتی حداقل ۱۰ میلیارد دلاری سالانه خود، در کمتر از یکسال، یعنی تا پایان سال ۱۹۸۸، ذخیره ارزی باقی‌مانده‌اش را به مصرف برساند. همچنین در سالی که گذشت، مشکلات رژیم در تهیه فرآورده‌های نفتی نیز بیشتر شد. به نوشته روزنامه هرالد‌تریبون، بر اثر حمله‌های هوایی و موشکی عراق به مراکز اقتصادی و تأسیسات نفتی ایران، کشوری که تا قبل از جنگ روزانه حدود ۵۵۰ هزار بشکه فرآورده نفتی به خارج صادر می‌کرد، پس از جنگ به واردکننده نفت و بنزین و دیگر فرآورده‌ها تبدیل شده و در طی دو سال گذشته نیازهای وارداتیش در این زمینه، از روزی ۱۵۰ هزار بشکه به ۳۰۰ هزار بشکه در روز افزایش یافته است. طبق محاسبه نشریه «پترواستراتژی» رژیم در سال گذشته مسیحی، «حدود ۴۲۰ میلیون دلار خرج اضافی برای تهیه فرآورده‌های تصفیه شده نفتی و انتقال نفت به جزایر سیری و لارک داشته است».

اما، به‌رغم تنگنای شدید ارزی، رژیم در سال گذشته سر سوزنی از اولویت تأمین نیازهای جنگی خود کم نگذاشت و تا توانست ارز و ریال و سرمایه‌های ملی ایران را بی‌دریغ حیف و میل و دود هوا کرد. در ۲۷ خرداد ۶۶ رادیو بی‌بی‌سی، اعلام کرد که «ایران هر ماه ۲۵۰ میلیون دلار صرف خرید اسلحه می‌کند و بالغ بر ۵ هزار ایرانی در معاملات اسلحه کار می‌کنند». همین رادیو در تاریخ ۲ مهر اعلام کرد که تنها «دفتر تسلیحات رژیم در لندن، که اخیراً تعطیل شد، طی سالهای ۸۴ و ۸۵ حدود ۴ میلیارد و ۵۰۰ میلیون لیره [حدود ۹ میلیارد دلار] تسلیحات نظامی خریده است». در سال ۶۶ برخی از منابع و شیوه‌های خرید اسلحه رژیم برملا شد و رسانه‌های خبری کشورهای مختلف جهان از روابط پنهانی شرکتها و شخصیت‌های سیاسی این کشورها در معامله اسلحه با ایران پرده برداشتند. با این همه فروش و تحویل جنگافزار به ایران ادامه یافت و اگر عاملی جریان سلاح از کشورهای غربی و شرقی را به ایران محدود ساخت، این بنیه ارزی محدود رژیم برای تهیه سلاح به چند برابر قیمت‌های معمول بود، نه علت دیگر. در اواخر سال، ریچارد مرفی، در گزارش خود به کنگره آمریکا در این باره نتیجه گرفت که «جمهوری اسلامی برای تهیه سلاحهای بسیار حساس و پیشرفته از کشورهای صنعتی غرب، دچار اشکالات فراوان شده و مجبور شده است برای تأمین بخش کوچکی از سلاحهای موردنیاز خود، قیمت‌های گزاف بپردازد». در این اوضاع و احوال به نظر می‌رسد که هزینه ارزی رژیم برای تهیه سلاح، اگر از مقدار خرید سابق دفتر تسلیحات رژیم در لندن (سالانه حدود ۴/۵ میلیارد دلار) بیشتر نشده باشد، کمتر از آن نشده و بودجه ارزی ۲/۸ میلیارد دلاری پیش‌بینی شده برای سال ۶۶ به هیچ وجه پاسخگوی نیازهای

رژیم نبوده است.

وضع تولید و وضعیت معیشتی مردم، در چنین شرایطی، ناگفته پیداست. زیرا با در نظر گرفتن خاصه خرجیها و تنگناهای ارزی، برای سایر اقلام هزینه‌های ضروری ارزی دیگر جای چندانی باقی نمی‌ماند. به عنوان مثال، در مورد صنایع وابسته ایران، که طبق بررسی «نشریه آمار کارگاههای صنعتی بخش عمومی ایران» به طور متوسط ۵۶/۵ درصد مواد اولیه مورد نیاز آنها وارداتی است، راهبری آنها با ظرفیتهای سابق، به بیشتر از ۶ میلیارد دلار ارز نیاز دارد. حال آن که طبق گزارش نخست‌وزیر رژیم به مجلس، در سال ۶۶ دولت نتوانسته است بیش از یک‌هفتم سهمیه ارزی سالهای ۶۱ تا ۶۴ (یعنی کمتر از ۶۰۰ تا ۷۰۰ میلیون دلار) ارز برای صنایع اختصاص دهد. بنابراین در سال ۶۶ افت تولید و افزایش بیکاری در بخش صنعت، مانند سال قبل، هم چنان ادامه داشته است. در اردیبهشت سال ۶۶ یکی از اعضای کمیسیون کار مجلس در مورد نرخ بیکاری در سال ۶۵ گفت که «تعداد کارگرانی که تا پایان سال ۶۵ اخراج شده‌اند، به ۷۵۰ هزار نفر می‌رسد». شواهد امر حاکی از آن است که در سال ۶۶، این قضیه ادامه یافته است.

کشاورزی ایران، نیز در سالی که گذشت، وضعی درخشانتر از سایر بخشها نداشت. در سال ۶۶ بخش قابل‌توجهی از زمینهای زراعتی استانهای کرمان، بلوچستان، مازندران، گیلان و بوشهر در معرض سیل قرار گرفت و بخشی دیگر از زمینهای دیم غرب کشور با خشکسالی مواجه شد. تولید گندم و برنج و جمع‌آوری محصول خرما در بوشهر، با مشکلات فراوان روبه‌رو بود. دولت خسارات وارده بابت سیل و خشکسالی را بیش از ۱۴ میلیارد تومان اعلام کرد و نخست‌وزیر رژیم در گزارش سالانه خود به مجلس، به افت تولید گندم از ۷/۵ میلیون تن به ۷ میلیون تن اشاره کرد. بنابراین، با توجه به کشف جمعیت بیش از ۵۰ میلیونی ایران و نرخ رشد ۳/۵ تا ۳/۷ درصد آن به نظر می‌رسد که در سال ۶۶، تولید سرانه محصولات کشاورزی ایران، که طبق ارزیابی «سازمان کشاورزی آمریکا» در هشت سال اول حاکمیت رژیم ۱۳ درصد تنزل کرده بود، باز هم کاهش یافته است. یکی از نمایندگان مجلس خمینی، اخیراً در بحث بودجه سال ۶۷، میزان افت تولید ملی را چنین بیان کرد: «درآمد ملی سرانه ۵۸ هزار ریالی در سال ۶۵، به ۵۴ هزار ریال در سال ۶۶ کاهش یافته است». میزان کاهش واردات مواد غذایی نیز، بنا به گزارش «سازمان کشاورزی آمریکا»، از ۳/۶ میلیارد دلار در سال ۸۴ به ۳/۱ میلیارد دلار در سال ۸۵ و ۲/۵ میلیارد دلار در سال ۸۶ رسید. در سال ۱۳۶۶ (۸۷)، بنا بر پیش‌بینی رژیم در بودجه ۶۶ و گزارش آخر سال نخست‌وزیر، فقط ۱/۳۵ میلیارد دلار به واردات مواد غذایی اختصاص داده شد، بنابراین می‌بینیم که در این چند ساله، به‌رغم

افزایش شدید جمعیت، تولید و واردات (یعنی عرضه) مواد غذایی به شدت کاهش یافته است. در مقابل، بر اثر کارکردهای مالی دولت، در سال ۶۶ به نقدینگی هنگفت بخش خصوصی، که در سال ۵۶ بیش از ۱۰۲۷ میلیارد تومان بود، به روایتی ۱۳/۳ درصد و به روایتی دیگر ۱۹ درصد اضافه شده است. کمبود و گرانی عرضه قانونمند و غیرقابل اجتناب چنین پدیده‌یی است که در سال گذشته نیز دمار از روزگار مردم در آورده است. جنجالها و سیاه‌بازیهایی که، زیر عنوان «مبارزه با گرانفروشی» و «تعزیر دولتی گرانفروشان» از اوایل تابستان گذشته به راه افتاد، تلاشی بود از سوی دولت، برای بستن دهانهای گرسنه‌یی که به فریاد و اعتراض باز شده بود. وضعیت تغذیه و تأمین مواد غذایی مردم در سال ۱۳۶۶ آن قدر وخیم بود که عوامل اجرایی رژیم خدتیایی آن را در سال ۶۷ به مصلحت خود ندیدند و، بنا به اظهار نخست‌وزیر رژیم، در بودجه پیش‌بینی شده سال ۶۷، ۷۰۰ میلیون دلار به اعتبار ارزی و سهمیه واردات «کالاهای اساسی» افزودند. رژیم با پیش‌بینی حدود ۲ میلیارد دلار اعتبار در سال ۶۷، مدعی است که ۵/۵ میلیون خانوار را مشمول طرح «بن ویژه» قرار خواهد داد و در حد بخور و نمیر به آنها آذوقه خواهد رساند. در مورد ۴/۵ میلیون خانوار دیگر ایرانی که باقی می‌مانند و نمی‌توانند از «بن ویژه» استفاده کنند، لابد رژیم معتقد است که خدا باید روزیشان را جای دیگر حواله کند!

کارکرد اقتصادی رژیم خمینی در سال ۶۶، بدون شک خسارت‌بارتر از آن بوده که در این ارزیابی کوتاه و مختصر آمده است. عدم انتشار «حسابهای ملی» و اطلاعات اقتصادی سالانه از جانب رژیم، خود بهترین گواه وخامت اوضاع اقتصادی کشور است. این صدمات و مشکلات عرضه طبیعی و اجتناب‌ناپذیر حاکمیت خمینی است و تا این رژیم جنگ‌افروز ضدتاریخی و ضدمردمی بر میهن ما حاکم است، جز انحطاط و ویرانی به بار نخواهد آورد. در کارنامه سالانه این رژیم، به جای جستجوی نشانه رشد و توسعه اقتصادی، باید به سراغ اندازه‌گیری میزان انحطاط و عقب‌افتادگی کشور رفت، باید گسترش ابعاد مشکلات و موانع رشد در ایران از قبیل فقر، بیکاری، عمیق‌تر شدن فاصله طبقاتی، کاهش درآمد ملی و توزیع سخت نامتعادل درآمدها را محاسبه کرد؛ باید حساب تعطیل یا تقلیل فعالیتهای تولیدی و افزایش فعالیتهای غیرمولد و دلالیها را نگاهداشت و... به طوری که برای پایان‌دادن به همه این فجایع، نابسامانیها و ناهنجاریها، هیچ راه دیگری جز سرنگونی رژیمی که به وجودآورنده آنهاست و از آنها تغذیه می‌کند، باقی نمانده است.

۲ - تضادهای درونی رژیم

دستگیری اعضای دفتر منتظری در سال ۶۵، که در ارتباط با افشای روابط پنهانی رژیم با آمریکا بود، ضربه‌یی بر پیکر رژیم بود که قابل ترمیم به نظر نمی‌رسید، خصوصاً که در آن ماجرا طرح و توافقه‌های رژیم با «شیطان بزرگ» برای یک دوره (که برای رژیم تعیین‌کننده بود) نقش بر آب شده بود. دنباله آن ماجرا به سال ۶۶ هم کشیده شد. خمینی در ۲۵ خرداد آخوند علی رازینی، جانشین لاجوردی در زندان اوین، و فلاحیان، معاون وزارت اطلاعات (ساواک) رژیم را با حفظ سمت به ترتیب، به سمت حاکم شرع و دادستان دادسرای ویژه روحانیت منصوب کرد. خمینی در حکم فلاحیان نوشت که نظر به «اهمیت حوزه‌های علمیه»، او را به این سمت برگزیده تا به جرائم «روحانی‌نمایان و دین به دنیا فروشان» رسیدگی کند. در ششم مهرماه خبر اعدام مهدی هاشمی اعلام شد و در ۱۸ مهرماه نیز رژیم خبر اعدام دو تن از «مرتبطین» مهدی هاشمی را داد، که سه روز قبل از آن در زندان اوین صورت گرفته بود. در این فاصله، در ۸ تیرماه، اولین جلسه از پنجمین اجلاس سالانه مجلس خبرگان تشکیل شد و در ۱۲ تیرماه رادیو رژیم گزارش داد که در طول این اجلاس اصل ۱۵۷ قانون اساسی (تعریف رهبر یا شورای رهبری) و اصل ۱۵۹ (شرایط و صفات رهبر یا شورای رهبری) مورد بحث و بررسی قرار گرفت. یک روز بعد، احمد خمینی یک گفتگوی سه ساعته با منتظری درباره «مسائل مختلف کشور» داشت. البته رژیم نه از بحث‌های مجلس خبرگان و نه از گفتگوی طولانی احمد خمینی با منتظری مطلبی انتشار نداد، اما همین سکوت و مخفی‌کاری خود نشانه آن بود که اختلافها به جایی رسیده که رژیم ترجیح داده است آن را محرمانه نگهدارد. در سال ۶۶ شاهد رویدادهای مهم دیگری هم بودیم که حاکی از اوجگیری و تشدید تضادهای درونی رژیم و نشانه بارزی از روند فروپاشی آن بود. در خردادماه حزب جمهوری اسلامی منحل، یا به قول رفسنجانی، فعالیت آن تعطیل شد. رفسنجانی و خامنه‌ای، در نامه مشترکی به خمینی برای کسب اجازه «تعطیل کردن» حزب، اعتراف کرده بودند که حزب نه تنها فواید و منافع آغاز کار را ندارد بلکه، به عکس، «تحزب در شرایط کنونی ممکن است بهانه‌یی برای ایجاد اختلاف و دودستگی گردد و نیروها را صرف مقابله با یکدیگر کند». آنها بدین ترتیب اقرار می‌کردند که کار تضاد باندهای درون حاکمیت به جایی رسیده که تشکیلات حزب، خواه و نا خواه، به دستگاهی برای موش‌دواندن و کارشکنی باندها علیه یکدیگر تبدیل خواهد شد.

انحلال حزب، هر چند این وسیله برخورد را موقتاً از بین برد، اما در تضاد

درون حاکمیت هیچ تغییری به وجود نیاورد. به عکس، خیلی زود آثار وخیم‌تری از تشدید تضادهای درونی رژیم نمایان شد. رفسنجانی در ۱۳ خرداد از خمینی ملتسمانه تقاضا کرد که، برای حل مشکلات قانونگذاری، به داد مجلس برسد، چون در زیر آسمان کسی غیر از او قادر به انجام این کار نیست. رفسنجانی عصر همان روز در مصاحبه‌یی گفت که مشکل اصلی مجلس، مخالفت شورای نگهبان با مصوبات مجلس و رد کردن آنهاست. حدود یکماه و نیم بعد، خمینی بی‌سروصدا «تعزیر حکومتی» را به دولت واگذار کرد که در واقع اقدامی بود در جهت خنثی کردن وتوی شورای نگهبان در مورد «لایحه مجازات محترمان و گرانفروشان». مهره‌های دولتی رژیم، از جمله نخست‌وزیر خمینی، در مورد اثرات این حکم در گره‌گشایی از کار دولت سروصدای زیادی به راه انداختند، اما دردهای بی‌درمان رژیم چیزی نیست که با حکم و فتوا و وضع قانون قابل درمان باشد. به عنوان مثال در هیچ رژیم دیکتاتوری، هیچ وقت شخص دیکتاتور در مورد مساله‌یی هم چون چگونگی برنامه‌های تلویزیونی وارد میدان نمی‌شود. معمولاً مسئول چنین دستگاهی با دریافت خط کلی سیاست تبلیغاتی، درباره چنین مسائلی تصمیم می‌گیرد. اما اختلاف و دودستگی به اضافه عقب‌ماندگی رژیم خمینی چنان وضعی را به وجود آورده که خمینی ناچار است برای رفع اختلاف نظر در این مورد هم فتوا صادر کند. تازه باید در نظر گرفت که رادیو تلویزیون رژیم دستگاهی است که زیر نظر نمایندگان از سه قوه اداره می‌شود!

در همین سال ۶۶، علنی شدن اختلاف نظر بین خمینی و رئیس‌جمهوریش صورت ویژه‌یی گرفت که باعث شگفتی هر ناظری از وجود این همه تضاد و اختلاف در دستگاه حکومتی رژیم شد. ماجرا با نامه وزیر کار به خمینی در ۱۷ آذرماه شروع شد. وی در آن نامه پرسیده بود آیا می‌توان برای واحدهایی که ازامکانات و خدمات عمومی و دولتی مثل «آب، برق، تلفن، سوخت، ارز، اسکله و...» استفاده می‌کنند، شروط الزامی مقرر نمود؟ خمینی به این سؤال جواب مثبت داد. سؤال وزیر کار در واقع ناظر به رأی شورای نگهبان از رد لایحه قانون کار بود که شرایطی برای کار و دستمزد و بیمه کارگران در نظر گرفته بود و کارفرمایان را ملزم به رعایت مقرراتی می‌کرد. بیست روز بعد، در سوم دی‌ماه، دبیر شورای نگهبان، ضمن تأیید مجدد نظرش، نوشت «آقایان محترم به شایعاتی که از طرف استفاده‌جویان بی‌بندوبار یا مخالفان با نظام جمهوری اسلامی پخش می‌شود، اعتنایی نکنند». یک هفته بعد، خامنه‌ای در نمازجمعه با اشاره به فتوای خمینی در جواب وزیرکار گفت منظور از شرایط الزامی که خمینی با آن موافقت کرده، شرایطی است که در چارچوب احکام اسلام پذیرفته شده است نه فراتر از آن. این اظهارات خامنه‌ای، موجهایی از طرف جناح رقیب علیه او برانگیخت. به همین جهت خامنه‌ای، در هفدهم دی‌ماه، نامه‌یی

به خمینی نوشت و از او خواست نظر فقهی خود را در مورد حدود و اختیارات دولت اسلامی و آن چه وی در نماز جمعه گفته است، بیان کند. خمینی در نامه‌یی که همه را شگفت‌زده کرد، به خامنه‌ای پاسخ داد که برداشت وی از «ولایت مطلقه» و حدود اختیارات حکومت اسلامی به کلی با نظر او (خمینی) مغایر است و «حکومت می‌تواند قراردادهای شرعی را که خود با مردم بسته است، در موقعی که قرارداد مخالف مصالح اسلام است، یک جانبه لغو کند و حتی حکومت می‌تواند در مواقعی که مخالف صلاح کشور اسلامی است، از حج، که از فرایض مهم الهی است، جلوگیری کند». با این پاسخ خمینی جناح رقیب فرصتی یافت که خامنه‌ای را به طور غیرمستقیم مورد سرزنش قرار دهد. امامی کاشانی نیز در همین رابطه، از سوی انجمنهای اسلامی دانشگاهها، «دفتر تحکیم وحدت» و چند تن از نمایندگان مورد سؤال و انتقاد قرار گرفت. هر چند خمینی، در پاسخ به نامه دوم خامنه‌ای، از او دلجویی و تقدیر کرد و خواهان آن شد که مسأله فتوای او را ائمه‌جمعه تعقیب و «اذهان ناآگاهان را روشن و زبان دشمنان اسلام را قطع کنند»، اما همین نامه یک بار دیگر دو جناح را به جان هم انداخت. جناح طرفدار «فقه سنتی»، در حالی که به در می‌گفت تا دیوار بشنود، این جا و آن جا یادآور شد که جناح رقیب نمی‌تواند از این فرصت استفاده کند و از حدود احکام شرع و اصول فقهی خارج شود. تعبیر و تفسیرهای متفاوت و متضاد از فتوای خمینی، که تا جمع بالاترین ایدئولوگهای رژیم در شورای نگهبان و آخوندهای سرشناس در جناح خط امامی هم رسید، خمینی را ناگزیر کرد که مرجع تازه‌یی، بیرون از مجلس و شورای نگهبان، تشکیل دهد که در قانون اساسی رژیم پیش‌بینی نشده بود. این مجمع، که در صورت بروز اختلاف بین مجلس و شورای نگهبان، می‌بایست حکم حکومتی را صادر کند - و به همین مناسبت «مجمع تشخیص مصلحت نظام اسلامی» یا به طور اختصار «مجمع تشخیص مصلحت» نام گرفت - از ۱۳ نفر به علاوه احمد خمینی، به عنوان رابط مجمع با خمینی، تشکیل می‌شود رأی اکثریت آنها، بنا بر حکم خمینی، باید ملاک عمل قرار گیرد. جالب توجه است که در این مجمع «از آیت‌الله عظمی منتظری قائم‌مقام رهبری» خبر و اثری نیست.

به هر حال تشکیل این مجمع هم باعث تخفیف رقابت و جدال بر سر کسب قدرت نشد و نشان داد که به سادگی از میدان بدرشدنی نیست. از جمله آذری قمی در سرمقاله روزنامه رسالت در ۲۸ بهمن، در مورد حکم حکومتی، نوشت که به طور مثال، نمی‌توان به تثبیت قیمتها مبادرت کرده به این دلیل که به نفع مستضعفین بوده یا تورم را از بین برده یا مهار می‌کند «زیرا روایاتی وجود دارد که پیغمبر اکرم در مقابل پیشنهاد تثبیت قیمت، حتی در مورد کالاهای محترک، واکنش منفی نشان

دادند». وی تثبیت قیمت را در صورتی مجاز دانسته که در غیر آن صورت نظام تضعیف شده «موجب از بین رفتن حامیان نظام در آینده و حال» شود. این هم البته موضوعی نیست که بتوان آن را ثابت کرد. زیرا عده‌یی از حامیان «نظام» افرادی مثل عسکراولادی، آذری قمی و محترکین و «تجار محترم» هستند. در واقع جناح خط امامیها با رقیبانی روبه‌رو هستند که در دستگاه حکومتی هم نفوذ زیادی دارند. در ششم مهرماه گذشته حائری‌زاده، یکی از نمایندگان مجلس رژیم، گفت که چند ماه پیش شکایتی را علیه معاون وزارت صنایع - که بخشنامه‌یی به نفع صندوق قرض‌الحسنه جاوید وابسته به سازمان اقتصاد اسلامی، صادر کرده بود - به کمیسیون اصل نود مجلس داده است «ولی برخی از بزرگان کمیسیون اصل نود مجلس که قدرت کمیسیون متأسفانه در دست آنهاست، خط بازی کرده و رسیدگی نکرده‌اند». به گفته حائری‌زاده صندوق جاوید سودی معادل ۳۰۰ تا ۴۵۰ میلیون تومان در سال دارد. بد نیست با بعضی از این افراد ذی‌نفوذ که هم معاون وزارت صنایع به نفع آنها کار می‌کند و هم کمیسیون اصل نود مجلس، آشنا شویم. روزنامه رسالت در شماره‌های اول و چهارم بهمن آگهیهای تسلیتی برای محمدرضا اعتمادیان، قائم‌مقام تولیت آستان قدس رضوی، به مناسبت کشته‌شدن خواهرزاده و برادرزاده‌اش در جبهه جنگ، به چاپ رساند که وی را عضو هیأت مدیره سازمان اقتصاد اسلامی و عضو هیأت‌مدیره صندوق قرض‌الحسنه اندوخته جاوید معرفی می‌کرد. در ضمن برادر و شوهر خواهر وی، که فرزندان خود را در جنگ از دست داده‌اند، از اعضای هیأت مدیره جای نگین و در واقع از «تجار محترم» هستند. متهم کردن چنین کسانی به بی‌اعتنایی نسبت به مصالح «نظام حکومت اسلامی» البته آسان نیست، زیرا طبق همان منطق حزب‌اللهی، آنها هم برای حفظ «اسلام عزیز»، «شهید» و «خون» داده‌اند. به نظر می‌رسد که انتخابات دوره سوم مجلس رژیم در فروردین ماه ۶۷، مناسب‌ترین فرصت برای آتشفشانی تضادهای درونی رژیم باشد. در واقع از یک سال پیش دو جناح رقیب در حال ماهرخ رفتن به طرف انتخابات هستند: جناح خط امامی با در دست داشتن اهرمهای قدرت اجرایی و تعویض استانداران و فرمانداران «ناباب»، و جناح فقه سنتی با استفاده از نفوذ سیاسی و امکانات مالی فراوانی که در اختیار دارد. در این جدال نیمی پنهان و نیمی آشکار، دو طرف روشهایی را به کار برده‌اند که انسان را به یاد فیلمهای سینمایی در مورد نحوه اعمال نفوذ «مافیا» در سیاست می‌اندازد. از جمله فردوسی‌پور، نماینده مشهد در مجلس رژیم، در تیرماه گذشته دولت را متهم کرد که قبل از تعویض استاندار مشهد، سه ماه مردم را به خاطر کمبود گوشت در مضیقه قرار داد، ولی با آمدن استاندار جدید، هشت تریلر گوشت وارد کرد. از آن طرف نیز جناح «فقه سنتی» از سوی خط امامیها متهم به «سلف‌خوری

آرا» شده است. نخست‌وزیر رژیم حتی ادعا کرد کسانی که «بنیاد نبوت» را اداره می‌کردند، با پول دادن به روزنامه‌ها و چاپ مقالاتی قصد داشتند مسأله کسب قدرت سیاسی توسط خودشان را در اذهان جا بیندازند. به هر حال جدال به چنان مرحله حساسی رسیده که به نظر نمی‌رسد خمینی این بار بتواند برای مصالحه بین آنان میانجیگری کند. امامی کاشانی روز اول اسفند به وزارت کشور و استانداران هشدار داد که اگر در حوزه‌یی محیط‌ارباب ایجاد شود، آرای آن حوزه باطل خواهد شد. از یک طرف وزارت کشور عملاً فعالیت احزاب را در انتخابات، ممنوع و غیرممکن کرده است. از طرف دیگر «آیت‌الله مؤمن»، عضو هیأت نظارت بر انتخابات، در مصاحبه‌یی در بیستم اسفند گفته است احزاب و جمعیتها می‌توانند در حوزه خود فعالیت داشته باشند. به این ترتیب شورای نگهبان، که همسویی بسیار با «اقلیت» مجلس دارد، نشان داده که در برابر وزارت کشور، که مجری سیاست خط امامیهاست، محکم ایستاده است. با این صفتبندی «جنگی» دو جناح، باید انتظار فوران تضادها در جریان انتخابات را داشت.

۳- جنگ

جنگ وسیله ادامه حیات و محور اساسی تمام فعالیتها و سیاستهای رژیم است. رژیم می‌تواند، به اقتضای شرایط، همه فعالیتهای دیگرش را تعطیل کند، اما از ادامه جنگ گریزی ندارد. از اینرو افت چشمگیر عملیات جنگی رژیم در سال ۶۶ را می‌توان نشانه تردیدناپذیر فروپاشی آن دانست. در سالی که گذشت غیر از عملیات کربلای ۸ که در جبهه جنوب انجام گرفت، رژیم به طور عمده عملیات نظامی خود را در جبهه شمالی، و در مواردی در جبهه میانی، انجام داد. گرچه رژیم در تمام این تهاجمات کشته‌ها، زخمیها و زیانهای مالی فراوانی را متحمل شد، اما تقریباً هیچ کدام از آنها ارزش تبلیغاتی چندانی هم برای رژیم در بر نداشت. عملیات نظامی رژیم طی سال گذشته عبارتند از: کربلای ۸ در شرق بصره (۱۸ فروردین)، کربلای ۹ در غرب کشور (۲۵ فروردین)، فتح ۵ در جبهه شمالی (۲۶ فروردین)، کربلای ۱۰ در منطقه سردشت و بانه (که به گفته رادیو رژیم در ۶ اردیبهشت صورت گرفت، در حالی که روزنامه کیهان در ۲۶ فروردین از انجام آن خبر داده بود)، نصر ۵ در منطقه سردشت (۴ تیرماه)، فتح ۷ در منطقه سیدصادق عراق (۸ تیرماه)، نصر ۶ در منطقه میمک (۱۱ مرداد)، نصر ۷ در منطقه سردشت (۱۴ مرداد)، فتح ۹ در منطقه خرماال سلیمانیه (۱۸ مرداد)، فتح ۱۰ در استان اربیل عراق (۱۴ شهریور) - که از سوی عراق تکذیب شد، ظفر ۳ در منطقه دربندیخان استان سلیمانیه به همراه کردهای عراق (۲۵ آبان).

ظفر ۴ در اطراف شهرک دهوک (۱۲ آبان) نصر ۸ در منطقه عمومی ماوت در استان سلیمانیه (۳۰ آبان)، نصر ۹ در منطقه حاج‌عمران (۲ آذر). عراق درگیری خود را در این تهاجم، که با حمله ارتش آزادیبخش ملی به لشکر ۶۴ ارومیه، همزمان بود تکذیب کرد. در ضمن رژیم نیز در اعلام خبر مربوط به این عملیات، «قطع راههای ضدانقلابیون» را از اهداف آن ذکر کرد. در بیت‌المقدس ۲ نیز، که در منطقه عمومی ماوت انجام شد (۲۷ دی‌ماه)، رژیم یکی از اهداف آن را «قطع راههای ضد انقلابیون» ذکر کرد.

هر چند در طول امسال، پاره‌یی از محافل خبری و کارشناسان نظامی رسمی و غیررسمی باز در انتظار یک «حمله بزرگ» از سوی رژیم بودند (یا دست کم چنین وانمود می‌کردند)، اما بیلان عملیاتی رژیم در سراسر سالی که گذشت، به روشنی نشان می‌دهد که رژیم، پس از شکست سنگینی که در سال گذشته در تهاجمات موسوم به کربلای ۴ و کربلای ۵ متحمل شد، دیگر توان دست‌زدن به «حمله بزرگ» را ندارد و هم چنان که خود در اواسط سال به آن اعتراف نمود، مجبور است به حملات موضعی و محدود و مکرر، برای گرم‌نگهداشتن تنور جنگ، اکتفا کند. اما غیر از عملیات والفجره ۱ و اشغال حلبچه که در آخرین روزهای سال انجام شد، عملیات متعدد دیگری که از آنها نام برده شد، حتی ارزش تبلیغاتی هم برای رژیم نداشت و از سوی رسانه‌ها جدی گرفته نشد. در مقابل واقعیتها و گزارشهای منابع متعدد خبری نشان می‌دهد که ارتش عراق، که از لحاظ تجهیزات دست بالا را در جنگ داشت، به لحاظ نفرات نیز در مقایسه با نیروهای رژیم، دیگر آن کمبود آشکار سالهای گذشته را ندارد.

در سالی که گذشت، اصرار رژیم بر ادامه سیاست جنگ‌افروزان خود از طریق حمله‌های زمینی، گلوله‌باران شهرهای مرزی عراق و اقدامات تحریک‌آمیزی مثل موشک‌پرانی به بغداد (که نخستین بار در مهرماه به آن دست زد) آسمان ایران جولانگاه هواپیماهای عراقی بود و تأسیسات اقتصادی و صنعتی کشور آسیبهای فراوانی دید و ویرانیها فزونتر گشت. بالاخره، باز در اثر جنگ‌افروزی رژیم، «جنگ شهرها» بار دیگر از دهم اسفند آغاز شد و شهرهای تهران و اصفهان و قم برای اولین بار هدف موشک‌هایی قرار گرفت که تاکنون وارد عمل نشده بودند. سایر شهرها نیز از بمبارانهای هوایی مصون نماندند، در حالی که نه دفاع ضدهوایی مؤثری وجود داشت و نه پناهگاههای کافی و قابل استفاده برای مردم. اما خمینی، این جغد شوم جنگ و مرگ، که به هنگام ورودش به خاک ایران «هیچ احساسی» نداشت، این بار بیان‌کننده احساس مردم شد و گفت «مردم ما به این موشکها می‌خندند!» در حالی که اخبار و گزارشها حاکی از آن بود که بیش از یک سوم ساکنان تهران شهر را

ترک کرده‌اند و آنهایی هم که مانده‌اند در اضطراب دائمی به سر می‌برند، شهر به حال نیمه تعطیل درآمده و حتی بیمارستانها و مؤسسات درمانی از کار باز ایستاده‌اند.

به هر حال به‌رغم همه رجزخوانیها و مانورهای تبلیغاتی رژیم، اکنون برای همه روشن شده است که رژیم امکان دستیابی به یک پیروزی بزرگ نظامی را که تعیین‌کننده سرنوشت جنگ باشد، دیگر ندارد و همین ناتوانی سبب شده است که عملیات پراکنده خود را به مناطقی انتقال دهد که هم‌دستان گردش در آن فعالیت دارند و می‌توانند در فتح تپه‌های استراتژیک! به «لشکر اسلام» کمک کنند. در مورد اشغال شهر حلبچه نیز، که رژیم سر و صدای زیادی در مورد آن به راه انداخت، به نظر می‌رسد که این به اصطلاح پیروزی، تله مرگ دیگری برای نیروهای رژیم بوده است! ظاهراً عراق قبلاً از آن منطقه عقب نشسته بود تا بعد بتواند نیروهای «فاتح» را در همان جا با بمباران شیمیایی از پا در آورد.

خامنه‌ای در مراسم ۲۲ بهمن سال ۶۴ گفته بود «به دنیا گفتیم متجاوز را مجازات کنید، گوش نکرد تا این که رزمندگان ما به سراغ دشمن رفتند تا او را مجازات کنند» (۳). در سال ۶۵، که از سوی همه مهره‌های ریز و درشت رژیم «سال سرنوشت» و سال پیروزی در جنگ اعلام شده بود، در «حمله بزرگ» آخر سال، چیزی جز یکصد و پنجاه هزار کشته و زخمی نصیب رژیم نشد. اکنون که سال ۶۶ نیز به پایان می‌رسد، معلوم شده است که حملات محدود و پیاپی هم جز تلفات و خسارات بیشتر، چیزی برای رژیم به ارمغان نیاورده است و از سرگیری جنگ شهرها و حملات موشکی، می‌رود که ابعاد فاجعه‌بارتری به این جنگ شوم و زندگی‌سوز بدهد. در حالی که از مدتها پیش راه عملی یک صلح شرافتمندانه توسط جنبش مقاومت پیدا و پیشنهاد شده است، خمینی هم چنان بر ادامه جنگ تا «آخرین نفر» و «آخرین خانه» پای می‌فشارد. بدین ترتیب او با صراحت به همه مردم ایران اعلام می‌کند که برای رسیدن به صلح، و حتی به ترک محاصره، راهی جز سرنگون کردن رژیم جنگ‌افروز و منفورش باقی نگذاشته است.

۴ - روابط بین‌المللی

«دیپلماسی» رژیم، که مخلوطی از اقدامات تروریستی، شانتاژ و چانه‌زنیهای بازاری است، در سالی که گذشت با ناکامیهای فراوانی روبه‌رو شد که انزوای بیشتر رژیم را در عرصه جهانی و به خصوص در سطح منطقه، در پی داشت. کویت و عربستان سعودی در سال ۶۶، درگیریهای مهمی با رژیم پیدا کردند.

اقدام کویت در کسب موافقت آمریکا و شوروی برای حمایت نفتکشهای آن کشور اولین سیلی در صحنه بین‌المللی بود که در اوایل سال ۶۶، به گوش رژیم خمینی نواخته شد. دومین سیلی، رویداد خونین مکه در ۱۰ مرداد، آن قدر محکم بود که خمینی را «بی‌تحمّل» کرد و او را واداشت که به سیلی‌خوردن خود اعتراف کند. او، دو روز قبل از آن، در یک پیام بسیار طولانی، از عرش اعلی «امت اسلامی» را مخاطب قرار داده و برای دنیا خط و نشان کشیده بود که «قدرتها و ابرقدرتها و نوکران آنان مطمئن باشند اگر خمینی یکّه و تنها هم بماند، به راه خود که راه مبارزه با کفر و ظلم و شرک... است ادامه می‌دهد». او انتظار داشت که پس از این تهدید، بتواند با خیال راحت مراسم حج را به نمایش بزرگی از عربده‌کشی و ماجراجویی عمال خود مبدل کند، اما در عمل با واکنش شدید نیروهای انتظامی سعودی مواجه شد. حاصل این درگیری خونین صدها تن کشته و مجروح بود که چون لکه ننگی بر پیشانی رژیم جنایتکار خمینی باقی ماند. مقامهای عربستان سعودی، پس از این ماجرا، سفیران و نمایندگان کشورهای اسلامی را به دیدار مجروحان و بازدید از اجساد بردند و فیلم تلویزیونی آشوب «زائران» اعزامی از سوی خمینی و نیز فیلم مربوط به کشف مواد منفجره از ساکهای دستی فرستادگان خمینی در سال قبل را به آنها نشان دادند و بدین ترتیب چهره تروریستی رژیم خمینی را نزد جهانیان، به ویژه کشورهای مسلمان، بیش از پیش نمایان ساختند. ایستادگی عربستان سعودی در برابر رژیم خمینی و ممانعت از ورود «هیأت تحقیق» اعزامی خمینی به آن کشور و نیز محاصره کنسولگری رژیم در ریاض، اقدام بی‌سابقه‌یی بود که نخست‌وزیر، رئیس‌جمهوری و رئیس مجلس خمینی و نیز خود او را به فحاشی و تهدید و خط و نشان کشیدن برای عربستان سعودی واداشت، بدون این که در عمل امکان تلافی داشته باشند. البته در یک واکنش آتی، رژیم حزب‌اللهیها و چماقدارانش را به اشغال سفارتخانه‌های کویت و عربستان سعودی واداشت، ولی خیلی زود، برای آن که آبروریزی بیشتری از این ماجرا به بار نیاید، دو سفارتخانه مذکور را تخلیه کرد. هم‌چنین رژیم کوشید تا با اعزام چند تن از مهره‌های درجه دوم خود به این کشور و آن کشور، نظر آنها را برای محکومیت عربستان سعودی جلب کند، ولی هیچ نتیجه‌یی نگرفت. سه ماه بعد «کنگره جهانی بررسی قداست و امنیت حرم امن الهی» را در تهران به راه انداخت تا به این ترتیب جنگ تبلیغاتی علیه عربستان سعودی به راه بیندازد اما آبروی رفته با این کارها قابل اعاده نبود.

روابط رژیم با انگلستان، البته به عرصه «دیپلماتیک» محدود نمی‌شود، و رشته‌های مرئی و نامرئی بسیاری آنها را به یکدیگر پیوند می‌دهد. با این همه روابط رسمی بین دو دولت در سالی که گذشت، رو به افول داشت. بد نیست به یاد بیاوریم

که یکی دو روز بعد از اشغال سفارت آمریکا در سال ۵۸، عده‌یی نیز سفارت انگلستان را به اشغال خود درآوردند که، به گفته خود، از «دانشجویان پیرو خط امام» بودند. این گروه از پادووهایی تشکیل می‌شد که در ساختمان پلاسکو کار می‌کردند و گفته می‌شد گروهی به اسم «فجر اسلام» نیز تشکیل داده‌اند. رژیم د ر آن ماجرا فوراً دخالت کرد و آنان را از سفارت بیرون راند. انگلستان، بعد از آن ماجرا، سفارت خود را در تهران تعطیل کرد و حفاظت از منافع خود را به سفارت سوئد سپرد. با وجود این در دفتر حافظ منافع انگلستان، بنا بر برخی اخبار و گزارشها، ۲۵ تا ۳۵ نفر از اتباع و دیپلماتهای انگلستان به کار اشتغال داشتند. در هشتم خرداد ماه سال ۶۶ قاسمی نامی که «وابسته سیاسی» کنسولگری رژیم در منچستر بود، به اتهام دزدی جوارب از فروشگاهها بازداشت شد. در واکنش به این اقدام، علاوه بر اعتراض رژیم به کاردار سوئد، کمیته‌چیه‌ها نیز «ادوارد چاپلین» یکی از اعضای دفتر حفاظت منافع انگلستان را در خیابان ربودند. رژیم بعد اعلام کرد که وی بازداشت شده است. سپس، به سبب خودداری رژیم از عذرخواهی، در ۱۴ خرداد دفتر کنسولگری خمینی در منچستر تعطیل شد و ۵ «دیپلمات» آن، از جمله قاسمی، اخراج شدند. رژیم هم متقابلاً ۵ دیپلمات انگلیسی، از جمله ادوارد چاپلین، را در ۱۶ خرداد اخراج کرد. این اخراج از دو طرف، یکی دو بار تکرار شد، به نحوی که در ۲۷ خرداد، با اخراج آخرین دسته از مأموران رژیم، تنها یک نفر از اعضای سفارت رژیم در لندن باقی ماند. در آخرین روز شهریور، با حمله رژیم به یک کشتی بازرگانی انگلیسی و کشته شدن یک ملوان آن، دوباره روابط رژیم با انگلستان متشنج شد. انگلستان در واکنش به اقدام مذکور، در روز اول مهر دفتر خریدهای تسلیحاتی رژیم در لندن را تعطیل کرد، گرچه طبق برخی گزارشها، پاسداران و مأموران رژیم، تحت پوشش کارکنان شرکت ملی نفت در لندن، هم چنان به خرید و قاچاق اسلحه در لندن مشغولند. در ۲۱ آذر رادیو بی بی سی، گزارش داد که «روابط ایران و بریتانیا از بن بست خارج شده و با بازگشت کاردار بریتانیا به ایران، بازرگان بریتانیایی، آقای راجر کوپر، که دو سال گذشته را به اتهام جاسوسی در ایران زندانی بوده آزاد خواهد شد»، اما تا پایان سال، عملاً تغییری در روابط دو دولت به وجود نیامده است.

روابط آمریکا با رژیم نیز، هم چنان که امروز بر همه آشکار است، گستره وسیعی دارد. با این همه، پس از افشای رسوایی «ایران گیت» و کشیده شدن پای آمریکا به خلیج فارس، درگیریهای ظاهری و زورآزماییهای موضعی بین دو دولت بیشتر شد، بی آن که کنترل این بحرانها از دست دو طرف خارج شود. در ۳۱ شهریور رسانه‌های خبری اعلام کردند که هلیکوپترهای آمریکایی یک کشتی رژیم را که مشغول مین گذاری

در آبهای خلیج فارس بود، هدف قرار داده‌اند که در نتیجه آن چند تن از سرنشینان آن کشته و بقیه به اسارت افراد نیروی دریایی آمریکا درآمده‌اند. آمریکا، کشتی مذکور را، که «ایران-اجر» نام داشت، چهار روز بعد منفجر کرد تا، به گفته سخنگوی وزارت دفاع آمریکا، «از فعالیت غیرقانونی آن در آن نقطه جلوگیری شود» (۴). سردمداران رژیم نیز، متقابلاً آمریکا را تهدید کردند و محسن رضایی گفت: «الان دیگر موقعی رسیده که انشالله به امید خدا، ضربه قطعی ما به آمریکاییها خواهیم زد و مطمئن هستیم که تاریخ آمریکا چنین جوابی را به خود ندیده است». چند روز بعد اسیران و اجساد کشته‌شدگان از طریق کشور عمان به رژیم تحویل داده شد. دو هفته بعد، در ۱۶ مهر، ۳ قایق تندرو رژیم توسط هلیکوپترهای آمریکایی هدف قرار گرفتند و در نتیجه، چند تن کشته و یکی دو تن به شدت مجروح شدند. ده روز بعد نیز سکوی نفتی رستم (رشادت)، توسط ناوهای جنگی آمریکا به آتش کشیده شد. واینبرگر، وزیر دفاع وقت آمریکا، اظهار داشت که در سکوی مذکور ایستگاه رادار برای ردیابی کشتیها مستقر شده بود. «شیطان بزرگ» با این گوشمالی به خمینی فهماند که ماجراجوییهایش نباید از محدوده معینی فراتر رود و هم چنان که گذشت ایام نشان داد، خمینی و سردمداران رژیمش، به‌رغم همه جار و جنجالها، این درس را آویزه گوش کردند. البته این نوع درگیریها، که هدفشان در وهله اول، ترمیم حیثیت بربادرفته آمریکا پس از افشای رسوایی ایران گیت و کسب مجدد اعتماد کشورهای عرب بود، مانع از آن نشد که آمریکا خرید نفت از رژیم را - به‌رغم تحریم رسمی و اعلام شده‌اش - ادامه دهد یا، هم چنان که اخیراً در مطبوعات غربی افشا شده، ارسال سلاح برای رژیم را (به صورت بسته‌بندیهای «پزشکی») متوقف سازد.

روابط با فرانسه با رژیم خمینی در سال ۶۶، جز و مدهای شدیدی را پشت سر گذاشت. در اوایل سال، پس از دستگیری یک گروه تروریستی در فرانسه، رد وحید گرجی، دیپلمات-تروریست رژیم، در این ماجرا پیدا شد. در گزارش رسانه‌های همگانی فرانسه، از وی به عنوان «کارفرما» ی عملیات تروریستی - از جمله بمب‌اندازی به فروشگاه تاتی در شهریور سال ۶۵ - نام برده می‌شد و پلیس در جستجوی وی بود. مخفی شدن او در سفارت، پلیس را مجبور به محاصره و کنترل رفت و آمدهای سفارت رژیم در پاریس کرد. در همان زمان (نیمه دوم تیرماه) یک «دیپلمات» دیگر رژیم در بخش فرانسوی فرودگاه ژنو، توسط پلیس فرانسه مورد بازرسی قرار گرفت و رژیم ادعا کرد که وی مورد ضرب و شتم قرار گرفته و اسناد و مدارکی که همراه داشته ربهوده شده است. در روز ۲۵ تیرماه رژیم به دولت فرانسه اخطار کرد که اگر ظرف ۷۲ ساعت موانع ایجاد شده در اطراف سفارت رژیم در پاریس

برداشته نشود، اقدام به قطع رابطه با فرانسه خواهد کرد. اما فرانسه پیشدستی کرد و در نیمروز ۲۶ تیرماه قطع رابطه سیاسی خود را با رژیم اعلام کرد. رژیم نیز برای تلافی، سفارت فرانسه را در تهران محاصره کرد و بعد کنسول فرانسه در تهران را به اتهام «قاچاق ارز و همکاری با گروههای ضدانقلاب» به اوین احضار کرد. حدود چهارماه بعد رژیم خمینی و دولت فرانسه، پس از یک سلسله مذاکرات پنهانی، ظاهراً توافق کردند که گرجی و کنسول فرانسه در تهران در دادگاه حاضر شوند و از آن جا یکر است به سوی کشورهای خود عزیمت کنند. به این ترتیب وحید گرجی و کنسول فرانسه در ۹ آذر ماه مبادله شدند. اما توافق مزبور فقط منحصر به این مبادله نبود، بلکه اخراج هواداران مجاهدین از فرانسه و آزادی گروهانهای فرانسوی در لبنان را هم شامل می شد. دولت فرانسه پس از قطع رابطه سیاسی با رژیم، وارد معامله ننگینی با آن شده بود که سرانجام در آن بازنده شد و رسوایی بزرگی به بار آورد. اخراج هواداران مقاومت به گابن، پس از اعتصاب غذای قهرمانانه و تلاش افشاگرانه مجاهدین در سطح جهانی با شکست مواجه شد و در نتیجه توافق مزبور عقیم ماند. گرچه رژیم خمینی در این معامله به هدف اصلی خود که ضربه زدن به جنبش مقاومت مردم ایران بود نرسید، اما توانست با گروکشی کنسول فرانسه، که دارای مصونیت دیپلماتیک کامل بود، وحید گرجی را که مصونیت دیپلماتیک نداشت و متهم به شرکت در عملیات تروریستی بود، از مهلکه برهاند. به نظر می رسد که اکنون، با نزدیک شدن موعد انتخابات ریاست جمهوری فرانسه، این بازی وارد دور جدید و فعالتری شده است.

روابط شوروی با رژیم در سالی که گذشت، تکانهای شدیدی را متحمل نشد. رفت و آمدهایی بین مسکو و تهران از سوی مقامهای دولتی دو طرف صورت گرفت. از جمله یوری ورونسوف در خردادماه به تهران سفر کرد و ضمن دیدار و گفتگو با مقامهای رژیم، از رفسنجانی دعوت کرد از شوروی دیدار کند. در ششم آبان ماه سفیر جدید شوروی مأموریت خود را در تهران آغاز کرد. در ۲۷ آبان، معاون وزیر راه شوروی به تهران سفر کرد و به توافقهایی در مورد ایجاد خط کشتیرانی مشترک بین رژیم و شوروی و همکاری در حمل و نقل جادهایی دست یافت. پتروفسکی، معاون وزارت خارجه شوروی، در دی ماه به ایران سفر کرد و گفته شد پیرامون اوضاع افغانستان و جنگ رژیم با عراق، گفتگوهایی با مقامهای رژیم داشته است. از طرف رژیم نیز لاریجانی در ۱۶ شهریور به مسکو رفت و آقازاده، وزیر نفت، در مهرماه به شوروی سفر کرد. آقازاده در بازگشت از شوروی گفت بررسی انتقال نفت خام تا سقف یک میلیون بشکه، از طریق خاک شوروی تا دریای سیاه و انتقال ۱۰۰ هزار بشکه نفت خام - قابل افزایش تا ۲۰۰ هزار بشکه - به شوروی و تحویل فرآورده های مورد نیاز

ایران از طریق دریای مازندران، هدف اصلی این مسافرت بود. هر چند مبادلات بازرگانی بین رژیم و شوروی ادامه دارد، اما در زمینه مسائل سیاسی روابط رژیم با شوروی بدون تشنج و مشکل نبود. به مناسبت سالروز دخالت نیروهای شوروی در افغانستان، تظاهراتی در اصفهان و تهران، توسط افغانها برگزار شد که در اصفهان منجر به درگیری تظاهرکنندگانی که قصد یورش به کنسولگری شوروی را داشتند با «نیروهای انتظامی» رژیم شد. در اواخر سال نیز، به خاطر حملات موشکی عراق به تهران، تظاهراتی علیه شوروی، در اطراف سفارت آن کشور در تهران به راه افتاد که درگیری لفظی نسبتاً شدیدی را از طرف مقامهای دو طرف به دنبال داشت. با این همه، شوروی در مقابل سرسختی رژیم در ادامه جنگ و رد قطعنامه ۵۹۸ شورای امنیت، تاکنون تمایلی به تصویب قطعنامه تحریم تسلیحاتی رژیم در شورای امنیت نشان نداده و، به گفته ناظران بین المللی، اعمال فشار بیشتر به رژیم را برای کشاندنش به پای میز مذاکره، به حصول توافق با دولتهای غربی در حل مسأله افغانستان منوط کرده است.

روابط کشورهای دیگر با رژیم نیز، در سالی که گذشت، خالی از مشکل، و گاه تشنج نبود.

ترکیه، با وجود روابط اقتصادی نسبتاً گسترده ای که با رژیم دارد، طی سال گذشته درگیریهایی با آن پیدا کرد. چاپ مطالب اهانت آمیز در مطبوعات رژیم نسبت به آتاتورک، اقدام مشابهی را، نسبت به خمینی، از سوی مطبوعات ترکیه در پی داشت. این درگیریها در آستانه سفر میرحسین موسوی به ترکیه به وقوع پیوست. در ۲۵ خرداد، نخست وزیر رژیم در سفر رسمیش به ترکیه، از حضور در آرامگاه آتاتورک و ادای احترام به او، طبق عرف دیپلماتیک، خودداری کرد و این امر جنجالی در مطبوعات ترکیه برانگیخت. در ۲۳ تیرماه نیز معاون کنسول رژیم در ازمروم، به اتهام فعالیت در برانگیختن تعصبات مذهبی، از ترکیه اخراج شد.

در ۶ فروردین ماه، پس از دستگیری یک تونسلی به نام فواد صالح به اتهام شرکت در فعالیتهای تروریستی و روشن شدن ارتباط وی با سفارت رژیم، تونس رژیم خمینی را به فتنه انگیزی و تحریک مذهبی و ایجاد آشوب در تونس متهم کرد و روابط خود را با رژیم قطع کرد.

در ۸ اردیبهشت، رژیم در اعتراض به یک برنامه تلویزیونی «توهین آمیز» که در استرالیا پخش شده بود، دو دیپلمات آن کشور را از ایران اخراج کرد. در ۱۵ اردیبهشت، رژیم مرکز فرهنگی آلمان را در تهران تعطیل کرد. در ۲۳ اردیبهشت، مصر تنها دیپلمات رژیم در آن کشور را اخراج کرد. در ۷ تیرماه، موریتانی به خاطر مخالفت رژیم خمینی با هر گونه تلاش برای

صلح، روابط خود را با رژیم قطع کرد.

مجامع بین‌المللی نیز، در سال گذشته، از درگیری با رژیم خمینی معاف نبودند.

در آبان ماه، کنفرانس سران عرب - که برای اولین بار با شرکت همه رؤسای کشورهای عرب در عمان، پایتخت اردن، برگزار شد - کار رژیم خمینی را به خاطر رد هرگونه تلاش برای صلح و «اقدامات جنایتکارانه» اش در مکه محکوم کرد و از عراق به خاطر پذیرفتن راه‌حلهای صلحجویانه، قدردانی نمود. امضای نمایندگان سوریه و لیبی در پای این قطعنامه ضربه بزرگی برای رژیم خمینی بود و رژیم را به انزوای کامل در منطقه، یک گام نزدیکتر کرد.

طی سالی که گذشت، کمیسیون حقوق بشر ملل متحد برای هفتمین بار و مجمع عمومی ملل متحد برای سومین بار پیاپی رژیم ضدبشری خمینی را، به سبب نقض آشکار و مستمر حقوق بشر در ایران، محکوم کردند و بدین ترتیب بر بی‌اعتباری و عدم مشروعیت کامل رژیم شهادت دادند.

ترازنامه مقاومت

این که سال ۶۶، سال اعتلا و سال پیروزیهای چشمگیر مقاومت ایران بود، آن قدر روشن است که نه تنها ناظران سیاسی، نه تنها دوستان مجاهدین و مقاومت، بلکه اعدا و دشمنان آنها نیز تاکنون به زبانها و بیانههای مختلفی بدان اعتراف کرده‌اند. اعتلای مقاومت و پیروزیهای آن را در سال ۶۶، باید در دو زمینه جداگانه مورد بررسی و توجه قرار داد: یکی در زمینه نظامی و دیگر در زمینه سیاسی و بین‌المللی؛ هر چند که این دو زمینه، در عین جدایی، با یکدیگر در ارتباطند و حتی پیروزیهای به دست آمده در زمینه سیاسی را می‌بایست بازتاب و برآیندی از اعتلای نظامی محسوب کرد.

۱ - در عرصه نظامی

از جهت نظامی، یعنی در جبهه مبارزه مسلحانه انقلابی، مقاومت ایران در این سال نه تنها اعتلا و ارتقای چشمگیری می‌یابد و به پیروزیهای بزرگی نائل می‌شود، بلکه با تأسیس ارتش آزادیبخش ملی، در جهت تحقق هدف نهایی خود، یعنی سرنگونی رژیم خمینی، سرفصل جدید بسیار مهم و تعیین‌کننده‌ی می‌گشاید. بدین دلیل، بهتر است کارنامه مبارزه مسلحانه انقلابی در سال گذشته را در دو مرحله مختلف از نظر گذرانید:

مرحله پیش از تشکیل ارتش آزادیبخش ملی و مرحله بعد از تشکیل آن، در مرحله اول نیروهای رزمی آزادیبخش مجاهد خلق از اواخر سال ۶۵ به صورت واحدهای کوچک نظامی، در منطقه مرزی کردستان شروع به تهاجمات محدودی علیه نیروهای جنگافروز و سرکوبگر خمینی کردند. این عملیات در واقع، به صورت بنفشه‌های بهاری، خبر از لاله‌زاری می‌دادند که در ماههای آینده می‌بایست از هر سو و در جبهه‌های مختلف، علیه رژیم خمینی شکوفه زند. از این رو رهبر مقاومت در سخنرانی اول فروردین خود می‌گوید: «هنوز چرخهای نظامی ما به اندازه کافی و چنان که باید، راه نیفتاده». اما در همان جا این نکته را هم یادآور می‌شود که: «شما و همه رزمندگان مجاهد خلق بایستی امسال را به سال "جنگ صد برابر" تبدیل کنید».

اولین عملیات نظامی واحدهای رزمی مجاهدین در سال ۶۶، در ۱۲ فروردین در منطقه مرزی کردستان صورت گرفت که طی آن فرمانده یک گروه گشتی رژیم کشته و چهارتن دیگر به شدت زخمی شدند. بعد، در روزهای ۱۳، ۱۴، ۱۵، ۲۱، ۲۷ و ۳۱ فروردین، نیروهای آزادیبخش مجاهد خلق، به ترتیب در منطقه آلان سردشت، سرخکوه بانه، سرقلعه سرپل ذهاب، و دوباره در منطقه سرخکوه بانه، به نیروها و پایگاههای رژیم یورش بردند. در طی این حملات، مجموعاً ۲۲۳ نفر از نیروهای رژیم به هلاکت رسیدند و ۷ تن از آنها نیز به اسارت درآمدند. در عملیات فروردین ماه جمعاً دو نفر از نیروهای مجاهد خلق به شهادت رسیدند. در ماههای اردیبهشت و خرداد، وقتی چرخهای ماشین نظامی رزمندگان مجاهد خلق «آن چنان که باید» شروع به کار کرد ارتقای کمی و کیفی چشمگیری در سلسله تهاجمات آنها پیدا شد. رزمندگان برای اولین بار در سطح گردان وارد عمل شدند و کم‌کم، ضمن گسترده‌ترکردن خط جبهه، سلاحهای نیمه‌سنگین بیشتری را به صحنه آوردند. در ماههای اردیبهشت و خرداد، نیروهای آزادیبخش مجاهدین، مجموعاً ۱۵ عملیات انجام دادند که در آن قریب ۶۰۰ نفر از نیروهای دشمن کشته و ۳۰۰ نفر مجروح شدند و ۵۱ تن نیز به اسارت درآمدند. نیروهای مقاومت در عملیات اردیبهشت و خردادماه، مجموعاً ۱۴ نفر شهید دادند. در ماههای اردیبهشت و خرداد هم چنین چهار رشته درگیری بین رزمندگان مجاهد خلق و نیروهای رژیم در تهران، کاشمر، مشهد و خاش پیش آمد که طی آن تعدادی از مزدوران رژیم کشته و مجروح شدند و مجموعاً ۷ تن از رزمندگان مجاهد خلق نیز به شهادت رسیدند.

تأسیس ارتش آزادیبخش

در آستانه ۳۰ خرداد و «در طلوع هفتمین سال مقاومت مسلحانه انقلابی»،

رهبر مقاومت، آقای مسعود رجوی، طی اطلاعیه‌یی تأسیس ارتش آزادیبخش ملی را اعلام کرد. در این اطلاعیه، او ارتش آزادیبخش ملی را بازوی استوار و پراقتدار خلق خواند که «کمیود آن یکی از مهمترین حلقه‌های مفقود در تاریخ جنبشهای رهاییبخش مردم ایران در دوران معاصر» بوده است. وی، در این اطلاعیه تاریخی، یادآور شد که: «ارتش آزادیبخش ملی، قبل از هر چیز وظیفه دارد به منظور درهم شکستن طلسم اختناق خمینی و تدارک قیام عمومی، با اهرمها و دستگاه سرکوبگر و جنگ‌افروز دشمن پلید چنگ در چنگ شده و با نبرد تمام‌عیار آنها را بشکافد و از هم بپاشد و به پیش برود». به این دلیل «از همه دلیرمردان و شیرزنانی که نبرد با ستمگر دوران را اراده کرده و آمادگی حمل سلاح دارند و هم چنین از نظامیان میهن‌پرست که نمی‌خواهند رودرروی خلق، به رژیم خمینی خدمت کنند» دعوت کرد تا، با هر مذهب و مرام، به ارتش آزادیبخش ملی بپیوندند. خبر تأسیس و تشکیل ارتش آزادیبخش ملی با استقبال عمومی روبه‌رو شد. در تظاهراتی که به مناسبت ۳۰ خرداد در ۱۸ شهر بزرگ جهان برگزار گردید، دهها هزار نفر از هواداران مجاهدین و مقاومت ایران در خارج کشور شرکت کردند. در جریان این تظاهرات در حدود ۱۲۰ نفر از افسران و درجه‌داران نیروهای زمینی، هوایی، دریایی و شهربانی، که لباس نظامی به تن کرده بودند، پیوستگی خود را به ارتش آزادیبخش ملی اعلام کردند.

با تأسیس ارتش آزادیبخش ملی، تهاجمات رزمندگان راه صلح و آزادی و استقلال وطن اوج تازه‌یی گرفت. عملیات ارتش آزادیبخش ملی در پنج ماه اول عمر خود، از اوایل تیر تا آذر ماه ۶۶، در سطح گردان یا چند گردان انجام می‌گرفت. رزمندگان این ارتش طی ۲۶ رشته عملیات، که از منطقه مرزی کردستان آغاز گردید و برای اولین بار به نواحی شمالی خوزستان هم کشیده شد، در مجموع قریب ۱۵۰۰ نفر از نیروهای دشمن را کشتند، ۷۰۰ نفر را مجروح کردند و ۳۲۰ نفر را هم به اسارت درآوردند و در مقابل ۵۵ نفر شهید دادند. طی این دوره پنج ماهه، در رابطه با ارتش آزادیبخش ملی، باید به ذو رویداد قابل توجه دیگر هم اشاره کرد. یکی فرار روزافزون تعدادی از نیروهای مسلح خمینی و پیوستن آنها به ارتش آزادیبخش ملی است که روزنامه ساندی‌تایمز، تعداد آنها را ۳ هزار نفر ارزیابی کرد. دوم، آزادکردن ۱۷۰ نفر از اسیران جنگی ارتش آزادیبخش به فرمان رهبر مقاومت، آقای مسعود رجوی، در اوایل آبان‌ماه است. عده‌یی از این آزادشدگان به جای روانه‌شدن به دیار و خانه خود، به نیروهای ارتش آزادیبخش ملی پیوستند. طی همین دوره، سازمان چریکهای فدایی خلق ایران - پیرو برنامه هویت - نیز طی سه رشته عملیات در منطقه مرزی، تلفات و خساراتی به نیروهای دشمن وارد آوردند.

در اوایل آذر ماه، ارتش آزادیبخش ملی یک رشته عملیات بزرگ و پی‌درپی انجام داد که در واقع از ورود جنگ آزادیبخش به مرحله نوینی خبر می‌داد. در این سلسله تهاجمات پنجگانه در یک فاصله ده روزه، نیروهای ارتش آزادیبخش، که در مقیاس تیپ عمل می‌کردند، در نوار مرزی شمال غربی، غرب، جنوب غربی و جنوب، در جبهه‌یی به طول ۱۲۰۰ کیلومتر، با نیروهای دشمن وارد جنگ رودررو شدند و توانستند ضربات بسیار سنگینی بر دستگاه نظامی خمینی وارد کنند. در این پنج رشته عملیات، که به ترتیب در مناطق مهران، پیرانشهر، عین‌خوش (شمال خوزستان)، تنکاب خسروی و بالاخره منطقه کوشک اهواز انجام شد، مجموعه تلفات و خساراتی که نیروهای ارتش آزادیبخش ملی بر نیروهای رژیم خمینی وارد آوردند بیش از مجموعه تلفات و خساراتی بود که طی تمام عملیات پنج ماه گذشته به آن وارد کرده بودند. در عملیات زنجیره‌یی دهه اول آذر ماه در مجموع بیش از چهارهزارنفر از نیروهای دشمن کشته و مجروح شدند و ۵۴۰ نفر از آنها نیز خود را به رزمندگان ارتش صلح و آزادی تسلیم کردند. طی این عملیات جمعاً ۴۵ تن از رزمندگان مجاهد خلق، جان خود را فدیة تحقق صلح و آزادی در میهن اسیر خویش نمودند. در عملیات آذرماه، ارتش آزادیبخش، ویژگیهای جدیدی از خود بارز کرد که از جنبه‌های مختلف می‌تواند مورد تأمل و توجه قرار گیرد. از جهت نظامی، در این سلسله تهاجمات می‌توان به ارتقای واحدهای رزمی، گسترش میدان و مدت درگیری و کارآیی شگفت‌انگیز رزمندگان اشاره کرد. برای نمونه، در عملیات ۳۶ ساعته پیرانشهر، تیپهای ارتش آزادیبخش، با کارآیی و استعداد یک لشکر وارد میدان شدند و توانستند لشکر ۶۴ ارومیه را، که در حال آماده‌باش بود، به کلی تارومار کنند. دیگر از ویژگیهای عملیات آذرماه، حضور گردان زنان رزمنده مجاهد خلق است. در عملیات تنکاب خسروی واحدهای آتشبار ارتش آزادیبخش، که برخی از آنها تماماً توسط زنان اداره می‌شد، با آتش سنگین و بی‌امان خود به مدت ۶/۵ ساعت و با شلیک بیش از ۷۰۰۰ گلوله خمپاره، تلفات و خسارات بسیاری بر پایگاههای رژیم وارد کردند و مانع از هرگونه کمکرسانی دشمن به گردانهای تارومار شده‌اش شدند.

واکنش رژیم

رژیم خمینی، در برابر گسترش سریع عملیات نظامی مقاومت، از همان اواخر زمستان ۶۵ و اوایل سال ۶۶، به فکر چاره و مقابله افتاد. اما خیلی زود فهمید که توان آن را ندارد که طی عملیات، نیروهای رزمنده مقاومت را درهم بشکند، یا

حداقل از ضربات بی‌دربی و فزاینده آنها جلوگیری کند. از این‌رو، از سر افلاس و وحشت، به سیم آخر دجالگری زد و به جعل عملیات و ضربه‌زدنهای خیالی به مجاهدین پرداخت. رادیو رژیم در روز ۲۷ فروردین، در صدر برنامه خبری خود با آب و تاب تمام اعلام کرد که در نوار مرزی غرب، طی تهاجم «نصر ۱»، ضربات بزرگی بر نیروهای مجاهدین وارد ساخته و نه تنها تعداد زیادی از آنها را کشته و حتی به اسارت گرفته، بلکه ایستگاه رادیویی «صدای مجاهد» را درهم کوبیده و نابود کرده است. اما دفتر مجاهدین بلافاصله «ادعای سراسر کذب» رژیم را انکار کرد. متعاقب آن، خبرگزاری یونایتدپرس، که برای تحقیق در صحت و سقم این خبر در روز بعد با ساکنان تهران تماس تلفنی گرفته بود، از قول آنها گزارش کرد که صدای مجاهد هم چنان بر روی ۵ فرکانس مختلف، با صدای «بلند و صاف» در تهران شنیده می‌شود. رژیم، پس از آشکارشدن این دروغ‌پردازی، در حالی که عملیات نظامی هر ماه فزونی می‌گرفت، دیگر کمترین اشاره‌ای به آنها نکرد و مطلقاً خفقان گرفت.

رژیم در جای دیگری هم به فکر مقابله و انتقام افتاد: درون زندانها و شکنجه‌گاهها. در واقع پخش خبر راه‌افتادن چرخ نظامی سازمان مجاهدین خلق، در میان زندانیان مقاومت جوشش و حرکت نوینی برانگیخته بود. به همین خاطر رژیم، با ایجاد فشار بیشتر و سنگین‌تر بر زندانیان مقاوم و سرفراز، در صدد برآمد تا بدین وسیله از مقاومت انتقام بگیرد. اطلاعاتیه دفتر مجاهدین خلق در پاریس در اواخر تابستان ۶۶ خبر داد که «زندانهای سیاسی زندانهای اوین و گوهردشت، در اعتراض به افزایش سرکوب و شکنجه و فقدان حداقل نیازهای صنفی، از جمله کمبود شدید غذا و جا، از تاریخ ۲۱ تیرماه ۶۶ دست به اعتصاب غذا» زده‌اند. اما این اعتصاب غذای قهرمانانه آن قدر ادامه یافت تا سرانجام، با عقب‌نشینی نسبی رژیم، پایان گرفت.

رژیم خمینی برای مقابله با اعتلا و ارتقای مقاومت مسلحانه انقلابی، به دولتهای خارجی هم روی آورد و از آنها درخواست کرد که هواداران مقاومت را تحت فشار قرار دهند. مثلاً رفسنجانی، طی مصاحبه‌ای با کیهان هوایی در تاریخ ۱۹ فروردین، علناً از دولت آمریکا درخواست کرد تا مجاهدین را تحت فشار قرار دهد و از فعالیت آنها در این کشور جلوگیری کند. او گفت: «اگر اینها [آمریکاییان] اعمال نفوذ کردند و جلوی اینها [منافقین] را گرفتند، باید از ما هم توقع داشته باشند که ما هم جلوی گروههای لبنانی را بگیریم». رفسنجانی عین همین درخواست را، مدتی بعد، در مصاحبه خود با شبکه تلویزیونی ای.بی.سی آمریکا عنوان کرد و به دنبال او، خامنه‌ای نیز مشابه همین درخواست را، در مصاحبه خود با روزنامه اشپگل، از مقامات آلمانی نمود، اما هیچ یک از این درخواستها مورد اجابت قرار نگرفت. رژیم

برای انتقام‌گیری از مقاومت به این فکر هم افتاد که در کشورهایی که بسیاری از محظورات کشورهای بزرگ را ندارند، خودش مستقیماً وارد عمل شود. بدین ترتیب بود که در روز ۶ اردیبهشت ماه، گروهی از تروریستهای صادراتی و اوباش چماقدار کنسولگری رژیم در کراچی، که تعدادشان به ۴۰ نفر می‌رسید و مسلح به سلاح کمری، چاقو و چماق بودند، به مجمع اعتراضی گروهی از پناهندگان ایرانی در مقابل کمیساریای عالی ملل متحد برای پناهندگان حمله کردند و با تیراندازی و استفاده از چماقهای میخ‌دار، ۳ تن از هواداران مجاهدین را به طرز وحشیانه‌ی مجروح و مضروب ساختند. در حدود دو ماه بعد، در روز ۱۷ تیرماه، تروریستهای رژیم به صورت مسلحانه و با به کارگیری سلاحهای نیمه‌سنگین مانند آر.پی.جی، شبانه، به محل سکونت تعدادی از هواداران مجاهدین در شهرهای کویته و کراچی حمله کردند. در این حمله وحشیانه، سه نفر، از جمله یک نفر از هواداران مجاهدین، کشته و هیجده نفر نیز مجروح شدند. پنج تن از مهاجمان و قاتلان، پس از دستگیری، اعتراف کردند که با گذرنامه‌های جعلی افغانی، از ایران، به همین قصد به پاکستان آمده و نام عملیاتشان هم «جنگ علیه منافقین» بوده است.

۲- در عرصه سیاسی

پیش از پرداختن به دستاوردهای مقاومت در عرصه بین‌المللی، به جاست که از تصویب طرح آزادیها و حقوق زنان یاد کنیم. شورای ملی مقاومت در اولین اجلاس خود در سال ۶۶، که از ۲۶ تا ۲۸ فروردین برگزار شد، یک طرح مهم درباره آزادیها و حقوق زنان به اتفاق آرا به تصویب رساند که در یک مقدمه و ۱۳ ماده تنظیم گردیده است. مسئول شورای ملی مقاومت در آخرین نشست ۱۸ ساعته این اجلاس، ضمن تبریک به «همه رفقا و خواهران و برادران» حاضر در جلسه، گفت: «تا آن جا که مرحله تاریخی فعلی ما ظرفیتش را دارد، همه حقوق متساوی، چه در خانواده، چه در امور مدنی و چه در امور اجتماعی و سیاسی [در این طرح] برای زن به رسمیت شناخته شده است. هم چنین این طرح به مسائل روز، یعنی ستم غیرقابل وصفی که از طرف ارتجاع خمینی به زن تحمیل می‌شود، نیز پرداخته است... شورای ملی مقاومت مصمم بوده و هست که تمامی این ظلمها و حدودمرزهای ارتجاعی و سرکوبگرانه را درهم بشکند تا بتوان در راستای تکامل تاریخی مبارزات مردم ایران، به نفع هرگونه استثمار و ستم دست یافت». طرح آزادیها و حقوق زنان را بی‌تردید می‌توان یکی از بزرگترین دستاوردهای مقاومت در سال ۶۶ دانست.

در اردیبهشت ماه ۶۵، شورای ملی مقاومت، در اجلاس فوق‌العاده خود

تصمیم گرفت «برای خنثی کردن توطئه‌های دشمن از یک سو و پاسخگویی به الزامهای مرحله جدید تدارک قیام از سوی دیگر، محل اقامت آقای مسعود رجوی، مسئول شورا، از اروپا به خاک کشور عراق منتقل» شود. در واقع، بعد از استقرار ستاد فرماندهی رهبر مقاومت «در جوار خاک میهن»، مجاهدین به فاصله چند ماه، با بسیج حداکثر نیروهای رزمنده انقلابی و سازماندهی جدید نیروهای مسلح خود، به دوست و دشمن نشان دادند که برای سرنگونی رژیم خمینی، جداً درصددند تا با «آتش صدبرابر» وارد میدان کارزار شوند. واقعیت این پیام آن قدر در عمل عیان بود که کمتر نیازی به بیان داشت. از همین رو به سرعت، چه در ایران و چه در خارج از ایران، از سوی آنهایی که باید بفهمند، فهمیده شد و باز به همین سبب در خارج شاهد کنش و واکنشهای جدیدی نسبت به مقاومت ایران بودیم. این برخوردها، که بخشی از آن به صورت منفی و با حالتی تخطئه‌کننده ظاهر شد و بخش عمده آن نیز صورت تأیید و حمایت داشت، در حقیقت با دو زبان مختلف، یک واقعیت را بیان می‌کرد و به آن گواهی می‌داد: واقعیت اعتلا، ارتقا و اقتدار نوین مقاومت، یعنی نزدیک شدن چشم‌انداز سرنگونی رژیم.

نگاهی گذرا به کنش و واکنشهایی که، در سال ۶۶، از طرف قدرتها و جریانهای خارجی یا عوامل ایرانی وابسته به آنها نسبت به مقاومت ایران ابراز شد، به راستی جای بسی تأمل و تعمق دارد.

در آمریکا

اولین برخورد در رابطه با تعادل قوای جدید بین مقاومت و رژیم خمینی، در آمریکا نمودار گردید. در ماههای اول سال ۶۶ در محافل و مطبوعات سیاسی آمریکا و نیز در کنگره و وزارت خارجه این کشور بحث و برخوردهای دامنه‌دار نسبت به مجاهدین و مقاومت ایران، بالا گرفت. شاید نقطه آغاز کنش و واکنشهای جدید را بتوان انتشار مقاله «تروریستها در میان ما»، اثر قلمزن معروف آمریکایی، روزنفلد، در روزنامه واشنگتن‌پست ۷ فروردین ماه دانست. حرف روزنفلد این بود که مجاهدین تروریست و دیکتاتور و... در میان ما طرفداران دموکراسی و حقوق بشر چه می‌کنند و چرا ما نباید با هجوم آوردن - البته به صورتی قانونی و غیر خشونت‌آمیز - آنها را از میان خود و جامعه آمریکا بیرون اندازیم؟ درست در همان زمان یک قلمزن «ملی» و وطنی هم، ناگهان از پرده بیرون آمد و با همین مضمون علیه مجاهدین قلم کشید. رابرت نواک نویسنده معروف دیگر، در مقاله خود تحت عنوان «تروریست واقعی»، که در حدود دو هفته بعد در روزنامه

واشنگتن‌پست و بسیاری دیگر از روزنامه‌های معتبر آمریکایی چاپ شد، ضمن معرفی کردن خمینی به عنوان «تروریست واقعی»، به صورتی غیرمستقیم روزنفلد را به جناح جنگ‌طلب هوادار اسرائیل در آمریکا منسوب کرد. در ادامه این برخوردها در روزنامه واشنگتن‌پست و روزنامه‌های دیگر، بحث درباره مجاهدین و مقاومت ایران به سطح بالاتری، بین وزارت خارجه و کنگره آمریکا، کشیده شد. در ۲۴ فروردین ماه، آسوشیتدپرس گزارش داد که «دولت ریگان، تحت فشار اعضای کنگره و مقامهای سیاسی آمریکا [موضع خود را]، در قبال گروه ایرانی که متهم به تروریسم می‌باشد، مورد بررسی مجدد قرار خواهد داد». در حدود دو هفته بعد، روزنامه واشنگتن‌پست خبر داد که ریچارد مرفی، معاون وزارت امور خارجه آمریکا در امور خاورمیانه، «مجاهدین را یک نیروی صاحب نقش در ایران امروز توصیف کرد» و مایل است با آنها گفتگو نماید. مرفی این سخنان را در کمیته فرعی روابط خارجی کنگره آمریکا اظهار کرده بود. دن برتون، یکی از اعضای این کمیته، با اشاره به سخنان خصومت‌آمیز مرفی نسبت به مجاهدین در سال ۸۵، با تأکید بر این که مجاهدین ممکن است راه‌حل پایان جنگ ایران و عراق را در اختیار داشته باشند، عاقلانه‌بودن سیاست آمریکا در قبال مجاهدین را زیر سؤال برد. سخنگوی وزارت امور خارجه، روز بعد، ضمن تأیید اظهارات مرفی و اذعان دوباره به نقش مجاهدین در تعادل قوا، یادآور شد که با وجود این، تماس و گفتگو با مجاهدین به معنی تغییر سیاست آمریکا نسبت به تروریسم نیست. او در ادامه اظهاراتش، دوباره مجاهدین را نیرویی توصیف کرد که به عملیات تروریستی خشونت‌آمیز می‌پردازند.

به دنبال موضعگیری جدید - هر چند متناقض - وزارت امور خارجه آمریکا در قبال مجاهدین، کمیته روابط خارجی سنا، در اوایل اردیبهشت ماه، لایحه‌ی در تحریم ارسال هرگونه سلاح، تجهیزات و وسایل تکنولوژیک جنگی را به ایران، به اتفاق آراء تصویب کرد. اما به پیشنهاد و اصرار جسی هلمز، در این لایحه هم چنین تصریح شد که این تحریم شامل سازمان مجاهدین و شورای ملی مقاومت هم می‌شود! مجاهدین در پاسخ اعلام کردند که «هدف از قراردادن مقاومت ایران در کنار رژیم خمینی... تحت الشعاع قراردادن و لاپوشانی ارسال گسترده تسلیحات برای رژیم خمینی می‌باشد». در ادامه همین کنش و واکنشها، در اواسط تابستان، برای اولین بار ۵۲ تن از اعضای کنگره آمریکا از مقاومت مسلحانه مردم ایران علیه رژیم خمینی پشتیبانی کردند.

در فرانسه

در برابر اعتلای روزافزون موقعیت نظامی و سیاسی مقاومت، رژیم خمینی در

صدد برآمد تا با دولت دستراستی فرانسه، که جهت پیروزی در انتخابات آینده رئیس‌جمهوری به دنبال برگ برنده‌یی بود، دست به یک معامله ننگین بزند. این توطئه، در حدود یک هفته بعد از اتمام عملیات زنجیره‌یی ارتش آزادیبخش ملی در سراسر نوار مرزی، سرانجام در سحرگاه ۱۶ آذر از پرده بیرون افتاد، درست در همان روزی که، از قضا، به یمن تلاش‌های پیگیر مقاومت، مجمع عمومی سازمان ملل برای سومین سال متوالی رژیم خمینی را به علت نقض حقوق بشر در ایران محکوم کرد. در این روز پلیس فرانسه با یورش همزمان به تعدادی از خانه‌های هواداران مجاهدین، گروهی را دستگیر کرد و در فردای همان روز ۱۴ تن از آنان را به گابن تبعید نمود. آقای مسعود رجوی، بلافاصله واکنش نشان داد و با ارسال تلگرامهایی به رئیس‌جمهوری فرانسه و دبیرکل ملل متحد، «اقدام ننگین دولت فرانسه» را محکوم کرد. به دنبال آن، هواداران مقاومت، در دفاع از حیثیت و شرف ملی خود، وارد یک مبارزه سخت، پیچیده، حساس و ظریف شدند که هم خودشان و هم دیگران می‌دانستند که شکست یا پیروزی در آن آثار و نتایج بسیار مهمی به همراه خواهد داشت. در حدود صد تن از هواداران مقاومت، در شهرهای پاریس، لیبرویل (گابن)، واشنگتن و لندن دست به یک اعتصاب غذای نامحدود زدند. در همان حال ماشین «دیپلماسی» مقاومت، ضمن برپایی تحصن‌ها و تظاهرات متعدد در کشورهای مختلف جهان، در میان هزاران چهره و شخصیت سیاسی و هم‌چنین رسانه‌های همگانی شروع به کار کرد. در نتیجه سیل فزاینده تلگرامها و پیامهای حمایت از مقاومت و محکوم کردن اقدام دولت فرانسه به سوی این کشور سرازیر شد. سرانجام، بعد از قریب ۴۰ روز مبارزه، با امضای قرارداد ابریشمچی - پاندرو، مبنی بر بازگشت پناهندگان اخراجی به فرانسه و اسپانیا، پیروزی از آن مقاومت ایران و روسیاهی نصیب خمینی و رژیم مایوس و مستأصل او گردید. این پیروزی، که با شناسایی هر چه گسترده‌تر اعتبار و اقتدار مجاهدین و مقاومت ایران در سطح بین‌المللی همراه بود، در واقع پیروزیهای نظامی گذشته مجاهدین را با ضریب مضاعف وارد معادلات سیاسی داخلی و بین‌المللی ایران کرد. در یک کلام این پیروزی بزرگ و درخشان سیاسی و بین‌المللی، برای دوست و دشمن درسهایی با ارزش به همراه آورد. به لحاظ تعادل قوا، شاید مهمترین آنها این بود که مقاومت ایران اکنون به شیر شریزه و هوشیاری تبدیل شده است که نمی‌توان به سادگی با دم آن بازی کرد؛ شیری که، در این تجربه عبرت‌آموز، ثابت کرد که برای دریدن رژیم خمینی در حال خیز برداشتن نهایی است و هیچ نیرویی نمی‌تواند جلودارش باشد.

داستان گرانی در رژیم خمینی

یزدان حاج حمزه

«هی می‌گویند گرانی است، کمبود است... ما بیاییم نوامیس خودمان را، جان خودمان را، اسلام خودمان را به خطر بیندازیم که گوشت گران است و میوه گران است و مردم ناراضی هستند؟ و خدای نخواسته این وحدت که هست از بین برود و همه نوامیس و زحمت‌های انبیا علیهم‌السلام هم به باد فنا برود؟ یک قدر آدم بشوید!» (از خمینی، ۲۱ فروردین ۶۲، خطاب به وزیر کشور و مقامهای این وزارتخانه). «انشاءالله در سال ۶۲، نظام ما بعد از استقرار پایه‌های سیاسی - نظامی و جا افتادن به عنوان قدرت بزرگ جهانی، می‌تواند به این مسأله [گرانی] برگردد و این مسائل عمده را در سطح جامعه حل کند... در نظام اسلامی کسی حق مایوس شدن، حق سرخوردن و حق ناراحتی ندارد. این نظام نظامی است که افراد را می‌پروراند که در صورت لزوم در جبهه‌ها به لقاءالله پیوندند». (موسوی، نخست‌وزیر رژیم، اطلاعات، ۲۱ فروردین ۶۲)

به قول معروف «بیله دیگ، بیلله چغندر». آن نقطه نظر صریح و روشن حضرت حاکم و همه‌کاره رژیم درباره گرانی و نارضایتی مردم؛ این هم برنامه اجرایی رک و پوست‌کنده رئیس قوه مجریه رژیم برای تحقق دیدگاه رهبر و مرجع تقلید «واجب‌الاطاعه» خودش؛ بیاناتی جامع و مانع، که در آن اعتبار و تکلیف مردم را روشن کرده و جای هیچ چک و چانه‌یی نیز باقی نگذاشته‌اند. شاید همین دو نقل قول کوتاه برای پی‌بردن به ریشه گرانی و علت تشدید مشکلات معیشتی مردم در رژیم خمینی کافی باشد و بدون نیاز به استدلالهای متداول اقتصادی، معلوم شده باشد که بیشتر از ۱۰ برابر شدن قیمت متوسط ۱۸ قلم مایحتاج روزانه مردم و حدود ۷ برابر شدن هزینه متوسط یک خانواده در شهرهای ایران در طی ۸ سال حاکمیت

یک امر بی‌اساس است در اسلام، بلکه متضاد است با اسلام» (۱).

۲ - مردم، اقتصاد مردمی و عدالت اجتماعی اگر هم مطرح باشند، «مقدمه» ها و وسایلی هستند در خدمت «هدف» حاکمیتش. به این نظریه نیز همین امسال، در روز ولادت پیامبر، بار دیگر مهر تأیید زد و خطاب به کارگزارانش گفت: «رسول اکرم و سایر انبیا نیامدند این جا که عدالت ایجاد کنند؛ اینها همه مقدمه است» (۲). توضیح نخست‌وزیر و مقلد خمینی در مورد این «مقدمه» و آن «هدف» جای هیچ‌گونه شک یا سوء تفاهمی باقی نگذاشته است: «این نظام نظامی است که افراد را می‌پروراند که در صورت لزوم، در جبهه‌ها به لقاءالله بپیوندند» (۳). تجربه نشان داده است که برای رسیدن به این «هدف» - یعنی به کشتن دادن مردم در جبهه‌ها - رژیم آن قدر عجله دارد که حتی بدون «مقدمه» یا به اصطلاح خودشان بدون «پروراندن افراد»، هموطنان قحطی‌زده و جان به لب رسیده ما را به اجبار به جبهه‌های مرگ می‌فرستد.

۳ - خمینی با «اقتصاد فقهی» هم ناسازگار است. او، بر حسب موقعیت، اصول و احکام تثبیت‌شده فقهی را، که در «اسلام فقهی» خروارها کتاب و مأخذ به اصطلاح معتبر، رساله عملیه «مراجع تقلید» و حتی آثار خودش پشتوانه آنهاست، با توسل به دستاویزهایی نظیر «احکام ثانویه» زیر پا می‌گذارد. در این زمینه، به‌رغم ایرادات ایدئولوگهای فقه سنتی، تاکنون «توجیه شرعی» مالیات گرفتن، نرخ‌بندی کالا، تجاوز از حدود و جزا و امثال آن را - که همه بر خلاف همان موازین فقهی است - شاهد بوده‌ایم. در منطق «ولایت‌امری» خمینی، ابتدا حرمت عرف و قانون به بهانه «برتری احکام اسلامی بر قانون» زیر پا گذاشته شد، اما وقتی مدعیان «احکام اسلام فقهی» و «مراجع عظام» خواستند متعرض بی‌بندوباریهای فقهی خمینی شوند، با جواب دندان‌شکن «حفظ اساس اسلام از حفظ احکام اسلام بالاتر است» (۴) مواجه شدند. با این استدلال ایدئولوگ «ولایت‌فقیه»، دُم از تلهٔ تئوریه‌ها و احکام فقهی نیز رها ساخته است.

۴ - خمینی، البته، مقررات اقتصادی بین‌المللی را نیز قبول ندارد و از جمله انحصار نمایندگی، حق تألیف، حق اختراع و گمرک - یعنی مرزبندی اقتصادی بین کشورها - را نفی می‌کند. ذکر چند مثال دیدگاههای او را در این زمینه به خوبی نشان می‌دهد:

* در مورد مخالفت با گمرک و مرزبندی اقتصادی بین کشورها، حکم شرعی او چنین است: «قانون گمرک، که گرفتن مالیات قبل از تجارت و منفعت است، به صادرات و واردات کشور زیانهای بسیار وارد می‌کند و بازار تجارت را سرد و سست می‌نماید. پس قانون گمرک برای

خمینی، از کجا آب می‌خورد؟ ولی از آن جایی که آثار و عوارض گرانی و مشکلات زندگی اکثریت مردم ایران آن چنان بالا گرفته که صحنه‌هایی نظیر به زمین‌کوبیدن و به هلاکت‌رساندن طفل شیرخوار توسط پدری که از تهیه شیرخشک برای تغذیه او مستأصل شده بود، یا خودکشی پدر دیگری که تاب آن را نداشت که همسرش ته خیارهای سطل زباله عمومی را به خورد فرزندش بدهد و هزاران ناهنجاری دیگر اجتماعی، امروز در ایران اموری عادی و روزمره و در حال گسترش شده است، گرانی را باید به عنوان فراگیرترین مشکل معیشتی مردم - و در واقع به عنوان یک فاجعه و ضایعه عمیق‌شونده ملی - مورد بررسی بیشتر قرار داد. در این نوشته سعی می‌کنیم از خلال بررسی برخی از دیدگاه‌ها و ویژگیهای اقتصادی حاکمیت خمینی، علت اصلی و چگونگی فقر و قحطی‌زدگی کنونی اکثریت عظیم مردم ایران را تشریح کنیم.

هویت اقتصادی «رژیم خمینی»

«رژیم خمینی» بامسماترین اسمی است که بر حاکمیت کنونی ایران گذاشته شده است، چرا که در این رژیم همیشه حرف آخر را خود خمینی می‌زند و این دیدگاهها و خواستههای شخص خمینی، به عنوان «ولی‌امر»، است که در شئون مختلف مملکت ساری و جاری می‌شود. بنابراین برای پی‌بردن به هویت و سمت و سوی حرکت اقتصادی این رژیم بایستی به سراغ نقطه‌نظرها و تراوشات ذهنی «ولی‌امر» یعنی آن که سرخ کارها به دست اوست، رفت.

دیدگاه اساسی او را در زمینه اقتصادی، در جمله معروف «اقتصاد مال خر است» می‌توان متبلور دانست. این دیدگاه بر نفی کامل علم اقتصاد و سیستمها و سیاستهای متداول اقتصادی در جوامع بشری استوار است. او، در این زمینه، به هیچ یک از نمونه‌های موجود و قواعد و مقررات جاری پایبند نیست و اصولاً با هیچ گونه چارچوب و اصولی سر سازگاری ندارد. صحت این ادعا را می‌توان در چند زمینه مشخص (به عنوان مثال) به اثبات رساند:

۱ - مصالح ملی و میهنی از جمله مفهوم و الزامات یک اقتصاد ملی، در نظام اعتقادی او مطرود است و از نظر او، دَم‌زدن از این مقولات، معادل کفر است. او تاکنون به طور مکرر بر این امر تأکید ورزیده است. مثلاً در ۶ شهریور ۵۸، در همان اوایل شکل‌گیری رژیمش، آب پاکی را روی دست همه کسانی که، در گوشه و کنار، دَم از ایرانیّت و اقتصاد ملی می‌زدند، ریخت و گفت: «این حسابهایی که بین مردم ما مطرح است که ما ایرانی هستیم و برای ایران چه باید بکنیم، این حسابها درست نیست. این قضیه‌یی که شاید صحبتش در همه جا هست که به ملت و ملیت کار داشته باشند، این

کشور لازم نیست که هیچ، زیانهای فراوان هم دارد. باید این قانون را هر چه زودتر لغو کنند» (۵). با این حکم، قاچاق کالا کراهت خود را از دست می‌دهد و حتی اعضای دولت رژیم نیز از توسل به آن ابایی ندارند. به یاد داریم که مدتی پیش غفوری فرد، وزیر سابق نیرو، در تنگنای بودجه ارزی وزارتخانه‌اش برای واردات تیرآهن مورد نیاز نیروگاههای در دست ساختمان وزارت نیرو، رأساً به صدور پسته و واردکردن تیرآهن به صورت قاچاق مبادرت ورزید و این اقدام را مشروع اعلام کرد. چندی پیش نیز کامیونی که از ایران به اروپا هندوانه حمل می‌کرد، در راههای ترکیه واژگون شد و پلیس ترکیه در زیر هندوانه‌ها ۹ تن خاویار - که علی‌القاعده شرکت شیلات باید صادرکننده آن باشد - کشف و ضبط کرد. از قاچاق هروئین و دیگر مواد مخدر توسط کارگزاران رژیم، برای تأمین هزینه‌های ارزی دیپلماتهای رژیم در خارج، نیز روایات مکرر (از جمله در روزنامه لومتن، چاپ پاریس) انتشار یافته است. خلاصه آن که از آن چنان فتوا و این چنین عملکرد مقلدان و عوامل اجرایی رژیم خمینی می‌توان نتیجه گرفت که این رژیم به نوعی اقتصاد بدون مرز اعتقاد دارد. تعمق در نمونه‌های دیگر احکام فقهی خمینی در زمینه نفی مقررات حاکم بر اقتصاد بین‌المللی، این نتیجه‌گیری را روشنتر می‌کند. در کتاب «تحریرالوسیله» خمینی که مآخذ قانونگذاری در مجلس آخوندی است، با احکامی از این دست به طور مکرر برمی‌خوریم:

* آن چه که «حق چاپ» نامیده می‌شود یک حق شرعی نیست... صرف این که کسی کتابی را چاپ کند و در آن بنویسد که حق طبع و تقلید برای صاحب اولیه محفوظ است، موجب حق نمی‌شود (۶).

* آن چه که امروز متعارف است که یک صنعت را برای مخترعش ثبت می‌کنند و تقلید از آن و یا تکثیر آن را منع می‌نمایند، هیچ اثر شرعی ندارد و نباید دیگران را از تقلید و تجارت آن منع کرد و کسی حق ندارد تسلط مردم را بر مال و جان خود سلب نماید (۷).

* آن چه که امروزه متعارف است که تجارت کالای معینی را برای مؤسسه و یا تجار مشخصی انحصار می‌کنند، هیچ اثر شرعی ندارد و نباید کسی را از تجارت و صنعت حلال منع کرده و در اشخاص معین منحصر کنند (۸).

شاید تا همین جا معنای کلام پرمعنای «اقتصاد مال خر است» تا حدودی روشن شده باشد، ولی این نکته را نیز باید یادآور شد که گستره این نقطه‌نظر از محدوده نفی معیارهای اقتصادی متداول فراتر می‌رود و نفی بدیهی‌ترین و عام‌ترین قانونمندیهای حاکم بر اقتصاد جوامع انسانی را نیز در بر می‌گیرد. کافی است اظهارنظر رجایی، مقلد تمام‌عیار «امام» و اولین نخست‌وزیر طراز حاکمیت خمینی را به یاد آوریم که گفت: «در اسلام عرضه و تقاضا وجود ندارد»!

در متن این بی‌بندوباری اقتصادی، خمینی برای «حاکم مسلمین» و «ولی‌امر» آن چنان اختیاراتی قائل است که حدود مرزی نمی‌شناسند. حکم شرعی خمینی در این باره چنین است: «امام علیه‌السلام و حاکم مسلمین مجاز است که آن چه که صلاح مسلمین است عمل کند، از محدودکردن نرخ، صنعت، انحصار تجارت و هر چه دیگر که در نظام و مصلحت جامعه باشد» (۹). خمینی، در کار فراهم‌آوردن الزامات فرمانروایی و سلطه‌گری خود، اینک برای «حاکم مسلمین» - که خودش باشد - حق و حقوقی در حد تصرف در جان و مال مردم نیز قائل شده است (۱۰). به راستی آن حد از افسارگسیختگی و این حد از تمرکز قدرت در رژیم خمینی به چه می‌ماند و در کدامیک از اجتماعات بشری نمونه و مشابه آن را می‌توان سراغ گرفت؟ واقعیت آن است که رژیم خمینی بدین لحاظ بی‌نظیر است. نظام اقتصادی این رژیم را، با قدری مسامحه، شاید بتوان با نظام اقتصادی حاکم بر جنگلهای دوردست و روابط میان وحوش آن جنگلها مقایسه کرد. بنابراین مناسبترین عنوانی که به اقتصاد رژیم خمینی می‌توان داد «اقتصاد جنگلی» است. این از بابت نحوه تنظیم رابطه اقتصادی رژیم با بیرون و درون خودش. اما درباره جهت‌گیری و سمت و سوی حرکت این رژیم، چنان که می‌دانیم، سرکرده وحوش هوای ولایت‌امری بر کشورهای مسلمان‌نشین جهان را در سر دارد و در این میان، عراق را به عنوان «پایگاه شیعه» و «حجاز» را به عنوان «پایگاه عموم مسلمین» در اولویت ویژه قرار داده و برای سلطه بر آنها وارد کار شده است. جنگ و آتش‌افروزی پیامد طبیعی این جهت‌گیری و ذاتی رژیم خمینی است. استمرار و پایان‌ناپذیری آن را تئوریزه هم کرده‌اند. خمینی، در تنگنای واماندگی ماشین جنگیش و برای «توجیه شرعی» استمرار جنگ، شیادانه خود را به جای پیامبر اسلام می‌گذارد و به اعوان و انصارش نهیب می‌زند که «او حکومت تشکیل داد ما هم باید حکومت تشکیل بدهیم، او جنگ کرد ما هم باید جنگ کنیم...» (۱۱). چشم‌انداز پایان‌ناپذیری جنگ، از طریق شعار «جنگ، جنگ، تا رفع فتنه از عالم» به خورد مردم هم داده شده است. با این حساب خمینی و همپالکیها، تا آن جا که زورشان برسد، سعی می‌کنند «اقتصاد جنگی» را به خدمت استراتژی جنگی خود درآورند. همه امکانات دولتی و سرمایه‌های ملی را نیز به همین امر اختصاص

داده‌اند. و ورد زبانشان جنگ است و دیگر هیچ. با این اوصاف هویت اقتصادی رژیم خمینی را می‌توان اقتصاد جنگلی در خدمت جنگ دانست.

دو شاخه حاکمیت

خمینی با چنان اعتقادهای و گرایشهایی که شرح آن رفت، در ایران به حاکمیت رسید. او، بدون کمترین دغدغه‌ی خاطری نسبت به مصالح ملی و مردمی، به کار قبضه‌کردن کامل قدرت اقتصادی مملکت پرداخت. ابتدا از طریق کارگزارانش در «شورای انقلاب» و «دادستانی انقلاب»، به امکانات مالی و اقتصادی هنگفت بازمانده از درباریان، سرمایه‌داران و مهره‌های رژیم شاه دست یافت و این امکانات را در «بنیاد»های مستقل از دولت، تحت مدیریت مهره‌های مورد وثوقش، متمرکز ساخت. بعد، با شروع جنگ ایران و عراق، قبضه کامل مدیریت اقتصادی مملکت و انطباق و هماهنگی آن با استراتژی جنگ‌طلبانه‌اش، به عنوان یک ضرورت فوری، مطرح گردید. او، در راستای پاسخ به این ضرورت، مدیران هماهنگ با مبانی فکری عقباتده‌اش را از میان مقلدان تمام‌عیارش به کار گماشت و بدین‌ترتیب، با سلطه مدیریت مادون سرمایه‌داری بر بخش دولتی اقتصاد ایران، نخستین نشانه‌های ناهمسازی و تضاد این مدیریت ارتجاعی با الزامات مدیریت اقتصاد وابسته به سرمایه‌داری جهانی در ایران، آشکار گردید. اعتقادات متضاد و دوگانه خمینی در زمینه اقتصادی - بی‌بندوباری فعالیت‌های اقتصادی در عین تمرکز شدید قدرت در دست «حاکم مسلمین» - نیز به سرعت پایه‌های مادی خود را در شکل‌بندی حاکمیت او پیدا کرد. قائل بودن حق تسلط بر جان و مال افراد جامعه برای «حاکم مسلمین» و جهت‌گیری استراتژیک «همه چیز در خدمت جنگ»، نوعی اقتصاد متمرکز دولتی را می‌طلبید که در آن، کارگزاران گوش به فرمان خمینی همه امکانات مملکتی و اقتصاد وابسته ایران را در جهت پیشبرد خواسته‌های «ولی‌امر» و سیاست توسعه‌طلبانه او بسیج نمایند. ولی اقتصاد متمرکز دولتی، هم با ماهیت «اسلام فقهاتی» - که خمینی خود یکی از مدعیان آن بود - منافات داشت و هم نیروی انسانی ماهر و مورد وثوق خمینی برای تحقق آن در اختیار نبود. در این سیستم از مدیریت اقتصادی، به تکنوکراتهایی نیاز بود که، به نیابت از جانب «ولی‌امر»، قدرت متمرکز مدیریت را در دست بگیرند ولی پا را از دایره مباشرت و کارگزاری خمینی فراتر نهند. امثال موسوی، با وجود آن که خود را مقلد تمام‌عیار و در خط خمینی می‌خواندند، نه هنوز به عنوان نیروی مطیع و مقلد امام آزمایش شده بودند و نه توان کشیدن بار سنگین این مسئولیت را داشتند. این دلایل و نیز محظورات دیگر، خمینی را، در امر

مدیریت اقتصادی، به سوی دوگانگی ذاتیش سوق داد: در پستهای حساس مدیریت مملکتی، مقلدان تکنوکراتش را، که ظاهراً گرایش به اقتصاد متمرکز دولتی داشتند، به کار گرفت و از سوی دیگر مدیران اقتصادی پرورش‌یافته در مکتب «اسلام فقهاتی» و مقلدان سنتی «مرجعیت تقلید»، یعنی همان بازاریان و «تجار محترم»ی را که همواره «مراجع عظام» را با «وجوهات شرعیه» خود به لحاظ مالی تأمین کرده بودند و به لحاظ شرعی جز پرداخت «وجوهات» به مراجع یا «حاکم مسلمین» هیچ محدودیت و تعهدی را در فعالیت‌های اقتصادی خود پذیرا نبودند، از فعالیت آزاد و نامحدود اقتصادی در رژیم ولایت فقیه بهره‌مند کرد. این بازاریان متشّرع و منزّه! در دستگاه فقهات و در دستگاه حاکمیت خمینی پایگاهها و رشته‌های پیوند گسترده و مستحکمی دارند؛ در پیکره سیاسی - ایدئولوژیک حاکمیت آخوندی، و شورای نگهبان، در مجلس، در دولت و حتی در «بیت امام» پشتیبان و نماینده منافع و سخنگوی فراوان دارند. تعدادی از آنها زمانی نیز در هیأت دولت و دستگاه اجرایی مملکت، زمام کارها را مستقیماً به دست داشتند. وزارت بازرگانی را مدتها یکی از شاه‌مهره‌های این بازاریان، که به او لقب «فقیه‌الوزرا» داده بودند، می‌گرداند. آنها در تصمیم‌گیری و اجرای سیاست‌های اقتصادی مملکت نقش مهمی داشته و دارند و شاخه ستبر و مقتدری از حاکمیت به حساب می‌آیند. پیوند مالی - ایدئولوژیک آنها با آخوندها پیوندی ریشه‌دار و دیرینه است. در سالهای بیش از حاکمیت خمینی، پولها به پای خمینی ریختند و سرمایه‌گذاریها برای رسیدن او به حاکمیت کردند. در جریان حاکمیت، حتی در همان گرماگرم قیام ضدسلطنتی، با آخوندهای صاحب نفوذ سیاسی شرکتها تشکیل دادند و بنیادها و سازمانهای انتفاعی مشترک بنا نهادند. کانون تشکل اقتصادی - سیاسی نیرومند آنان، به نام «سازمان اقتصاد اسلامی» که دربرگیرنده بسیاری از «صندوقهای قرض‌الحسنه» در سراسر کشور است، با وساطت و پادرمیانی بهشتی «مظلوم»! در آستانه پیروزی قیام پایه‌ریزی شد و سپس نصیب گرفت. منافع مشترک آخوندها و بازاریان در بنیادها و صندوقهای مالی ظاهراً عام‌المنفعه گوناگونی به هم گره خورده و سازماندهی شده است. بنابراین پیوند آخوندها و حکومت آخوندی خمینی یا بازاریان و «تجار محترم»، این فعالان اقتصادی مقتدر و مرزنانشناس بخش‌خصوص، پیوندی مستحکم و ظاهراً ناگسستنی است. خمینی و سیاست‌پردازانش به موقعیت و نفوذ آنها در حاکمیت وقوف دارند و بدین لحاظ علاوه بر سنخیت ایدئولوژیک با آنها، ملاحظات سیاسی و تعادل‌قوایی را هم، در تنظیم رابطه‌شان با آنان به نوعی رعایت می‌کنند. به عنوان نمونه می‌توان به دفاع رفسنجانی از اعتبارنامه خاموشی، یکی از همین بازاریان وکیل‌التجار، اشاره کرد. او در پاسخ به مخالفان اعتبار نامه خاموشی در انتخابات میان دوره‌یی سال

الف - نقش مبنایی دولت

باید یادآوری کرد که در دنیای کنونی، توانمندی دولتها در کار مهار تورم به این امر برمیگردد که تا چه اندازه بتوانند بین حجم «تولید ملی» و حجم «نقدینگی بخش خصوصی» توازن برقرار کنند. حتی در کشورهای جهان سوم، نظیر کشور ما، که توزیع نا متعادل و ظالمانه «درآمد ملی» و نبود اعتبار بانکی برای مصرف، امکان مصرف را برای اکثریت عظیم مردم محدود می‌کند، پایین آمدن حجم تولید ملی از حد دو تا سه برابر میزان نقدینگی بخش خصوصی، تورم را مهارناپذیر و از کنترل دولت خارج می‌کند. دولتها با تنظیم سیاستهای تولید پولی و مالی و ارزی، سیاستهای صادراتی و وارداتی و بودجه‌بندی مناسب، می‌توانند در حفظ چنین تناسبی بین نقدینگی بخش خصوصی و تولید ملی، نقش تعیین‌کننده ایفا کنند. بی‌توجهی نسبت به هر یک از این عوامل تنظیم‌کننده و عدم هماهنگی مجموعه آنها، مهار کار را از دست دولت خارج می‌کند. در اقتصاد جنگلی خمینی که شرح آن گذشت، در جریان ساخت و ساز این چندساله بخشی از حاکمیت یعنی دولت و قوه مجریه، به طور آگاهانه یا ناآگاهانه، واسطه و عامل جریان خروج پول از بانکها و منابع پولی کشور به بخش خصوصی گردید، به طوری که در طول زمامداری خمینی نقدینگی بخش خصوصی ۱۰ برابر شده و در پایان سال ۶۵ به حدود ۱۰۲۳ میلیارد تومان رسیده است. اما در این مدت «تولید ملی» نه تنها متناسب با میزان نقدینگی رشد نکرده، بلکه حدود ۳۰ درصد کاهش داشته است (۱۳). می‌دانیم تولید ملی شامل تولید کالا و خدمات است. با توجه به آن که سهم ارزش افزوده بخش خدمات در تولید ملی ایران، در این چند ساله، به طور قابل ملاحظه‌ای افزایش یافته است، میزان افت و کمبود عرضه کالا و در نتیجه علت صعود سرسام‌آور منحنی قیمت مایحتاج عمومی - که در مقایسه با دوران آغاز کار رژیم، به بیش از هزار درصد رسیده است - قابل فهم می‌گردد. اما آن چه باید بهتر روشن شود، چگونگی جریان حدود هزار میلیارد تومان نقدینه از طریق دولتمداران به جیب رقبای حکومتیشان، یعنی «تجار محترم» بازار، و پی بردن به آثار و عوارض آن است. اما این نقدینه، که به صد گنجینه قارون طعنه می‌زنند، مجموع همان پولهایی است که دولتهای جنگافروز، در حال و هوای «جا افتادن به عنوان قدرت بزرگ جهانی»!، هر ساله بابت ناهمخوانی دخل و خرج و کسری درآمدشان، از «سیستم بانکی» به اصطلاح «استقراض» کرده‌اند، یعنی بانک مرکزی را وادار کرده‌اند که اسکناس اضافی چاپ کند و در اختیار دولت بگذارد. جزئی از این پول نیز از محل سپرده قانونی بانکها برداشت گردیده و، به عنوان

۶۲، گفت: «ایشان یکی از دوستان بسیار نزدیک ما بودند و در کارهای مهم بازار که ما داشتیم، آقای خاموشی در کنار رفقای دیگر بهترین کمکها را به ما کردند... ما در کارهای ۲۰ ساله‌مان، اگر برای مبارزه پول لازم داشتیم، اینها بودند. اگر بستن بازار لازم بود، اینها بودند. اگر صندوقهای قرض‌الحسنه بود - که می‌دانید در دوران مبارزات چقدر کار کرد و امروز هم چقدر کار می‌کند - اینها بودند... ما باید اینها را حفظ کنیم. من خوشحالم که اینها در مجلس‌اند. من نمی‌دانم این حرفها از تربیون مجلس، روی افرادی که در بازار در دوران مبارزه با ما کار کردند و در آینده هم ما به اینها احتیاج داریم، چه اثری خواهد گذاشت؟» (۱۲).

در جریان فعل و انفعال سیاسی-اقتصادی بین دو شاخه ناهمساز «دولتمدار» و «تجارت‌پیشه» حاکمیت خمینی، جناحهای دوگانه رژیم خمینی شکل گرفتند و پابرجا شدند. این دو شاخه، که از ماهیت دوگانه خمینی برآمده‌اند و در وجود او به هم جوش می‌خورند، هر دو مقلد خمینی هستند و در عرصه اقتصاد ایران تمایلات و تفکرات او را نمایندگی می‌کنند. مقلدان تمام‌عیار او، که به اقتصاد دولتی تمایل دارند، جهت‌گیری کلی و خواست سلطه‌گرانه او را بر «جان و مال» عمومی به پیش می‌برند و مقلدان تجارت‌پیشه‌اش، که متمایل به اقتصاد آزاد و غیر دولتی‌اند، دُرْدانه‌هایی هستند، پرورش‌یافته در مکتب فقاقت او و دیگر مراجع تقلید، و با آن که از لحاظ اقتصادی سر در آخور خود دارند و از مرحوم قارون تقلید می‌کنند، بیخ ریش صاحب مکتب مانده‌اند و با قدرت اقتصادی-سیاسیشان، خود را در حاکمیت تثبیت کرده‌اند. خمینی ناچار است این تضاد و دوگانگی درون حاکمیتش را تحمل کند. عتاب و خطابها و حتی لجن‌مالی افراد وابسته به جناحها و محدود کردنهای مصلحتی امکانات مانور جناح سرکش تجارت‌پیشه توسط خمینی، نه به معنای حذف جریانی آنها از حاکمیت است، بلکه مهارکردن آنان را در مد نظر دارد. به هر حال تاخت و تازهای خودسرانه این دو جریان ارتجاعی طی ۹ سال در عرصه اقتصاد ایران، عوارض اقتصادی و مصائبی به بار آورده که گرانی بارزترین آنهاست.

گرانی و تورم در رژیم خمینی

فاجعه گرانی و تورم بی‌سابقه سالهای اخیر در ایران، معلول کارکرد حاکمیت مآدون سرمایه‌داری در پهنه اقتصاد وابسته ایران است. بد نیست به روند کار و نقش هر یک از دو شاخه حاکمیت و اشتراک مساعی آنها در پدیدآوردن این فاجعه نظری بیفکنیم.

شکر، روغن نباتی، صابون و پودر رختشویی، گوشت، مرغ، بنزین، نفت و گازوئیل را شنیده‌ایم و می‌دانیم که با کمک ایادی مذکور و با جعل یا خرید کوپن سهمیه مایحتاج مردم درمانده، چگونه بخش عمده کالاهای از این دست از مدار توزیع دولتی خارج می‌گردید و در بازار سیاه به چندین برابر گرانتر به فروش می‌رسید. این فعل و انفعالات آن قدر به سهولت انجام می‌گیرد که بازار اصلی و قابل دسترس کالاهای مذکور بازار سیاه است، نه سیستم توزیع نایاب دولتی. هم اینان در مقابل طرح دولتی کردن توزیع برنج چنان عکس‌العملی نشان دادند که دولت را به عقب‌نشینی سریع و لغو طرح وادار ساختند. بهزاد نبوی، کارگردان نمایش «سهمیه‌بندی و دولتی کردن توزیع کالا»، درباره ناکامیهای خود و قدرت این حریفان بازاری دولت گفت: «سیستم کوپنی، مجریانش مخالفش بودند، ما را تکفیر می‌کردند و می‌گفتند کوپنیسم یعنی کمونیست. برای این که این سیستم را نابود کنند، کوپن به دست مردم می‌دادند، اما جنس نمی‌دادند. این قدر کوپن می‌ماند تا باطل شود». او، درباره نقش آنان در جعل کوپن گفت: «می‌خواستیم لایحه مجازات جاعلین کوپن را به مجلس ببریم، دوستان به ما گفتند فضای مجلس طوری است که نمی‌شود این لایحه را تصویب کرد» (۱۴).

با پایین آوردن درآمد نفت، خصوصاً وقتی میزان آن به کمتر از یک‌چهارم میزان پیش‌بینی شده در بودجه سال ۶۵ رسید، دولت رسمی به علت تنگنای ارزی و ریالی، تنه کنترل خود را بر سایر فعالیت‌های اقتصادی - به خصوص واردات و صادرات کالا - از دست داد و صاحبان ارز و ریال میدان تاخت‌وتاز بیشتری پیدا کردند. یعنی دولت رسمی خودش از آنان دعوت کرد که، زیر عنوان «واردات بدون انتقال ارز» و «واردات شناسنامه‌ی» و انواع کلکهای دیگر، به شرط آن که از دولت ارز نخواهند، کالا به کشور وارد کنند و هر کالایی را که می‌خواهند - حتی کالاهای کوپنی که دولت واردکننده آنهاست - به خارج صادر کنند و به جایش ارز یا کالای خارجی وارد نمایند و به هر قیمت که می‌توانند در بازار آزاد عرضه کنند تا به اصطلاح چرخ اقتصاد وابسته‌شان از حرکت باز نایستد. نبوی، همان پارتیزان! معروف تر دولتی کردن کارها، درباره اجرای این سیاست، در آذر ۶۵، در جریان بحث «شرایط نوین اقتصادی»، فاش کرد که: «از ۲ سال پیش در هیأت دولت مطرح بود که ۲۰۰ هزار تن سیب دارد می‌پوسد. ما ۵۰۰۰ تن سیب را با جمبوجت صادر کردیم. البته این عمل برای حفظ صادرات نبود، بلکه برای حل مشکل یک عده صادرکننده بود که می‌خواستند با تخفیف مجانی و بدون انتقال ارز، سیب صادر کنند و البته این کار مشکل صادرات سیب ما را حل نکرد و این مسأله‌ی نیست که از دید دولت پنهان باشد!» (۱۵). «تجار محترم» از طریق چنین تجارت‌های محترمانه‌ی به اکسیر ارز دست می‌یافتند. در جریان همین

واگذاری اعتبار، به گردش انداخته شده است. به هر حال کل این پول از خارج از محدوده درآمد ملی کشور تأمین گردیده و به طور عمده از طریق پرداخت‌های جاری دولت، به عنوان مابازای تهیه برخی از نیازهای مصرفی کمیاب دریافت‌کنندگان، راهی بازار سیاه گردیده و در صندوق‌های سلاطین این بازار انباشته شده است. درباره گردانندگان بازار سیاه مورد بحث (که پس از تطهیر فقهی آن را «بازار آزاد» نیز می‌گویند)، باید یادآور شد که اینها همان بازاریان سنتی، با همان خط و ربطهای مرسوم بازار، هستند که از محدوده تنگ و مسقف قبلی به در آمده و در گسترده ایران‌زمین، و حتی فراتر از آن، جایگزین پیشینیان فراری خود شده‌اند. اینها با حربه نقدینگی بیش از ۱۰۰۰ میلیارد تومان و نفوذ سیاسی خود در حاکمیت و سلطه‌ی که بر شبکه توزیع کالا دارند، بر زمینه مساعدی که دولت رسمی خمینی از نظر عدم توازن عرضه و تقاضا، عدم توازن نقدینگی بخش خصوصی و تولید ملی و دیگر ناهنجاریهای اقتصادی فراهم آورده است، بر نرخ‌بندی و قیمت کالاهای موردنیاز مردم حکم می‌رانند. روند کار، تاخت‌وتازها و ساخت‌وسازهایی که به حاکمیت گسترش‌یافته بازار سیاه بر قیمت مایحتاج مردم منتهی شد، چندان پوشیده و پیچیده نیست، اما یادآوریش لازم است.

ب - شگردهای «تجار محترم»

شاخه دولتمدار حاکمیت به سردمداری شخص خمینی، در عین فراهم آوردن زمینه گرانی و ایجاد بازار سیاه، در این چند سال تلاشهای نافرجام و عبثی برای سلطه دولت بر وضعیت اقتصادی مملکت و مهار برخی از فعالیت‌های اقتصادی حساس به عمل آورد که به طور کلی توسط شاخه تجارت‌پیشه حاکمیت خنثی گردید تا جایی که، در بسیاری از موارد، ابتکار عمل به کلی از دست دولت خارج شد. با آن که در قانون اساسی رژیم چماق‌هایی هم چون اصل «ملی کردن تجارت خارجی» علیه منافع «تجار محترم» شده بود، اما بازاریان، در مجلس و شورای نگهبان، این قبیل نغمه‌های ناموزون با منافع خود را خاموش می‌کردند. چنانچه در این مرحله هم حریف دولتمداران نمی‌شدند و به ضرب «احکام ثانویه» خمینی، مصوبه نابابی از دست مجلس و شورای نگهبان در می‌رفت و برای اجرا به دست دولت می‌رسید، آن وقت با عوامل اجرایی گسترده خود در دستگاه دولت، در بخش تعاونی - به خصوص در شبکه توزیع کالا در بخش خصوصی - چنان سد سدی در مقابل اجرای آن ایجاد می‌کردند که مصوبه به ضد خودش تبدیل می‌شد. در مورد توزیع کالا، داستان ستاد بسیج اقتصادی دولت و کوپنی کردن و سهمیه‌بندی «کالاهای استراتژیک» مانند قند و

بحث، معاون طرح و برنامه وزارت کار رژیم در مورد واگذاری کارخانه‌های ملی شده به همین حضرات و نتایج آن گفت: «در مواردی ما شاهد این هستیم که بعضی از کارخانجات ملی شده، بخش خصوصی با اجاره دادن کل کارخانه به دارندگان ارز آزاد و تسلط کامل دارنده ارز بر کارخانه، که حتی در نحوه قیمت‌گذاری، و فروش تابع هیچ ضابطه‌یی نیست، به خیال خودشان خط تولید را حفظ کرده‌اند» (۱۶). بدین ترتیب دولت رسمی، در عین سرشاخ بودن با دولت غیررسمی، با وساطت مرجع تقلید خود دست در دست او می‌گذارد و با سیاست صدور بی‌رویه مایحتاج مردم به خارج و واگذاشتن قیمت‌گذاری تولیدات برخی کارخانه‌های ملی شده به دولت غیررسمی، به گرانی هر چه بیشتر دامن می‌زند.

«تجار محترم» با حربه پولی و نقدینگی هنگفت و «صندوقهای قرض‌الحسنه» خود نیز، در موارد لزوم، به مقابله با سیاستهای پولی سیستم بانکی و از اثر انداختن آنها می‌پردازند. به عنوان مثال، در حالی که دولت با دوز و کلک‌هایی نظیر پیش‌پرداخت فروش سکه طلا یا پیش‌پرداخت سفر حج و «سفر شام» سعی می‌کند اندوخته‌های مردم را در چند سال از دسترس آنها خارج کند و به اصطلاح به سیاست انقباض متوسل شود، حریف با شل کردن سر کیسه و واگذاری وام از صندوقهای قرض‌الحسنه، آن قدر پول وارد بازار می‌کند که انبساط پولی و امکان خرید بازار را حفظ نماید. در مواردی هم دیده شده است که، برای کم کردن عرضه و بالا بردن قیمت یک یا چند نوع کالا، تمام موجودی آنها را در بازار خریداری و در انبارهای خود احتکار می‌کنند. طبعاً با چنین سلطه‌یی که بازاریان رژیم بر اقتصاد مملکت دارند، دولت آشکارا تسلیم آنها می‌شود. بهزاد نبوی در خرداد ماه ۶۶ اعلام کرد: «الان مشکلات ارزی مملکت خیلی زیاد است و توان آن که بتوانیم [توازن] عرضه و تقاضا را به بازار حاکم کنیم، به هیچ وجه وجود ندارد». او اضافه کرد: «دولت نیز کارش باید اتخاذ سیاست تثبیت شده و حمایت خیلی زیاد از صادرکننده باشد، ولو به قیمت پولدار شدن یک عده‌یی، چرا که خلیجها در این زمینه پول کلان به جیب می‌زنند» (۱۷). ولی با همه این وادادگیها از عوارض سیاسی درماندگی دولت غافل نیست و برای لاپوشانی آن می‌گوید: «ما باید حداقل نیازهای اساسی مردم را با قیمت تثبیت شده در اختیارشان بگذاریم و برای بقیه اقلام، دولت نباید خودش را درگیر کند» (۱۸).

جنگال «مبارزه با گرانفروشی»

در سال ۱۳۶۶ سیر فزاینده قیمت‌ها و مشکلات معیشتی مردم به مشغله ذهنی و مسأله روز جامعه تبدیل می‌شود، از سوی دیگر، با سررسید انتخابات مجلس سوم در

پایان این دو سال نبرد قدرت دو جناح اوج می‌گیرد و درگیری سیاسی سابقه‌داری که تا به حال خمینی آن را مهار کرده بود، وارد مرحله سرنوشت‌ساز خود می‌شود. مسأله از نظر دو رقیب به این شکل مطرح است که مجلس سوم در طی دوره چهارساله‌اش، به احتمال زیاد، مرگ خمینی را در پیش رو دارد و هر جناح که در آن اکثریت داشته باشد بر قوه اجرایی، و پس از خمینی بر تمامیت حاکمیت، چنگ خواهد انداخت! دولتمداران، که به خوبی می‌دانند بدون خمینی یارای مقابله با حریف را ندارند، راه چاره را در آن دیده‌اند که در آستانه انتخابات سرنوشت‌ساز آینده، با بهره‌برداری از مشغله ذهنی مردم درباره گرانی، به کمک خمینی چماق مبارزه با گرانفروشی را، به عنوان یک دستاویز سیاسی مؤثر، بلند کنند و بر فرق حریف بکوبند. از اوایل تابستان ۶۶، دولتیان، عاجز از تأمین «حداقل نیازهای اساسی مردم با قیمت تثبیت شده»، زمزمه بدیع و فریبکارانه‌یی را ساز کرده‌اند که همان تفکیک «گرانی» از «گران‌فروشی» است. وزیر بازرگانی رژیم با گفتن این که «گرانی هست، ولی گرانی چیزی است و گرانفروشی چیزی؛ باید با گرانفروشی مبارزه کرد» سعی کرد اذهان را به مسأله «گرانفروشی» و گرانفروشها معطوف سازد و با منحرف کردن توجه از خرابکاریهای دولت در زمینه‌سازی تورم به اشکالات شبکه توزیع و بخش خصوص، حریف را در قضیه گرانی مقصر اصلی قلمداد کند. سردمداران شاخه دولتمدار حاکمیت، «خطر سقوط» حاکمیت و به مخاطره افتادن «کیان اسلام» را در بوق دمیدند. بهزاد نبوی «مراجع» حامی بازاریان را مخاطب قرار داد و گفت: «من مطمئن هستم که فقه اسلامی نمی‌گذارد که مملکت به سقوط کشیده شود و در حالی که درگیر جنگ هستیم، درآمدهای ارزی کشور یکباره به یک‌چهارم یا یک‌پنجم، و بعضی وقتها شاید به یک‌بیستم، برسد و فقه اسلامی اجازه بدهد که عده‌یی در این شرایط بجایند» (۱۹)، در چنین فضایی، دولت، جهت دستیابی به محمل قانونی برای مقابله سیاسی با حریف، با زمینه‌چینی قبلی دو لایحه «تأمین و توزیع کالا» و «تشدید مجازات محتکران و گرانفروشان» را به تصویب مجلس رساند ولی حریف به سرعت وارد صحنه شد و با رد این دو لایحه توسط اهرم‌هایش در شورای نگهبان، توی دهن دولت زد و آه و ناله دولتمداران را درآورد. رفسنجانی در نماز جمعه از به خطر افتادن «کیان اسلام» سخن گفت و سراسیمه، به همراه مجلسیان، به جماران رفت و با تضرع خواستار دخالت خمینی در دعوای قدرت دو جناح شد. او، با وقوف به جهت‌گیری کلی خمینی، این طور شروع به زمینه‌چینی کرد: «در شرایطی که ما داریم غیر از شخص جناب‌عالی هیچ کس زیر این آسمان وجود ندارد که بتواند این مسائل را حل بکند، و امروز اگر جناب‌عالی به داد این مقطع انقلاب نرسید و مشکلات قانونگذاری را صریح و روشن، آن جوری که تشخیص خودتان هست و برای همه ما

حجت است حل نفرمایید، ما نمی‌دانیم که در آینده چه کسی پیدا خواهد شد که بتواند این مهم را انجام بدهد؟» (۲۰). قشقرق و جوسازی دولتیان و مجلس، به «حضرت امام» امکان داد که از بالای سر شورای نگهبان و قوه قضاییه بر وفق مراد دولت دستور تعزیر گرانفروشان را، با رعایت احتیاط و بدون هیچ گونه نوشته و مدرک کتبی، به دولت ابلاغ نماید. دولتیان بلافاصله بوقهای تبلیغاتی‌شان را به کار انداختند و سعی کردند، به نام «امام»، از این موقعیت حداکثر بهره را بگیرند و حریف را در نظر مردم گرانی‌زده، سکه یک پول کنند. روزنامه‌ها و رادیو و تلویزیون هر روز از کشف کالاهای احتکارشده در انبارها و «فساد مالی بزرگ» بنیادها و شرکت‌های تحت نفوذ بازاریان، نظیر بنیاد نبوت، خبر پخش کردند. در مهرماه گذشته، بالاخره، یکی از نمایندگان مجلس آخوندی، ضمن حمله به کانون تشکل بازاریان یعنی «سازمان اقتصاد اسلامی»، انگیزه سیاسی - انتخاباتی دولتمداران را از درگیری جدید با حریفان بازاری‌شان زیر پوشش مبارزه با گرانفروشی، برملا کرد. او گفت: «مخالفم که سازمان به اصطلاح اقتصاد اسلامی، با دهها میلیارد تومان سرمایه و پول در گردش، کار بانک مرکزی جدا از دولت داشته باشد، یعنی دولت در دولت... بعضی از نمایندگان مجلس وابسته به اینها در شهرستان ۲۵ هزار تومان و ۳۰ هزار تومان بخشش می‌کنند. من اعلام می‌کنم از پیش رای خریدن جرم است. سلف‌خری کالاها به سلف‌خری آرا رسیده است» (۲۱). نخست‌وزیر خمینی نیز آشکارا از سیاسی‌بودن درگیری دو جناح صحبت کرد و در مصاحبه رادیویی ۱۲ مهر خود گفت: «ما در رابطه با همین بنیاد نبوت، یک تلاش سیاسی برای رسیدن به قدرت را احساس می‌کنیم».

اما حریف پر قدرت دولتیان، که کارکشته‌تر از آن است که از دولت رو دست بخورد، پس از اعلام دستور خمینی در مورد تعزیر دولتی گرانفروشان بلافاصله اعلامیه تأییدآمیزی به امضای «جامعه انجمنهای اسلامی بازاریان و اصناف تهران» انتشار داد و ضمن اعلام آمادگی برای مشارکت در اجرای به اصطلاح برنامه مبارزه با گرانفروشی!، با وقوف بر ناتوانیها و توخالی‌بودن تهدید دولتیان، در اولین بند آن از دولت درخواست کرد «نظر به این که تعداد قابل‌توجهی از کارخانه‌های تولیدی در دست دولت یا در پوشش دولت هستند (زیر نظر سازمان گسترش و نوسازی صنایع، حدود ۴۵۰ کارخانه - وابسته به بنیاد مستضعفین، حدود ۱۱۵ کارخانه - وابسته به شرکت شاهد بنیاد شهید، ۶۵ کارخانه - مجموعاً حدود ۶۲۵ کارخانه) و از آن جا که، طبق قانون اساسی، صنایع مادر و کارخانه‌های بزرگ نیز دولتی هستند و نیز مقدار عمده کالاها به وسیله مراکز دولتی وارد و توزیع می‌گردد، در اولین فرصت فهرستی از کالاهای تولیدی و وارداتی همراه با قیمتهایی که باید

عرضه شود، اعلام گردد تا مردم با آگاهی بر این قیمتها، از خرید گرانتر آنها خودداری نمایند و امکان همکاری و کنترل اصناف نیز میسر گردد...! این تقابل نمایشی، به اشکال گوناگون، چند صباحی ادامه پیدا کرد. نمایش جنجالی «مبارزه با گرانفروشی» و تعزیر دولتی رژیم - که در عمل چیزی جز درازکردن کسبه خرده‌پا و ریزه‌خواران دست دهم تا پانزدهم «تجار محترم» نبود - به مرور زمان از رونق افتاد، بدون آن که آب از آب تکان خورده باشد. ولی واقعیت دردناکی که با سرسختی پابرجا مانده و هم چنان از مردم تحت ستم ایران قربانی می‌گیرد، سیر روزافزون قیمتها، کمیابی یا نایابی مایحتاج عمومی و هزاران ناهنجاری اجتماعی ناشی از آن است. دو شاخه حاکمیت که مسبب اصلی فاجعه گرانی در ایران هستند، از نمایش اخیر هیچ طرفی نبسته‌اند و کارشان به رسوایی و روسیاهی کامل منتهی شده است. کلیت حاکمیت خمینی زیر فشار بحرانهای اقتصادی و تنگناهای جنگ و ضربات نظامی - سیاسی مقاومت در معرض فروپاشی قرار گرفته و چشمانداز دوران بعد از خمینی برای هر دو شاخه حاکمیت سخت تیره و تار است. در مقابل، امید مردم به برجیده‌شدن نزدیک بساط حاکمیت خمینی با قیام عمومی و مساعدت ارتش آزادیبخش ملی ایران روزبه‌روز بیشتر می‌شود.

منابع و توضیحات:

- ۱ - توضیح المسائل شجاع‌الدین شفا به نقل از نشریات رژیم، ص ۸۶۳
- ۲ - رادیو رژیم، ۱۱ آبان ۶۶.
- ۳ - اطلاعات، ۲۱ فروردین ۶۲.
- ۴ - کیهان، ۲۴ خرداد ۶۶.
- ۵ - کشف‌الاسرار، ص ۲۲۶

پیرامون نیروی کار و اشتغال در ایران

ی. علوی

نیروی کار، به مثابه عنصر اساسی تأمین نیازهای مادی و معنوی جوامع، با سایر متغیرهای اقتصادی در ارتباطی عمیق و گسترده است. از این رو در سایر متغیرها یا تغییرات اقتصادی می‌توان ردپایی را از نیروی کار سراغ گرفت. آثار نیروی کار تنها در ظرف اقتصادی باقی نمی‌ماند، بلکه از آن محدوده سر ریز شده و با پیدایش جنبشهای سندیکالیستی و اتحادیه‌های کارگری ماهیت اجتماعی و سیاسی می‌یابد و سپس در احزاب سیاسی رخنه می‌کند. در تحلیل خرد اقتصادی از کار به عنوان یکی از عوامل - و به عقیده‌ی اصلی‌ترین عامل - تولید کالا و خدمات یاد می‌شود که وظیفه آن پیوند سایر عوامل و دگرگونی آنها در جهت پیدایش پدیده جدیدی است که کالا یا خدمت نام دارد. در اقتصاد کلان و اقتصاد کار، از کار سازمانیافته در قالب نیروی کار و در ارتباط با مفاهیمی همچون بازار کار، حقوق کار، سندیکاها، قراردادهای جمعی کار، مهاجرت نیروی کار و... بحث به عمل می‌آید. از آن رو که نیروی کار بخشی از جمعیت است که، به لحاظ سنی و سایر ویژگیها، قابلیت پذیرش کار را دارد، مبدا هر بررسی از نیروی کار به شکل منطقی، از نگاهی به وضع جمعیت آغاز می‌شود.

جمعیت

طبق آخرین ارزیابیها، جمعیت ایران سالانه ۳/۵ تا ۳/۷ درصد افزایش می‌یابد (۱). این رقم در مقایسه با نرخ افزایش جمعیت سایر کشورها جزء بالاترین ارقام محسوب می‌شود. نرخ بالای رشد جمعیت، کوتاهی متوسط عمر و شدت مرگ و

۶ - تحریر الوسیله، جلد ۲، ص ۶۲۵.

۷ و ۸ - تحریر الوسیله، جلد ۲، ص ۶۲۶.

۱۰ - رسالت، ۱۷ دی ۶۶.

۱۱ - مآخذ، ۳.

۱۲ - کیهان، ۲۷ فروردین ۶۲.

۱۳ - ماهنامه شورا، شماره ۳۲، «کسر بودجه در رژیم خمینی».

۱۴ - کیهان، ۲۴ خرداد ۶۶.

۱۵ - جمهوری اسلامی، ۱۱ آذر ۶۵.

۱۶ - جمهوری اسلامی، ۲۳ آذر ۶۵.

۱۷ و ۱۸ و ۱۹ - کیهان، ۲۴ خرداد ۶۶.

۲۰ - ماهنامه شورا، شماره ۳۲، به نقل از رادیو رژیم ۱۲ خرداد ۶۶.

۲۱ - رسالت، ۶ مهرماه ۶۶.

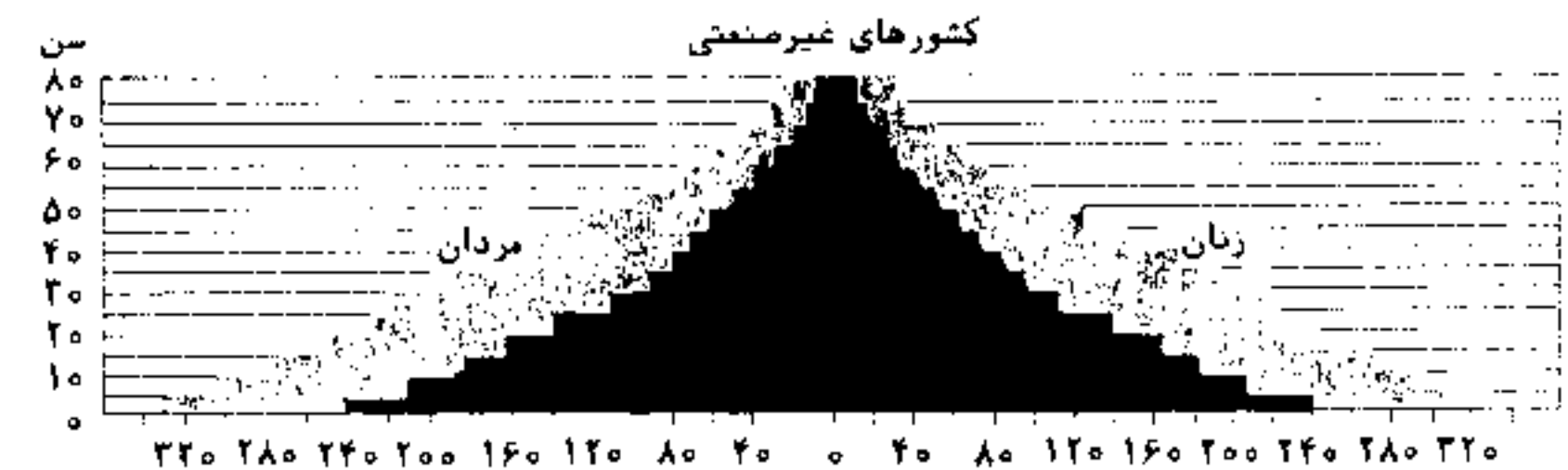
نیمی از خانواری است که بین ۲ تا ۳ نفر بیشتر عضو ندارد. افزون بر عدم تناسب توزیع جمعیت در شبکه سنی، توزیع جمعیت از نظر جغرافیایی نیز از تناسب برخوردار نیست. نرخ بالای مهاجرت داخلی از روستاها (با امکانات کمتر اقتصادی و زیستی) به حاشیه شهرهایی که خود فاقد اسکلت توسعه‌یافته شهری هستند و، در نتیجه، توزیع ناهمگن جمعیت و تراکم ناموزون آن در کناره شهرها، در مقابل، کاهش آن در نقاطی که دارای امکانات بالقوه توسعه می‌باشند، موجب استفاده ناهمگن از محیط جغرافیایی و اکولوژیک می‌شود و این به نوبه خود، توزیع ناموزن امکانات اقتصادی و اجتماعی بین شهر و ده را تشدید می‌نماید. این فرآیند به واقع به شکل یک سیکل دوار عمل می‌کند و با هر گردش، امکانات اقتصادی و اجتماعی شهرها موجب جذب نیروی فعال روستاها می‌گردد. در نتیجه روستاها از جمعیت فعال تهی می‌شوند و، با انتقال این نیروی فعال به شهرها، بهره‌برداری از امکانات موجود روستاها نیز غیرممکن می‌گردد و آن امکانات هم به سوی شهرها منحرف می‌شود. تا زمانی که اساس این سیستم باقی است، این دور تسلسل ادامه می‌یابد و با هر گردش، توزیع امکانات ناموزون‌تر می‌شود.

نرخ مهاجرت داخلی در ایران حدود ۱ درصد تخمین زده می‌شود، بدین معنی که هر ساله بین ۴۵۰ تا ۵۰۰ هزار نفر از روستاها به شهرها مهاجرت می‌نمایند (۶). مقایسه جمعیت بین شهرهایی نظیر تهران یا مراکز استانی با امکانات اقتصادی - اجتماعی نسبتاً بیشتر، حاکی از این جابه‌جایی ناموزون است.

نفر در کیلومتر مربع (جمعیت نسبی)		
استان	سال ۱۳۵۵	سال ۱۳۶۵
تهران	۱۹۴	۲۸۸/۴
زنجان	۳۰/۷	۴۲/۶
اصفهان	۲۰/۸	۳۰/۸
مازندران	۵۰/۴	۷۱/۱

بی‌تردید عمده این جمعیت مهاجر را جمعیت فعال یا به عبارت دیگر نیروی کار، تشکیل می‌دهد. با در نظر گرفتن بافت غیرفعال بازار کار و اسکلت توسعه‌نیافته شهری می‌توان حدس زد که جایگاه اکثریت نیروی کار مهاجر، در کنار شهرها و در بازارهای موسمی کار است و این خود نابسامانی هر چه بیشتری در شرایط کار به وجود می‌آورد.

میر موجب می‌شود که جمعیت به نحوی ناهمگن در سنین مختلف عمر توزیع شود و ترکیبی به خود بگیرد که به «جمعیت جوان» موسوم است. در این نوع ترکیب، بخش قابل‌توجهی از جمعیت در سنین پایین متمرکز شده است و به هر حال از شرکت در تولید و سایر فعالیتهای اقتصادی، اجتماعی و سیاسی محروم می‌باشد. ایران از جمله کشورهایی است که با حدود ۶۰/۷ درصد جمعیت غیرفعال، در میان کشورهای عقب‌مانده از نظر نرخ جمعیت فعال (نیروی کار) قرار می‌گیرد (۲). این نسبت آن‌گاه گویاتر می‌شود که نرخ نیروی غیرفعال کشورهایی از قبیل سوئد (۱۹ درصد) و ایالات متحده (۲۳ درصد) را با آن مقایسه کنیم (۳). این تفاوت در ترکیب سنی جمعیت را می‌توان در نمودارهای زیر ملاحظه کرد.

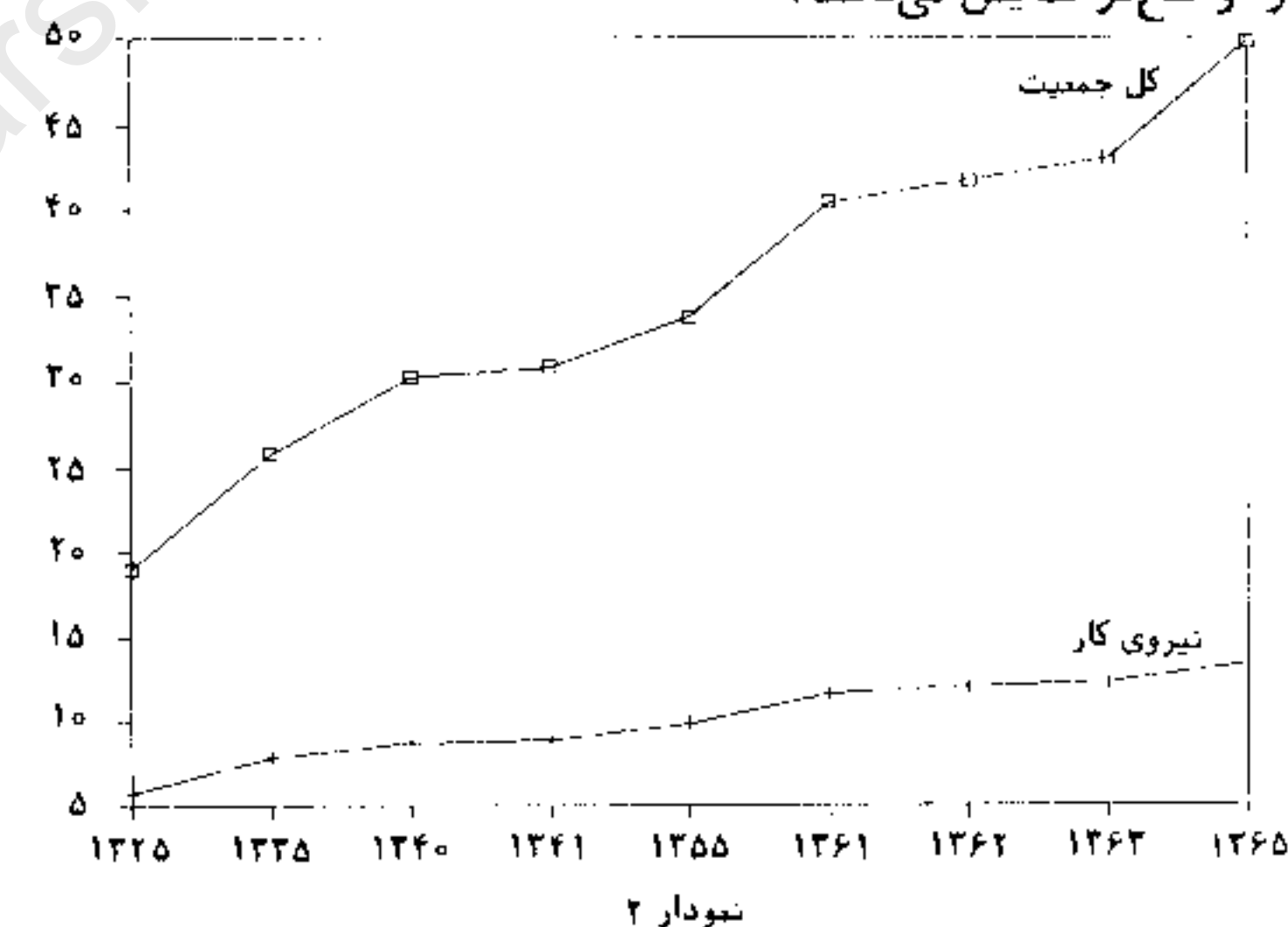


نمودار ۱

یکی از نتایج جوانی جمعیت آن است که خانوار افراد بیشتری را در بر می‌گیرد. با افزایش افراد غیرفعال و بالا رفتن تعداد افراد تحت تکفل، درآمد خانوار (که به رغم افزایش افراد، ثابت می‌ماند) از ضریب کفایت کمتری برخوردار خواهد شد. متوسط گستره افراد خانواده در ایران ۵ نفر اعلام شده است که به نظر می‌رسد تا ۵/۴ نفر نیز برسد (۴). اگر این رقم را با رقم مشابه خانوار اروپایی (که بین ۱/۹ تا ۲/۳ نفر است) مقایسه کنیم، تفاوت فاحش بار تکفل خانوار در ایران و کشورهای صنعتی به خوبی نمایان می‌شود. بر این اساس هر فرد فعال و شاغل در ایران، می‌بایست توان کسب آن چنان درآمدی را داشته باشد که بتواند بار مالی ۵ نفر را به دوش بکشد (۵)، در حالی که در اروپا هر نفر به‌واقع متکفل تأمین مالی خویش یا

نیروی کار

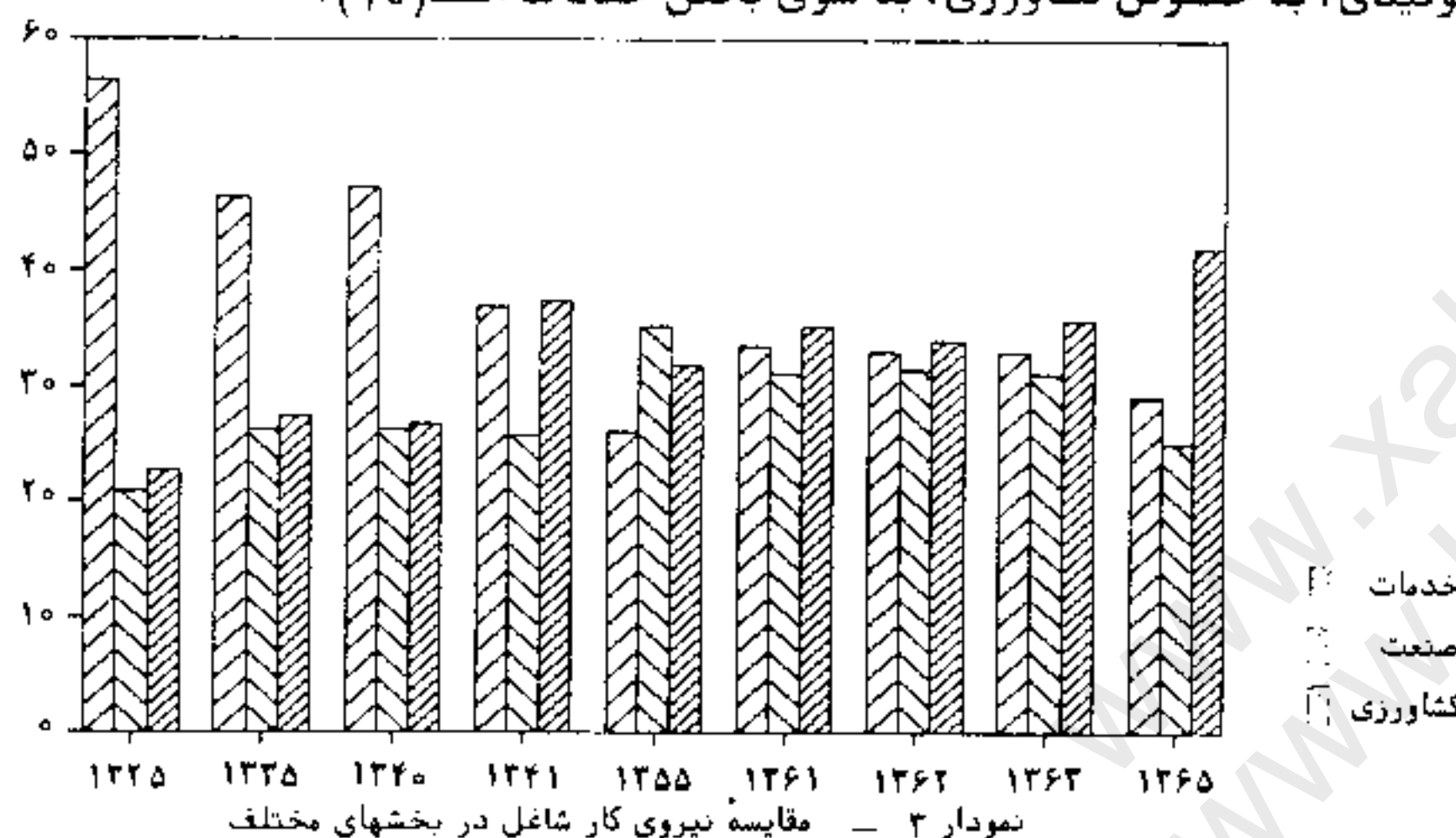
طبق ارقام موجود تا آخر سال ۶۳، جمعیت فعال (قادر به کار) ایران حدود ۴۲ درصد کل جمعیت را تشکیل می‌داده است (۷). یعنی که ۵۸ درصد از جمعیت شرایط سنی لازم را برای تقبل کار دارا نیست. این نسبت، بر اساس برآورد آماری سازمان ملل، تا سال ۲۰۵۰ تغییر اساسی نمی‌پذیرد. نتایج سرشماری سال ۶۵ در جهت تأیید این نظریه است، زیرا نشان می‌دهد که جمعیت زیر ۶ سال دارای افزایش سالانه ۴/۷ درصد است در حالی که همین نسبت برای جمعیت بالاتر از ۶ سال، به رقمی حدود ۳/۲ بالغ می‌شود. از این‌روست که در سال ۶۵، جمعیت فعال کشور به ۳۹/۳ درصد کل جمعیت می‌رسد (۸). این نسبت البته به هیچ‌وجه قابل مقایسه با نسبت جمعیت دارای ظرفیت کار در کشورهای اروپایی و آمریکایی (در حدود ۶۶ درصد) نیست. نمودار زیر، که مقایسه‌ای است بین نیروی کار و جمعیت، این فقر نیروی کار را واضح‌تر نمایش می‌دهد.



این تنگنا آن گاه بیشتر به چشم می‌آید که به یاد آوریم بخشی از این جمعیت را زنان تشکیل می‌دهند که در حاکمیت فعلی، قابلیت اشتغال محدودی را دارا هستند. از این‌روست که، طبق آخرین آمار ارائه شده در سال ۶۵، تنها حدود ۲۸/۲ درصد کل جامعه، یا به عبارتی کمتر از ۶۰ درصد نیروی فعال جامعه، امکان اشتغال دارند (۹).

از حجم کل نیروی کار که بگذریم، توزیع نیروی کار و بازدهی آن قابل توجه است. نیروی کار کشورهای توسعه‌نیافته به طور عمده در بخش کشاورزی متمرکز است.

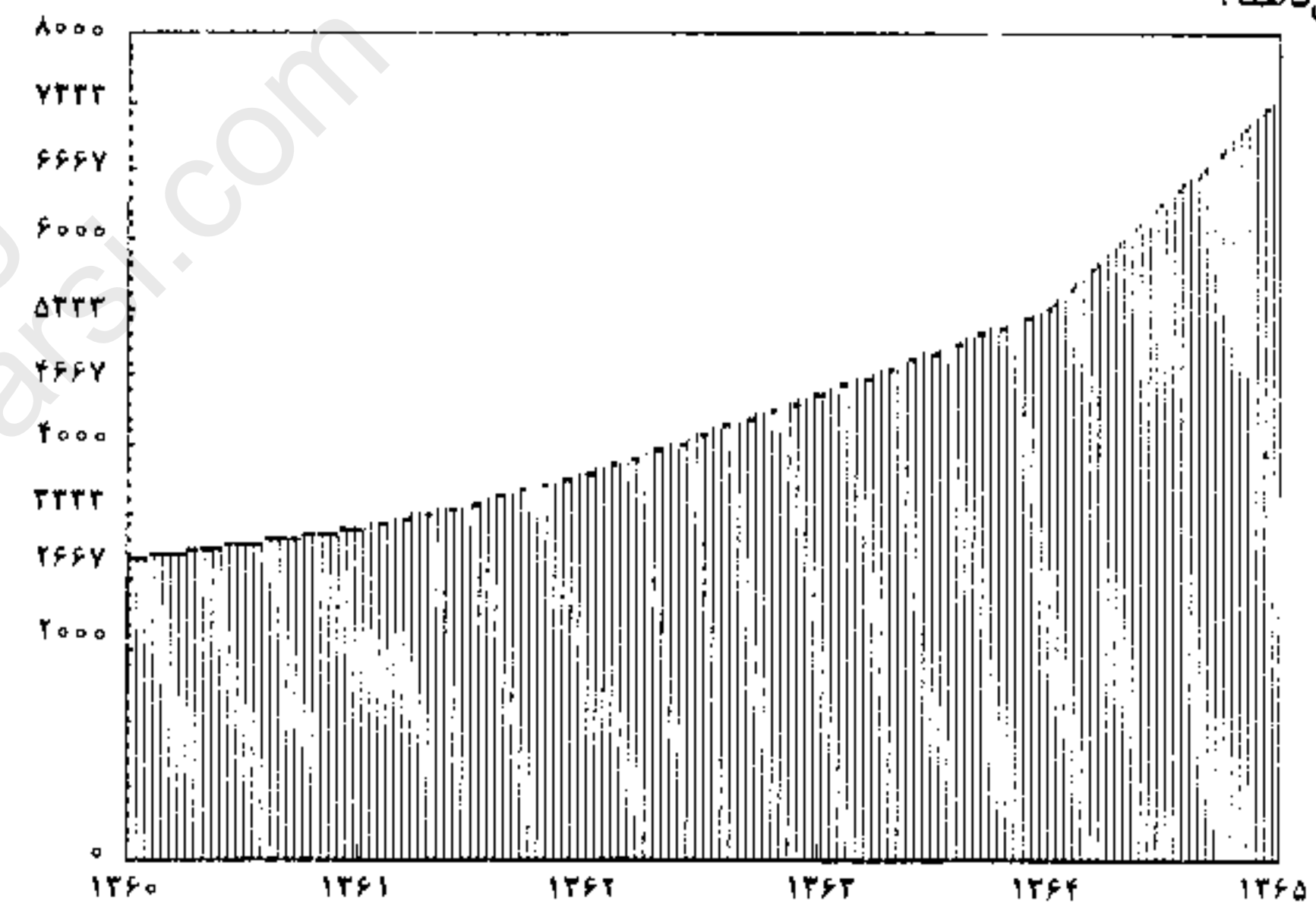
پس از آن، بخشهای خدمات و صنایع قرار دارند. صنایع کوچک و دستی بخش نسبتاً کمتری از نیروی کار را جذب می‌نماید. در کشورهای توسعه‌نیافته‌یی که درآمد نفتی قابل توجهی دارند (نظیر ایران)، با گسترش شهرنشینی و تضعیف بخش کشاورزی، بخش خدمات، به خصوص بوروکراسی دولتی، دارای نقشی قابل توجه می‌شود. از این‌رو می‌توان از یک بخش نسبتاً عمده خدمات نام برد. صنایع در این کشورها عمدتاً غیر بنیادی و پراکنده است و به جای تقویت بخش کشاورزی، به عامل ضعف آن تبدیل شده است. کشاورزی غیرمکانیزه (یا با نقش ناچیز تکنولوژی در آن)، دائماً نیروی کار خود را، به سود سایر بخشها، از دست می‌دهد. عدم سودآوری یا بازده مناسب مالی در کشاورزی، دشواری کار و زیست در محیط روستایی و فقدان حداقل امکانات زیستی، آموزشی و بهداشتی، عوامل عمده‌یی هستند که نیروی کار را به سوی دیگر بخشها سوق می‌دهند. سرنوشت ایران در این زمینه بسیار عبرت‌آموز است. همان گونه که نمودار زیر نشان می‌دهد، نیروی کار ایران در حال انتقال از بخشهای تولیدی، به خصوص کشاورزی، به سوی بخش خدمات است (۱۰).



پس از سال ۶۳ و به خصوص در اواخر سال ۶۴، نیروی کار باز هم بیشتری از بخشهای صنعت و کشاورزی جدا شده‌اند و در صورتی که به خیل بیکاران نپیوسته باشند به بخشهای پایین خدمات منتقل شده‌اند. به نظر می‌رسد که بخش خدمات در سال ۶۵، بیش از ۴۲ درصد نیروی کار را جذب کرده باشد و در عوض بخش کشاورزی با ۳۱ درصد و صنعت با کمتر از ۲۹ درصد، جابه‌جایی قابل توجهی را پذیرفته باشند.

در زمینه بخش خدمات و زیر مجموعه‌های این بخش باید به تفاوتی که بین کشورهای صنعتی و کشورهای توسعه‌نیافته وجود دارد، توجه کرد. در کشورهای صنعتی افزایش نقش تکنولوژی در کشاورزی و صنایع موجب کاهش نیروی انسانی در

این بخشها و افزایش آن در بخش خدمات شده است. توسعه آموزش و پرورش، استفاده از ماشینهای مدرن اداری و کامپیوتر و بالاخره پیچیدگی دستگاه اجرایی از عواملی هستند که موجب می‌شوند که نیروی کار به طور عمده در بخش خدمات بهداشتی - درمانی، آموزشی و رفاهی متمرکز شود. در حالی که بخش خدمات در کشورهای توسعه‌نیافته، مجموعه ناموزونی از بوروکراسی دولتی و بخش خصوصی است که اساساً کار واسطگی در توزیع و دلالتی را انجام می‌دهد. این «رشد» بخش خدمات همزمان با تضعیف کشاورزی و صنعتی است که به طور عمده متکی به نیروی انسانی هستند و تکنولوژی نمی‌تواند به سرعت و کاملاً جای آن را پر کند. نمودار زیر افزایش نیروی کار در بخش خدمات (و به ناچار تضعیف دیگر بخشها) را نشان می‌دهد.



نمودار ۴ - گرایش نیروی انسانی به سوی بخش خدمات

باید توجه داشت که محدودیت شدید امکان اشتغال برای زنان نیز، همان گونه که آمد، موجب تضعیف نیروی کار می‌شود. آخرین ارقام و آمار قابل دسترسی در زمینه اشتغال زنان، مربوط به سال ۶۳ است که نشان می‌دهد در میان زنان فعال مورد بررسی، تنها ۱۱ درصدشان شاغل بوده‌اند (۱۱). این وضع، با توجه به نابسامانی هر چه بیشتر بازار کار، بحران فزاینده اقتصادی در سالهای پس از سال ۶۳ و روش برخورد رژیم با مسأله زنان، می‌تواند به روند نامطلوبتری هم راه ببرد.

در این جاست که، با توجه به خردسالی عمومی جمعیت، وجود موانع جدی برای اشتغال زنان و نیاز به نیروی کار، به خصوص در مناطقی که عرضه نیروی کار در سطح مناسبی نیست، عامل جبران، یعنی اجبار کودکان به کارهایی که متناسب با

ویژگیهای جسمی و روانی آنها نیست، به میان می‌آید. رایج‌ترین شیوه به‌کارگیری کودکان در واحدهای تولیدی کشاورزی یا واحدهای کوچک صنفی و خدماتی است. در مورد اول کودکان عمدتاً در اشکالی از تولید که خانواده به مثابه واحد تولیدی عمل می‌کند (۱۲)، به کار گرفته می‌شوند و از دریافت مزد نیز محروم می‌باشند. این نوع کار کودکان، هر چند در روستاها و شهرهای کوچک ایران رواج دارد، با این همه حتی ارقام غیر دقیقی از آن در دست نیست. در موارد دیگر نیز کار کودکان کمابیش ترکیبی است از اشکال نخست، که به اقتضای شرایط از صورت سنتی و کشاورزی خارج شده و به صورت تولید دستی خرد (هم چون کارگاههای بافت قالی و جاجیم یا تهیه خشکبار) یا احیاناً واحدهای رابط فروش (فروشگاههای کوچک) درآمدی است و می‌توان نمونه‌های بسیاری از آن را، به خصوص در شهرهای کوچک و روستاها، مشاهده نمود. البته شکل رسمی و عریان استثمار کودکان را باید در جبهه‌های جنگ خمینی دید. بسیج و سازماندهی کودکان و فرستادنشان به جبهه‌های جنگ از جمله مواردی است که نشان می‌دهد که رژیم از تبدیل رسمی و علنی نیروی کار آینده کشور به کالای «یکبار مصرف» نیز ابا ندارد! با این حساب اگر کودکان در کارگاههای نمناک قالبی یا کارگاههای مخروطی و نمور تهیه خشکبار و دباغی، نیروی کار چشمگیری را تشکیل دهند امری دور از انتظار نخواهد بود. البته در زمینه‌سازی برای ایجاد چنین وضعی باید از عواملی هم چون صرفه‌جویی! کارفرمایان (به خصوص در شرایط بحرانی فعلی) برای پرداخت دستمزد هر چه کمتر، فقدان سازمانهای تأمین اجتماعی برای خانوار و فقر روزافزون مردم نیز نام برد. این فرآیند نمی‌تواند از سوی نیروی کار با مخالفت روبه‌رو شود، چرا که هیچ‌گونه اتحادیه یا سازمان سراسری حافظ منافع نیروی کار موجود نیست. در نتیجه کارفرمایان می‌توانند با وارد کردن عوامل گوناگون دیگری هم چون به‌کارگیری نیروی کار اتباع بیگانه یا تعداد بیشتری از کودکان، شرایط را به زیان هر چه بیشتر نیروی کار موجود تغییر دهند.

اشتغال و بیکاری

بیکاری در ایران، شکل مرکبی از انواع بیکاری است که هسته مرکزی آن را بیکاری بنیادی تشکیل می‌دهد. تسلط سرمایه بیگانه بر سرمایه خودی، عدم انطباق سرمایه وارداتی صنعتی با نیازها و امکانات داخلی، عدم رابطه مناسب نیروی کار با صنایع وارداتی از جمله دلایلی است که موجب می‌شود هجوم سرمایه بیگانه (که نه تحت تأثیر تکان و تمرکز سرمایه داخلی، بلکه عمدتاً به واسطه تبدیل درآمدهای نفتی به سرمایه صنعتی صورت می‌گیرد) نیرو و سازمان کار خود را از خارج طلب کند

یا با نرخ پایین اشتغال داخلی (اعم از طرح و برنامه و اجرا و نگهداری) همراه باشد. در موارد دیگری انتقال نیروی کار، از بخشهای دیگر (مثلاً کشاورزی) به بخشهای مرتبط به سرمایه وارداتی، به کندی و با نارسایی صورت میگیرد. این امر نشان می دهد که اگر ورود سرمایه صنعتی با تحول اجتماعی، سیاسی و فرهنگی نیروی کار و جمعیت هماهنگ نباشد، چه پیامدهای زیان آوری را می تواند به همراه بیاورد. در نتیجه عدم سرمایه گذاری مکفی و خودجوش نبودن تشکیل سرمایه داخلی، نوعی بیکاری قابل مشاهده است که به بیکاری بنیادی موسوم است. این بیکاری ناشی از عدم انطباق پیکره اقتصاد جامعه با نیروی کار و سایر بنیادهای موجود جامعه می باشد. در کنار این نوع بیکاری انواع دیگر بیکاری نیز وجود دارد، هم چون بیکاری فصلی، که تحت تأثیر کشاورزی سنتی و دیم یا صنایع کوچکی که با آن رابطه داده و ستاده دارند، به وجود می آید. اگر در گذشته صنایع دستی و نیز صنایع جنبی کشاورزی سنتی هم چون قالی، جاجیم، گلیم و حصیربافی می توانست تا حدی این نقیصه را جبران نماید، با از بین رفتن بازار این نوع کالاها، تحت تأثیر هجوم کالای مصرفی از شهر، و نیز رواج دلالتی در روستاها، تولید این نوع کالاها به شدت محدود گشته است. از انواع دیگر بیکاری، بیکاری برخوردی و نیز بیکاری پنهان است که در کنار انواع یادشده دیگر قابل مشاهده می باشد. طبق اظهارات مقامات ریز و درشت رژیم (۱۳)، حدود ۴۰ درصد از جمعیت فعال کشور بیکارند و از ۶۰ درصد باقی مانده نیروی کار نیز حدود ۲۰ درصد جزء بیکاران پنهان محسوب می شوند که در خدمات پیش و پس از تولید نقشی را ایفا نمی کنند. بدین ترتیب حدود ۵۰ درصد نیروی کار جزء بیکاران بنیادی و پنهان محسوب می گردند. به عبارت دیگر تنها نزدیک به ۲۰ درصد از کل جمعیت جامعه شاغل بوده و نیازهای ۸۰ درصد بقیه را فراهم می کنند (۱۴). از این روست که طبق برآوردهای مختلف مرکز آمار ایران و بانک مرکزی، بار تکفل جامعه فعلی ایران بین ۵ الی ۵/۷ است. یعنی از هر ۵ تا ۵/۷ نفر، که خانواری را تشکیل می دهند، تنها یک نفر به کار اشتغال دارد. همین شاغلان محدود نیز از نظر بازده دارای شرایط مطلوبی نیستند. اگر پایه بازده مطلوب نیروی کار را، صرف نظر از عناصر تکنولوژیک و آموزشی کارکنان، ناشی از انگیزه های مادی و خرسندی از شرایط اجتماعی و سیاسی بدانیم، این مبانی در شرایط فعلی برای نیروی کار فراهم نیست. نارضایتی شدید و عدم مشروعیت و مقبولیت رژیم در نزد نیروی کار، فقدان امنیت شغلی و اجتماعی و سیاسی و پایمال کردن ابتدایی ترین حقوق اساسی، که حتی در عقب مانده ترین جوامع به رسمیت شناخته شده، همگام با کاهش روزافزون سطح زندگی و فقر شدید و همچنین ناهماهنگی اهداف حکومتگران با نیروی کار، عوامل عمده ای هستند که انتظار «بازده مطلوب» یا «کوشش بیشتر»

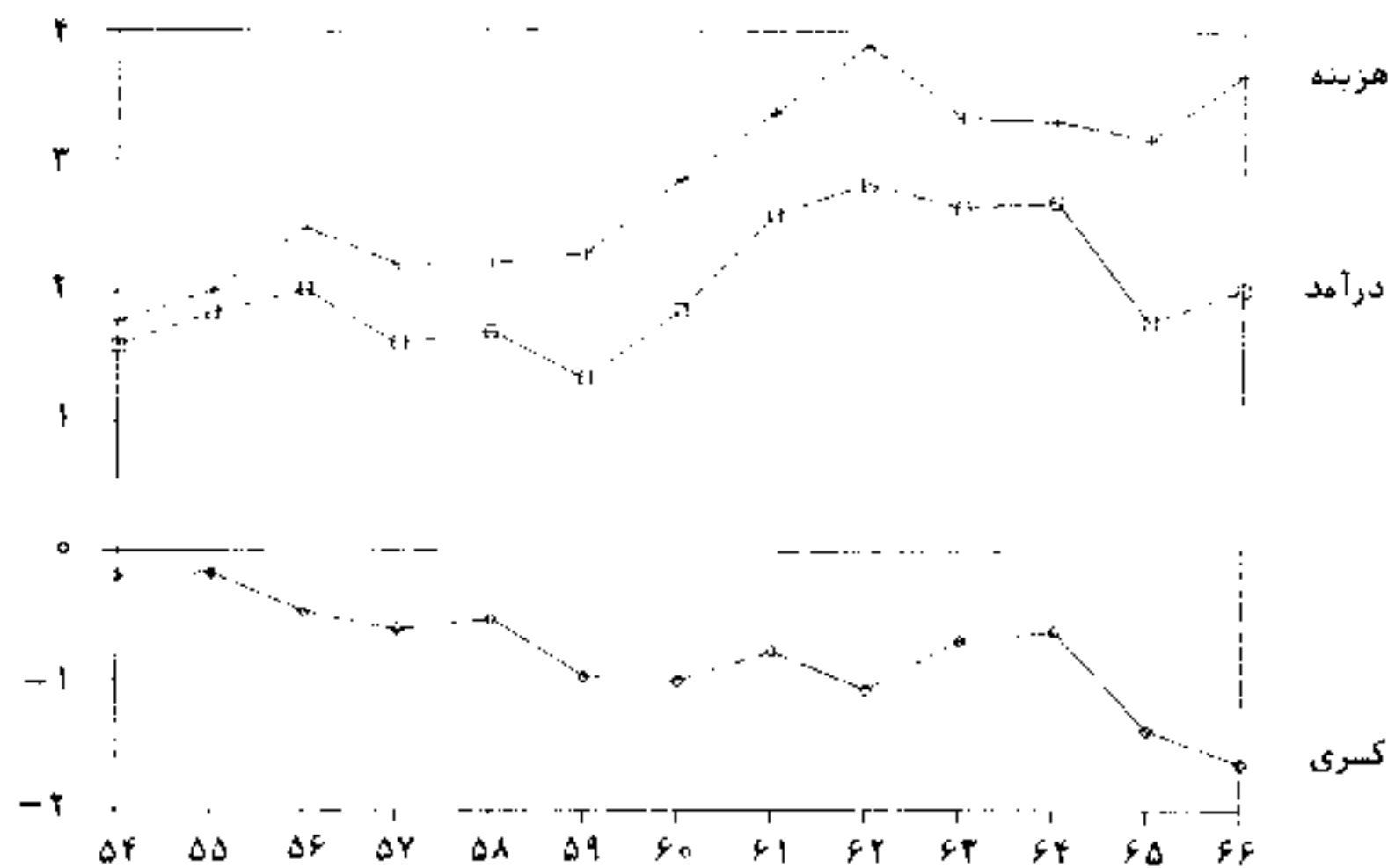
را، از سوی نیروی کار، بی ثمر می نماید. از این روست که رژیم سعی دارد با انواع اجبارهای روانی و فیزیکی، نیروی کار را به سوی بازده مطلوب! بخواند؛ اجبارهایی که در سده ها و هزاره های گذشته، به شکل غل و زنجیر در دست و پای سرف و برده، او را مطیع حاکمان می کرد و امروز در قالب اوامر و نواهی متکی به کنترل اداری و امنیتی، و در نهایت تخت شکنجه و چوبه دار، خود را به رخ می کشد. این اجبارها آن گاه بیشتر نمایان می شود که به یاد آوریم هیچ گونه نهاد صنفی و سازمان یافته ای برای حمایت کارکنان در مقابل این اجبارها وجود ندارد (۱۵). این امر البته تأثیر دستگاههای تفتیش و سرکوب رژیم را مضاعف می گرداند.

بازار تقاضای نیروی کار

بازار کار در ایران، در بخش تقاضا، ترکیبی از بخش دولتی و بخش خصوصی است. به جز این دو بخش می توان به واحدهایی اشاره کرد که با مشارکت بخش خصوصی و دولت فعالیت می نمایند. بخش دولتی دارای ترکیبی ناهمگون از مؤسساتی است که هر یک ظرفیت، ترکیب و مقررات مخصوص خود را داراست. بخشی از مؤسسات دولتی تابع قانون استخدام کشوری و بخشی دیگر به اصطلاح تابع قانون کار است. در این میان بخشهایی نظیر وزارت نفت و مؤسسات تابع آن وجود دارند که دارای مقررات دیگری - حتی صندوق بازنشستگی و بیمه درمانی خاص خود - هستند. در بخش خصوصی نیز ترکیب ناهمگون دیگری وجود دارد که مجموعه بخش دولتی را تکمیل می نماید. افزون بر بنگاههای بسیار کوچک در بخشهای صنایع خرد، خدمات و توزیع و کشاورزی، می توان به کارگاههای بزرگ (با بیش از ده نفر پرسنل) اشاره نمود که به لحاظ حقوق کار، تابع قانون کار و از نظر حقوقی و مالکیت، مشمول قانون تجارت و مقررات مربوط به شرکتهای سهامی خاص یا عام و غیره می باشند. کارگاههای بزرگ صنعتی حدود ۲/۴ درصد کل کارگاهها را تشکیل می دهند (۱۶) و سهم آنها در اشتغال پرسنل کل صنایع، حدود ۴۶/۹ درصد است. اطلاع دقیقی از میزان داراییهای این بخش در دست نیست تا بتوان به مقایسه آن با دیگر بخشها دست یازید. با این همه می توان از اطلاعات سالیانه قبل دریافت که حدوداً ۱۵ درصد کارگاههای بزرگ (به لحاظ عددی)، تابع مدیریت دولت هستند و حدود ۷۰ درصد ارزش افزوده کارگاههای بزرگ را، در سال سرشماری، به خود اختصاص داده اند (۱۷). از این رو می توان حدس زد که عمده داراییهای موجود در بخش صنایع و کارگاههای کشور، در این بخش در گردش است.

در مقابل کارگاههای بزرگ، کارگاههای کوچک قرار دارند که بالغ بر ۹۷/۶

به مثابه خط برنامه رژیم برای خروج از چنگال بحران تلقی کنیم، همان گونه که نمودار زیر نشان می‌دهد، برنامه مالی سالانه رژیم (بودجه) جز کاهش درآمدها و در نتیجه اعتبارات، و افزایش کسر بودجه چیزی را نشان نمی‌دهد.



نمودار ۵ - تجیرات بودجه به هزار میلیارد ریال

از سوی دیگر گرایش شدید رژیم به هزینه کردن همان درآمدهای اندک و رو به کاهش، در چارچوب هزینه‌های جاری، برای مداوای درد بی‌درمان جنگ و اختناق و بوروکراسی و دستگاه نظارت خود، موجب کاهش اعتبارات سایر بخشها و به خصوص بخشهایی است که رو به سوی آینده دارند (۱۹). با کاهش اعتبارات این بخشها، که بخشهای اشتغال‌زا و مولد هستند (مانند صنایع، کشاورزی، آموزش و پرورش)، زمینه افزایش هر چه بیشتر بیکاری فراهم خواهد آمد. عدم توجه رژیم به بخشهایی که وظیفشان آموزش و تربیت نیروی انسانی است (۲۰)، نیروی کار حال و آینده را به شکل بدوی نگاه داشته و از کسب تواناییهای لازم محروم می‌نماید. از بین بردن نیروهای کارآمد و نخبه جامعه از طریق سرکوب و اختناق (۲۱)، مردم را از نیروهای که توان اداره جامعه را دارند، و به واقع نمایندگان فکری و سیاسی آنان به شمار می‌آیند، محروم می‌کند و کشتار، حبس، شکنجه و بالاخره تبعید آنان، تضعیف هر چه بیشتر ساخت و بافت نیروی انسانی، یعنی مؤثرترین عامل تحول و تولید مادی و معنوی، را به دنبال دارد.

جنگ نیز، به خودی خود و صرفنظر از تأثیرات غیرمستقیمش، دارای آثار کوتاه و بلندمدت قابل توجهی به روی ساخت و بافت نیروی انسانی، جمعیت و بالاخره نیروی کار است. تأثیر کوتاه‌مدت جنگ به سبک خمینی، که با تکیه نابخردانه بر انبوه نیروی انسانی صورت می‌گیرد، آسیبهای جسمی و روحی فراوان و نابودی

کمیت عددی کارگاهها را تشکیل می‌دهند و با سهم اشتغالی برابر ۵۳/۱ درصد کل شاغلان، غلبه خود را بر بازار کار کارگاهها به نمایش می‌گذارند. کارگاههای کوچک به واقع محل بقای اشکال عقب‌مانده‌یی از مدیریت، روابط بین کارفرما و کارکنان (استاد-شاگرد) و روابط اقتصادی و مالی هستند و می‌توان آنها را با بنگاههای اقتصادی پیش از توسعه سرمایه‌داری مقایسه کرد. این همانی مدیر و مالک، وجود قانون مزد حداقل معیشت (۱۸)، سطح نازل به کارگیری تکنولوژی نسبت به صنایع بزرگ، فقدان حقوق مادی دیگر از قبیل حق بیمه و بازنشستگی و حقوق غیرمادی از قبیل حق تأسیس نهاده‌ها و شرکت در تصمیم‌گیریهای کارگاه، از جمله ویژگیهای حاکم بر این بنگاههاست. پراکندگی و استقلال نسبی کارگاههای کوچک از بوروکراسی دولتی از جمله عواملی است که به مصون ماندن نسبی آنها از نفوذ مقررات حقوق کار، حقوق تجارت و سایر مقررات کمک می‌کند و باعث می‌شود که عرف کارگاه بر مقررات خارجی غلبه یابد. این، از جمله مواردی است که موجب می‌شود قانون کار رژیم، حتی پس از تصویب و به فرض آن که تصویب‌کنندگان خواستار اجرای آن باشند، لااقل در این محدوده غیرقابل اجرا شود. ولی نباید فراموش کرد که کلیت کارگاهها و بنگاههای کوچک و بزرگ و دستگاههای دولتی، در نهایت زیر تأثیر وضعیت ارزی و برنامه بودجه رژیم قرار دارند. بنابراین توان جذب نیروی کار آنها تابعی است از برنامه‌های بلند و کوتاه مدت رژیم - که چنین برنامه‌هایی هم فعلاً در دست تهیه و اجرا نیست -، تنگنای درآمدی رژیم و در نتیجه کاهش هزینه و اعتبارات دستگاههای اجرایی، به ناچار موجب کاهش تقاضا برای کالا و خدمات سایر بخشها می‌شود و فعالیت آنها را کاهش می‌دهد. از سوی دیگر، کاهش درآمدهای ارزی موجب کاهش واردات و نایابی مواد اولیه و قطعات یدکی در بازار شده و به ناچار افول فعالیت بخشهای مختلف را به همراه خواهد داشت. کاهش ساعات کار، اجبار کارکنان به استفاده از مرخصیهای معوق یا سالانه، تعطیل کارگاهها و دستگاههای اجرایی و، در نهایت، اخراج دسته‌جمعی کارکنان واحدهای مختلف، به واقع نشانی از وضع حاکم بر روند جاری اقتصاد ایران است.

رژیم و نیروی انسانی

به علت بحرانهای گوناگون و بی‌ثباتی سیاسی و اقتصادی رژیم و در نتیجه نبودن دورنمایی روشن از آینده برای خود گردانندگان، رژیم تاکنون از اعلام برنامه بلندمدت خودداری نموده است. از این رو نمی‌توان به قضاوت نظری تأثیر برنامه‌های بلندمدت رژیم بر نیروی کار یا جمعیت پرداخت. اما اگر بودجه‌های متوالی رژیم را

انبوه نیروی کار فعلی و، در نتیجه، تهی نمودن بخش میانی هرم جمعیت و هدر دادن عامل اساسی تولید را به همراه دارد. حال اگر به خاطر بیاوریم که رسیدن این بخش از جمعیت به عرصه کار، حاصل انتقال تجربیات گذشتگان و صرف هزینه‌های انبوه بهداشتی، درمانی، آموزش و پرورش بوده است، می‌توان دید که چگونه چکیده تمامی توان مولد جامعه در تنور جنگ خمینی به نابودی می‌رود.

کنده شدن آوارگان جنگی (که حدود ۳ میلیون نفر تخمین زده می‌شوند)، از محل نشو و نما، استقرار و معیشت و فعالیت خود، و رانده شدنشان به اردوگاههای کنار شهرها، از جمله آثار ویرانگر جنگ‌طلبی خمینی است که با شدت یافتن اخیر «جنگ شهرها» بُعد جدیدی به خود گرفته است. تشدید جنگ، عوامل یادشده در بالا را در آسیب‌زدن جدی به بافت جمعیت یاری می‌کند و جمع دیگری از شاغلان را بر خیل بیکاران آشکار و پنهان می‌افزاید. تأثیر بلندمدت جنگ بر نیروی کار و بخش میانی هرم جمعیت، از طریق تغییرات ایجادشده در بخش پایین هرم جمعیت (یعنی خردسالان و نوجوانان) صورت می‌گیرد. این بخش از جمعیت، که نیروی کار آینده و جانشین نیروی کار فعلی محسوب می‌شود (۲۲)، در زیر آثار گوناگون جنگ (دورماندن از امکانات و فضای آموزش و پرورش، آسیبهای جسمی و معلولیت، آسیبهای روحی و بالاخره کشتار انبوه در میدانهای مین یا در حملات امواج انسانی) به لحاظ کیفی و کمی به حد نازلی از ظرفیت فعالیت سقوط می‌کند. اگر نیروی انسانی کشته و معلول شده در جنگ را، با قبول کوچکترین رقم، یک میلیون نفر بگیریم - که با توجه به ظرفیت نازل نیروی کار فعلی جامعه ایران رقم قابل توجهی است - ضایعات دستگاه جنگ خمینی نه به شکل متغیری کوتاه‌مدت و بی‌دنباله که به صورت متغیری بلندمدت و دارای آثار متنوع و تاریخی، جلوه خواهد نمود. حال اگر خردسالی روزافزون جمعیت را - که ناشی از بی‌برنامگی اقتصادی خمینی است - به مواردی که آمد بیفزاییم، آن گاه تصویر وحشتناکی را که خمینی برای آینده ایران طراحی نموده است، تا حدی می‌توان تصور کرد.

منابع و توضیحات:

- ۱ - کیهان هوایی، ۴ آذر ۱۳۶۶ - جزئیات نتایج سرشماری نفوس و مسکن.
- ۲ - جمعیت بین سنین ۱۵ تا ۶۵، که به لحاظ سنی شرط پذیرفتن شغل را دارند، در اقتصاد کار به جمعیت فعال یا نیروی کار موسوم است، در مقابل جمعیت غیرفعال، که

کمتر از ۱۵ یا بیش از ۶۵ سال سن دارند.

- ۳ - سالنامه جمعیت شناسی سازمان ملل، سالهای ۸۰ تا ۸۴.
- ۴ - سالنامه آماری سال ۶۴، جزئیات نتایج سرشماری نفوس، کیهان هوایی، ۱۴ آذر ۶۴ و نیز گزارشهای بانک مرکزی.

۵ - همان

۶ - گزیده مطالب آماری، شماره ۱۲، سال دوم.

- ۷ و ۸ و ۹ - سالنامه آماری سالهای ۶۳ - ۶۴، کیهان هوایی ۱۴ آذر ۶۶، و گزارشهای بانک مرکزی.

۱۰ - منابع پیشین، در ارقام ارائه شده از سوی رئیس سازمان آمار رژیم، نارساییهای بسیار وجود دارد. مثلاً وی جمعیت فعال را ۱۳ میلیون و ۴۱ هزار اعلام کرده که با توجه به جمعیت کل (۴۹ میلیون و ۷۵۸ هزار نفر) حدود ۲۶/۵ درصد کل جمعیت می‌شود، ولی درصد جمعیت فعال در همان منبع ۳۹/۳ ذکر شده است. از سوی دیگر توزیع نیروی کار به این شرح اعلام شده است: ۲۹/۱ کشاورزی، ۲۵/۵ صنعت و ۴۲ درصد خدمات که جمع آن ۳/۴ از عدد ۱۰۰ کمتر است. اختلافات احتمالی بین ارقام نقل شده در این نوشته ناشی از اختلاف بین ارقام منابع است.

۱۱ - ر.ک. به راه آزادی، شماره ۱۹ و ۲۰، مقاله «برخی مشخصات جمعیت شناسی و موقعیت زن در ایران و جهان».

۱۲ - اغلب شرکتهای و کارگاههای اطراف تهران و به خصوص جاده خاوران و ساوه، نیروی کار خود را با این روش تأمین می‌کنند. چندین خانواده (پدر، مادر و فرزندان غالباً خردسال) از یک ده، به وسیله قرارداد با یکی از واسطه‌های شهری تعهد می‌کنند که در روز مقدار معینی خشت خام را تحویل صاحب کار (همان واسطه) داده و در ازای آن مبلغ معینی را به عنوان کارمزد جمعی (و نه حقوق یا دستمزد انفرادی) دریافت کنند. واسطه نیز بر اساس قرارداد خود با کارفرما (شرکت یا کارگاه)، در ازای اجرای تعهد، مبالغ مندرج در قرارداد را دریافت می‌دارد. موارد مطالعه نگارنده در شرکتهایی از قبیل آجر سفالین، سازه‌های و ... نشان می‌داد که تنها مقداری بالغ بر ۳۰ تا ۴۰ درصد مبلغ دریافتی از صاحب کار یا دارنده دست اول قرارداد، به نیروی کار انتقال می‌یابد. در این شکل از کار خانوار، همه، از پیرمرد

تزویر حدیث غاب *

کریم قصیم

تا کی بری عذاب و کفی ریش را خضاب
تا کی فضول گویی و آری حدیث غاب
رودکی

ماهها پیش، شبی در منزل دوستی مهربان سرگرم بحث و اختلاط بودیم. جمعی بودند و بحث گل کرده بود. از هر دری سخن می‌رفت. طبق معمول رشته صحبت کشید به مسائل مقاومت و شورا و در آن طرف هم رژیم خمینی و هزار شید و شگرد تنازع بقا. یک بار که گفتگو رسیده بود به کم و کیف مراغه‌های فکری و سیاسی در خارج کشور، دوستم رو کرد به من به سؤال که فلانی چرا این قدر وقت و انرژی می‌گذاری سر حرفها و نوشته‌های این بابا که به قول خودت معتاد خمینی است؟ طرف که سالهاست جز تجدید چاپ تز خُردن خمینی و پخش آگهی تجارتنی پیغمبری خودش، حرفی برای گفتن ندارد و مشتش هم باز است. بی‌چشم و رویی او هم که چیز غریبی نیست؛ تعلیم و تربیت آخوندی از قدیم ضرب‌المثل این بی‌صفتیها بوده است. اگر در گذشته ما از این بلا غافل بوده‌ایم، حالا که سالهاست مصیبت همه جاگیر شده و شناخت این خصوصیات، از راه تجربه‌ی موحش، به وجدان عمومی راه یافته است. حالا بنی‌صدر زور بزنند که باز هم جناب خودش را، چون میخ طویل ملانصرالدین، مرکز کراهض معرفی کند، خب، بگذار بکنند. مهملات او از آن قماشند که رودکی آنها را حدیث غاب نامیده است.

خوب به حرفهایی که از سر دلسوزی می‌گفت، گوش دادم. به نظرم آمد که فکر

۷۰ ساله تا کودکان کمتر از ۶ ساله، به نحوی خانوار را در امر تولید هر چه بیشتر خشت یاری می‌کردند. در مواردی که کودکی، به علت کمی سن، توان دخالت مستقیم در تولید خشت را نداشت، والدین مسئولیت نگهداری از کودکان کوچکتر و یا امر آشپزی و ... را به او می‌سپردند. محل زندگی این نوع خانوار معمولاً در زاغه‌های کنار کوره یا معدن خاک استقرار یافته است.
۱۳ و ۱۴ - گزارشهای داخلی بانک مرکزی، سالنامه‌های آماری ۶۰ تا ۶۴، گزیده مطالب آماری، شماره ۱۲، سال دوم.

۱۵ - منظور نهادهایی هم چون سندیکاها و شوراهای مدافع منافع کارگران است که در عرصه کار دائماً حضور دارند و نظر کارکنان را در مقابل کارفرمایان بیان می‌کنند. رک راه آزادی، شماره ۲۳، مقاله شوراهای ...

۱۶ - گزیده مطالب آماری، شماره ۱۲، سال دوم. نتایج سرشماری کارگاههای شهری کشوری سال ۶۴، وزارت کار.

۱۷ - گزارشهای بانک مرکزی سالهای ۶۰ تا ۶۴.

۱۸ - مزدی که کارگر را برای کار فردا سرپا نگه می‌دارد!

۱۹ - مراجعه شود به مقالات «طبقه جدید»، شورا، شماره ۳۵ و ۳۶، و «بودجه انقباضی» شماره ۳۰ و ۳۱.

۲۰ - زنگ خطرهای متمادی «جانشین خمینی» در مورد پوکی و بی‌محتوایی آموزش و پرورش و اظهارات ابلهانه او در این مورد قابل توجه است.

۲۱ - این جمله که «در زیر خاک بهشت‌زهرها هزاران تخصص مدفون است و ناظر به کشتار وحشیانه اعضا و هواداران گروههای مترقی و به خصوص مجاهدین خلق می‌باشد، اشاره زیرکانه مردم کوچه و بازار به این امر است.

۲۲ - وزیر آموزش و پرورش خمینی اعلام داشته است که در سال گذشته ۱۶۰ هزار دانش‌آموز را به جبهه‌ها اعزام داشته است. در آموزش عالی نیز تعدادی واحد به «جنگ» اختصاص یافته است و مشروط نمودن پایان تحصیل و گرفتن مدرک به گذراندن کل واحدهای اجباری یکی دیگر از آخرین ضربه‌های رژیم برای اعزام اجباری داوطلبان! به جبهه‌هاست. دیپلمه‌ها نیز برای دریافت گواهی پایان تحصیل، ملزم به ارائه گواهی پایان خدمت شده‌اند.

* حدیث غاب: حدیثی بی‌پایان و یافه (فرهنگ فارسی عمید)

رفع کمبود

اخیراً مجله ژون آفریک مصاحبه مفصلی با بنی صدر کرده و در دو شماره پیاپی آن را به چاپ رسانده است. یکی از سؤالات مهم مجله ژون آفریک از بنی صدر این است: «آیا خمینی مسئول ادامه جنگ می باشد؟» اما وی به جای پاسخ روشن، شروع می کند به شرحی از خاطرات بهار سال ۶۰ و توضیح درباره پیشنهاد صلح کشورهای غیرمتعهد و... خلاصه چنین وانمود می کند که گویا خمینی در آن زمان با استقرار صلح و آتش بس موافق بوده ولی دسیسه های بعدی «ملاناریا» به قصد «کودتا»، مانع تحقق صلح می گردد و جنگ ادامه می یابد! ماحصل کلام این که حتی سر مسأله ادامه جنگ هم، که دیگر هیچ بنی بشری از مسئولیت مستقیم و منحصر به فرد خمینی بی اطلاع نمانده، از نگرانی مرادش غافل نیست! چهار سال پیش او هنوز به این آسمان - ریسمان بافیها در مورد مسئولیت ادامه جنگ محتاج نشده بود. آن زمان هنوز این قدر جرأت داشت که از بیان واضحات طفره نرود و پاسخ همین پرسشها را کش ندهد: «مسئولیت این جنگ و خسارات وحشتناکی که در زمینه جانی و از بین رفتن ثروتهای مادی بر جای گذاشته بر عهده خمینی و دارودسته آخوندی می باشد» (۲). نه تنها مسئول ادامه جنگ را نام می برد و سفسطه نمی کرد، بلکه هنوز از طرح «مصرانه سیاست صلح» رویگردان نشده بود و آشکارا اعلام می کرد: «من شعار صلح با عراق، صلح فوری را می دهم» (۳). پیش از آن هم که، به رغم کش و قوسهای خاص خلق و خو و سبک کارش، به هر حال پای طرح صلح شورای ملی مقاومت امضا گذاشته بود. در گفتگو با مجله نامبرده بر این نظر بود که: «سرنگونی رژیم خمینی نیز در سایه صلح انجام پذیر است... در سایه صلح و امید به آینده بهتر، مردم جهت سرنگونی دیکتاتوری مطلقه خمینی به حرکت در خواهند آمد و رژیمی دموکراتیک، که در آن سیادت با مردم باشد و آزادیها محترم شمرده شوند، برقرار خواهند نمود. در سایه جنگ مردم قادر به حرکت نبوده و راه تغییر بسته می شود». بله، چهار سال پیش، که هنوز به دامن خمینی ملتمس نشده بود، به رغم تردیدها و اما و اگرهایی که می کرد و چوبهایی که لای چرخ انقلاب می گذاشت، هنوز به انکار اصول اساسی مسأله انقلاب ایران کمر نبسته بود. ولی حالا دیگر سالهاست به صرافت افتاده و ناپرهیزی نمی کند. دیگر نه از «سرنگونی رژیم خمینی» حرفی در میان است و نه از «سیاست صلح». بر عکس، به هر شماره از نشریه اش بنگرید می بینید، به هر بهانه بی که هست، شرحی در باب کارشناسی «سیاست جنگ و پیروزی» پیش می کشد و حداکثر، دلخوری از بی اعتنائی رژیم است به پیشنهادهای اصلاحی او: «باز اگر، در پاسخ

فرهیخته او چنان از نظریه های مجوف و ملال آور بنی صدر و قمیزدردگردهای مکرر وی زده شده که دیگر متوجه عوارض و خسارات دائمی این «حدیث غاب» نیست. درست می گفت که از این موجود خمینی زده باروبر تازه بی نخواهد رسید. او اگر هنوز توان مثبتی می داشت، به جای خُر کردن خمینی، خودش را از شر خمینی گرایی راحت می کرد و خُر می شد. ولی اعتیادی که در سال ۶۰ به ترک آن توفیق یافته بود، بار دیگر بلای جانش شده است. کسی هم که بی تر آشتی با خمینی و «عرفان ناب» او باشد در عالم سیاست آزادی و استقلال و رشد و تمدن شمری نخواهد داشت. مسأله ما هم همآوردی با طرح و بدیل خاص او نیست، خیر. کار کسالت بار بررسی حرفها و نوشته های او، کاری مشابه وجین کردن است. تحفه بی نیست ولی لازم است. اگر او به لحاظ ایجابی چیزی برای گفتن ندارد، از حیث بار تزویر، گل آلود کردن محیط، سم پاشی و میوه چینی از کار دیگران تردستی کهنه کار است. پس برای پیشبرد سیاست انقلابی، ناگزیر باید «تزویر حدیث غاب» را جدی بگیریم و از افشا و طرد مداوم آن غافل نمانیم.

اینها و خیلی حرفهای دیگر را به دوستم گفتم. همین که امروز خیلیها از شعبده بازی «خُر شدن خمینی» باخبرند، خود این آگاهی محصول زحمتی است که شورا و مجاهدین، برای افشای ماهیت اعمال رژیم و مریدان ریز و درشت خمینی، کشیده اند. یا همین تز «بی خبری خمینی از جنایات» را بگیر. بنی صدر ماههای متعددی این مهم را تبلیغ و توجیه کرد. در این آلودگی تا جایی پیش رفت که سروصدای یک «برادر گرامی» اش هم در آمد: «... نباید این توهم را در بین مردم دامن بزنیم که خمینی تاکنون از اوضاع بی خبر بوده است» (۱). بنی صدر در همان شماره و همان صفحه، به «برادر گرامی» جواب نوشت که: «هیچگاه بر قلم و زبان کسی از ما جاری نشده است که خمینی بی خبر بوده» (تکیه ها همه جا از من). ولی برای شناخت تزویر و فریبکاریهای او کافی است به صفحه بعد همان نوشته برسیم. می بینیم باز شده سپر بلای خمینی: «در این نظام اموری همه ستم و فساد واقع می شوند، بدون آن که خمینی از آنها آگاه شود» تزویر، به مثابه روش، رفته رفته دارد طبیعت ثانوی این بابا می شود. حتی، به نظر من تز رسوای خُر شدن خمینی هم چیزی جز پرده پوشی اضطرابی آن میل بازگشت به کنار خمینی در مسند قدرت نبود. دلتنگ آن است که بار دیگر میلاب قلیان قدرت خمینی شود. با بافتن این یا آن تئوری در واقع می خواست مخفی کاری کند، که نشد. این است که حالا دیگر ورقهایش را رو کرده است و اصلاً تعمد دارد که در مصاحبه ها و اظهارنظرها، آشکارا از عشق و علاقه خود به خمینی، و این اواخر هم به احمد آقا، سخن گوید. معایب و کجتابیهای سالهای ۶۲-۶۰ اش را هم اصلاح کرده است!

تصمیم کنفرانس سران عرب، خمینی تغییراتی را مقرر می‌کرد که بارها در این نشریه موضوع بحث قرار گرفته‌اند، اگر از این پس هدف را به جای استفاده از جنگ، پیروزی در جنگ می‌گرداند...» (۴). البته میزان دل‌آزردگی بنی‌صدر از رژیم خمینی آن قدر نیست که جفا کند و دست از دلسوزی بردارد. نوبت به نوبت به حل و فصل معضلات مربوط به «جنگ پیروز» مشغول می‌شود، ولی با این حال نگران است. آه و تأسف و خرده‌گیریهایش، اما، از آن‌روست که نکند رژیم در حفظ و تداوم مشی جنگ پیروز استوار و پا برجا نباشد: «اگر می‌خواستند به راستی جنگ پیروزی را به‌راه بیندازند، به آن تغییرات در سیاست داخلی و سیاست خارجی و آن تجدید فرماندهی نیروهای مسلح تن می‌دادند که بارها مورد بحث قرار داده‌ایم» (۵). تصویب قطعنامه ۵۹۸ شورای امنیت دایر بر استقرار صلح به صورتی عادلانه، ضربه بزرگی به سیاستهای آشوب‌طلبانه تحت عنوان «صدور انقلاب» یا «جنگ پیروز» وارد کرد. این قطعنامه در خطوط اصلی بر همان پیشنهاد صلح کشورهای غیرمتعهد استوار است؛ همان پیشنهادی که ظاهراً شش سال پیش مورد قبول بنی‌صدر به علاوه امامش بوده ولی حالا بنی‌صدر اسم آن را گذاشته «قرارداد ترکمانچای»! چرا؟ چون این قطعنامه تمام طرحها و تئوریهای «جنگ، جنگ تا پیروزی» را با شکست و بن‌بست روبه‌رو می‌کند و بنی‌صدر مدتهاست اتحاد سیاست در زمینه جنگ و صلح را هم به صورت تابعی از سیاست آشتی با خمینی درآورده است. در پایین این نکته را روشنتر خواهیم کرد. در این جا اشاره به این واقعیت ضروری است که وی در مصاحبه با نشریات عربی زبان خیلی مراقب است که گزک به دستشان ندهد. از خواستههای بی‌حساب ملاها حرف می‌زند و قیافه معتدل و متمایل به صلح (بدون ذکر کلمه صلح!) به خود می‌گیرد، ولی همین ملازاده در صفحات روزنامه خودش می‌نویسد: «جنگ از نقطه پیروزی یعنی سقوط رژیم صدام،... بسیار دور است» (۶). علاوه بر اینها خود را وکیل عقیدتی «یک میلیارد مسلمان» جهان هم می‌داند و سعی دارد با رله کردن افاضات شوینیستی «حزب ملت ایران» تنور «جنگ پیروز» را، به هر طریقی که ممکن است، گرم نگهدارد. مگر زمینه‌سازی سیاسی - تبلیغاتی اولیه این جنگ ملت‌سوز با همین تره‌های توسعه‌طلبانه و مشابهات خمینیستی آنها تدارک دیده نشده بود؟ مگر می‌شود با دامن‌زدن به حرکات و سیاستهای مداخله‌جویانه‌یی که گاه حتی اصل وجود کشورهای همسایه و تمامیت ارضی آنها را نفی می‌کند، به صلح و آرامش رسید؟ ببینید به چه نظریاتی ستون و صفحه قرض می‌دهد: «پیکارهای مردمی در شمال عراق از دایره تنگ رزم چریکی بیرون رفته و به جنگ گسترده‌یی بدل شده و با درگیری چند صد هزار تن [!] از پیشمرگان کرد و لشکریان بعث جبهه تازه‌یی در درون این کشور استعمار ساخته پدید آمده است» (۷). ملاحظه می‌کنید آن

کسی که از شعار «صلح فوری با عراق و بازگشت به مرزهای بین‌المللی» دفاع می‌کرد، کارش به کجا و چه نظریاتی رسیده است؟ آیا، به‌خصوص در این شرایط - البته در اوضاع غیر از این هم به همین ترتیب - ترویج این نظریات ارتجاعی جز نفت‌ریختن بر آتش جنگ و مشتعل نگه‌داشتن آن نتیجه‌یی خواهد داشت؟ بله، علاوه بر داغ‌نگه‌داشتن تنور جنگ ملت‌سوز، به چپاولگران داخلی و جهانی هم فهمانده‌ای که شقه‌کردن کشور عراق را «حرام» نمی‌دانی و حتی آگهی تبلیغاتی هم برای این نقشه‌های قدیمی چاپ می‌کنی! طرف در کار شریف چند سره بارکردن ید طولایی دارد و از قدیم در این رشته دست داشته است.

پرسیدنی است که چرا کار بنی‌صدر به این جا کشیده که دیگر نه از به گردن‌انداختن طوق لعنت هم‌نوايي با رژیم خمینی پروایی دارد و نه از عکس مشترک‌برداشتن با کهنه شوینیستهای از کارافتاده ابایی؟ حتی باد به غیب می‌اندازد که: «مواضع رسمی اخیر ایران [در مسئله جنگ] خیلی از آن چه که من همیشه تجویز کرده‌ام دور نیست...» (در مصاحبه با ژون آفریک). در واقع متذکر می‌شود که دلخوریهای مختصر قبلیش هم برطرف شده است! واقعاً علت این سقوط فکری - سیاسی بنی‌صدر در چیست؟ به طور کلی گفته می‌شود که سبب انحطاط او، دورشدن از انقلابیان و عود و تشدید خصومتش با مجاهدین خلق است. به این توضیح عام باید این نکته خاص را هم اضافه کرد که بنی‌صدر اکنون سالهاست دوره بحرانی دورشدن از شورای ملی مقاومت و مجاهدین خلق را پشت سر گذاشته و مدتهاست طرحها و روابط لازم برای اجرای برنامه سیاسی «آشتی» را در دستور کار خود قرار داده است. یعنی نوعی روند دیالکتیکی رجعت را طی کرده و حالا دیگر به درستی می‌داند که بعد از دورشدن از رژیم خمینی و سپس تمایل به بازگشت و در نتیجه کندن از مجاهدین، باید طوری مانور دهد که دیگر از همان «کمبود»ها و ضعفهای «دوران مرجع» رنج نبرد و دست و بالش از این گرفتاریها آزاد باشد. بنابراین می‌داند که علاوه بر خصومت با مجاهدین، به طور ایجابی هم باید با خمینی و مواضعش چفت شود؛ چرا که مدتهاست به علل شکست خودش در بهار سال ۶۰ پی برده و دیری است در جهت رفع ریشه‌یی آنها عمل می‌کند. خودش در ضمن گفتگو با نشریه ژون آفریک به این موضوع صریحاً اشاره دارد: «من دو کمبود اساسی داشتم: یکی این که متعلق به پایگاه طبیعی قدرت نبودم، یعنی جزو ملاها و پاسداران و غیره نبودم؛ دیگر این که من مصرانه سیاست صلح را مطرح می‌ساختم، سیاستی که هدفش با منافع پایگاه قدرت خمینی مفایرت داشت».

آدم عاقل و با تجربه یعنی همین! باید «کمبود»ها را شناخت و سعی در رفع آنها کرد. اصرار در طرح «سیاست صلح» را، که زمانی مایه فخر و مباهاتش بود - و

نقطه قوت شورای ملی مقاومت بوده و هست. به عنوان یک «کمبود اساسی» ارزیابی کردن، از یک چرخش استراتژیک در سیاست و سبک کار و اخلاق و... حکایت می‌کند. حتی از این هم ژرفتر اندیشیده است و می‌خواهد از «منابع پایگاه قدرت خمینی» تغذیه کند. نه با آگاه کردن آنها و جداکردنشان از خمینی، بلکه با انطباق خود با سیاستهایی که آن مرجع و منبع قدرت به آنها نیاز دارد و دارد به پیش می‌برد! وقتی «اصرار در سیاست صلح» را از علل شکست خود می‌داند، دیگر چه مرضی دارد آن را ادامه دهد؟ باید طوری این «کمبود» را رفع کند که به «مواضع رسمی ایران» نزدیک شود. از قدیم هم گفته‌اند آدمی با کار و وظایفش رشد و نمو می‌کند! بی‌خود نیست که یکریز راجع به «جنگ پیروز»، به این معنی یا آن معنی، قلم می‌زند.

انکار و انتحال

به ندرت به یک رویداد سیاسی واحد بر می‌خوریم که بتوان خطوط و جوانب عمده «اخلاق سیاسی بنی‌صدری» را، که خودش «عرفان ناب» می‌نامد، یکجا در آن بازیافت و شناخت. اما در ماههای اخیر چنین مجالی پیش آمد. مواضع بنی‌صدر نسبت به واقعه اخراج پناهندگان مقاومت ایران از فرانسه و نسبت به اعتصاب غذای بی‌مانند و موفق آنها و مسئولان و رهبری این آکسیون، آینده تمام‌نمای این نوع «عرفان» است. می‌دانیم که هجوم به پناهندگان مقاومت در وضعیتی صورت گرفت که موقعیت سیاسی و شرایط دیگر، در مجموع، به ضرر مقاومت بود. دستگاه امنیتی فرانسه کارش را دقیقاً زمان‌بندی کرده بود. توطئه به شکلی ضربتی به عمل درآمد و پناهندگان مقاومت در معرض مخاطراتی ناگهانی قرار گرفتند. عنصر غافلگیری کاملاً به نفع مجریان توطئه عمل می‌کرد و جو اضطراب گسترش می‌یافت. ولی پناهندگان «بازداشت‌شده» از همان ساعات اول، ستیزه با ستم را شروع کردند: «۲۵ تن از مخالفان ایرانی رژیم خمینی در مراکز بازداشت از خوردن غذا خودداری نمودند... اعتصاب‌کنندگان قصد دارند علیه اقداماتی که بر اساس "شیوه فوریت مطلق"، برای اخراج پناهندگان ایرانی برخوردار از حق پناهندگی، اتخاذ گردیده است، اعتراض نمایند» (۸). مقاومت به صورت اعتصاب غذا از جانب «پناهندگان بازداشت‌شده» شروع شده بود، ولی با تمام اینها اوضاع نگران‌کننده بود. خبر آزادی احتمالی گروگانهای فرانسوی و «اعمال نفوذ رژیم خمینی» همه جا پخش بود. از این گذشته نزدیک‌بودن تعطیلات پایان سال میلادی وضع دادگستری و دیگر مراجع و دفاتر را تقویت کرده بود و رسانه‌ها و مطبوعات هم چندان حساس نبودند. وانگهی هوای

بسیار سرد و سوزان آن روزها در پاریس هم برای آکسیونهای خیابانی چندان مساعد نمی‌نمود. خلاصه مقاومت، با توجه به ابعاد ضربه پلیس و ویژگیهای محیط و زمان، در موقعیت دشواری قرار داشت. مجریان توطئه روی همه این عوامل حساب کرده و هجوم آورده بودند. با زدن افترا و پرتاب تیرهای زهرآگین تبلیغاتی، به جو ترس و اضطراب دامن زده شد. تمام تلاش مسئولان و مجریان فرانسوی این بود که با چسباندن مارک «خطر تروریسم» و «مسلح‌بودن در فرانسه» به مجاهدین خلق، و مآلاً پناهندگان سیاسی مقاومت، همه اعمال ضدقانونی خود را، تحت عنوان عوامفریبانه «مصلحت اضطراری امنیت کشور»، موجه جلوه دهند، جنگ روانی علیه مجاهدین به‌راه اندازند و، ضمن پیش‌بردن مراحل دسیسه‌یی که به اتفاق ایادی رژیم خمینی و به خواست آنها طرح‌ریزی شده بود، محیط ایرانیان مقیم فرانسه را نیز دچار تردید و ترس کنند و از هر نوع همبستگی با پناهندگان اخراجی باز دارند. به این ترتیب اصل امنیت زندگی پناهندگی و حقوق پناهندگان، بدون مقاومت صاحبان این حقوق آشکارا مورد تعدی و تجاوز قرار می‌گرفت و یکی از قدیمی‌ترین پایه‌های حقوق دموکراتیک فرانسه فرو می‌ریخت و زمینه برای تجاوزات بعدی فراهم می‌شد. یک پروژه ارتجاعی تمام‌عیار، با زدن اتهام «خطر تروریسم» به مجاهدین خلق، شروع شده بود و هجوم به پناهندگان مقاومت مرحله آغاز این پروژه ارتجاعی به‌شمار می‌رفت. اما درست در همان روز اول شروع جنگ روانی علیه مقاومت ایران و ضرب و جرح و اخراج پناهندگان، رب‌النوع اخلاق و عفت سیاسی، که مدال «رئیس جمهور پیشین» را هم به سینه زده بود، برای رساندن کمک! به میدان آمد. بخش فارسی بی‌بی‌سی در برنامه اخبار شامگاهی خود در ۸ دسامبر ۸۷، چنین گزارش داد: «متحد پیشین مجاهدین و رئیس‌جمهور پیشین، بنی‌صدر، دیروز در پاریس هشدار داد که خطر عملیات تروریستی و ربودن اتباع فرانسه، نه فقط از طرف کسانی که آقای بنی‌صدر آنان را عوامل خمینی نامیده وجود دارد، بلکه همین‌طور، به تعبیر او، از طرف افراد مجاهدین، که به همان اندازه سایر گروگانگیرها توانا و مجهزند، نیز امکان‌پذیر است». حساب کنید ببینید در همین یک پاراگراف چند خطی چند تا برگ و ایده تبلیغاتی به دست دستگاه امنیتی فرانسوی داده و تا کجا دنائت و دریدگی را به خدمت اخلاق سیاسی خاص خودش گرفته است؟ لابد خیال می‌کرده حالا که دستگاه امنیت دولت فرانسه قرار و مدارش را با خمینی گذاشته و قربانی اول هم مجاهدین پناهنده هستند، کار مقاومت ساخته است، و حیفش آمده که تیر خلاص را خودش شلیک نکند! به هر حال تحت عنوان «متحد پیشین مجاهدین» او می‌توانست با هر کالیبری که مایل باشد ماشه بچکاند. روزگار غریبی بود. یک سو پناهندگان کتک خورده و به زور اخراج شده و در حال اعتصاب غذا، خانواده‌های

نگران و سراسیمه و پخش خبر در میان جامعه ایرانی آواره و پناهنده و زمزمه چه کنیم، چه کنیم در هر خانه و خانواده ایرانی در فرانسه، طرف دیگر مقامهای امنیتی نابکاری که قوانین پناهندگی را لگدمال کرده و، با روشهای مرسوم در محیطهای دیکتاتوری، به حمله و هجوم ضربتی روی آورده بودند. در این میان صدای کسی بلند می‌شود که هنوز هم عنوان «ریاست‌جمهوری» را یدک می‌کشد، ولی به روی ابتدایی‌ترین حقوق هموطنان خود در یک کشور غریب چشم می‌بندد و برای مهاجمان قانون‌شکن و همدستان خمینی باد به شپور می‌اندازد و جارچی نغمه‌هایی می‌گردد که از مدتها پیش توسط ایادی خمینی ساز شده بودند. در آن روزها هر آدمی که یک جو انصاف و صداقت داشت، از درجه قباحیت این فتنه‌انگیزی «پسر آقا» خشکش زده بود. بعضیها چنان ناباور بودند که می‌گفتند بی.بی.سی از قول او دروغ گفته و او حتماً در شماره بعد روزنامه‌اش تکذیب خواهد کرد! به واقع هم تزویر و وقاحت این موجود گاه به حدی می‌رسد که برای عقل و انصاف معمول باور کردنی نیست. اما بر خلاف خیالهای خام توطئه‌گران، پیکار اعتصابی مجاهدین و یاران مقاومت تمام محاسبات ارتجاعی و دسیسه‌چینیهای حساب‌شده را به هم ریخت و جملگی آنها به ششدر افتادند. درست در همان شبی که بی.بی.سی افاضات خائنانه بنی‌صدر را تبلیغ می‌نمود، ابعاد مقاومت اعتصابی دامنه‌دار شد: «خانواده‌های پناهندگان بازداشت‌شده، در اعتراض به اقدام غیرانسانی دولت فرانسه، اعلام اعتصاب غذا کردند. بعد از ظهر... در اعتراض به اقدام دولت فرانسه در مقابل کاخ الیزه تجمع نمودند و در ساعت ۲۳ به مقابل کمیسیاریای عالی ملل متحد برای پناهندگان رفتند و اعلام تحصن کردند» (۹). از آن پس مقاومتی سخت و طولانی ادامه یافت. اعتصاب غذا در گابن، واشنگتن، لندن و پاریس پا گرفت و خواست قانونی لغو حکم اخراج پناهندگان و بازگشتشان به فرانسه پرچم پیکار اعتصابی مقاومت ایران شد. رفته‌رفته توجه افکار عمومی و مراجع حقوقی، سیاسی و فرهنگی فرانسه به آکسیون اعتصاب غذای اعضا و یاران مجاهدین جلب گردید. توطئه سکوت شکست، خبر به همه جا درز کرد و به زودی در رأس اخبار داخلی فرانسه قرار گرفت. بنی‌صدر از شکست سیاسی - روانی هجوم پلیس به مجاهدین یکه خورد. او، که در آغاز واقعیت یک توطئه ارتجاعی و واقعیت مظلومیت مجاهدین را انکار کرده و به آن شیوه ردیلانه به کمک جارچیان ارتجاع شتافته بود، اکنون به سکوت و بی‌اعتنایی دل خوش کرده بود، شاید به این امید واهی که سختی اعتصاب غذای طولانی کمر مقاومت را بشکند. در هفته‌هایی که کلیه رسانه‌ها و مطبوعات فرانسه، و تا حدی مطبوعات دیگر کشورها، به تفصیل راجع به درگیری بزرگ مقاومت ایران با اقدام ضدقانونی وزارت کشور گزارش می‌دادند، رب‌النوع اخلاق سیاسی یواش یواش شروع کرد رنگ نازیبی به

آب‌زدن. به کلی از یاد برد که روز اول به مجاهدین چه اتهاماتی وارد کرده بود. اصلاً کلمه مجاهد را کنار گذاشت و «خانواده‌های ایرانی» را پیش کشید و محض خالی‌نبودن عریضه چند سطری درباره «ادامه اعتصاب» خبر نوشت. همین و بس! در فرانسه تعطیلات پایان سال میلادی یکسره تحت‌الشعاع مقاومت اعتصابی اعضا و یاران مجاهدین قرار گرفت. کانالهای مهم تلویزیونی به طور منظم از جریان اعتصاب غذا گزارش می‌دادند و به اوجگیری حمایت‌های داخلی و بین‌المللی از آن اشاره می‌کردند. به‌خصوص دیدار خانم میتران از خانواده‌های اعتصابی و بستری‌شدگان، جامعه فرانسه را تکان داد؛ دیگر تمامی آن چه در دوره آغاز اعتصاب غذا، نقاط ضعف این جنبش شمرده می‌شد، به نقاط قوت و بردارهای توانایی آن تحول یافته بود. دیگر جنبش مقاومت و پیکار اعتصابی آن از زیر بار برجسبهای ردیلانه به کلی بیرون آمده بود و چون مشعل فروزان دفاع از حقوق بشر و دموکراسی، در پیشاپیش صفی طولانی و ممتد از حامیان و مدافعان خود حرکت می‌کرد. دیگر به هیچ وجه واقعیت مظلومیت و مقاومت بر حق مجاهدین و یارانشان قابل انکار یا تردید نبود و رفته‌رفته سپیده پیروزی در افق به چشم می‌خورد.

از این جا به بعد بار دیگر بنی‌صدر خودش را قاطی قضیه کرد، منتهی با یک ترفند تازه و رندانه. وقتی دید توطئه زیر آب‌کردن سر پناهندگان مقاومت شکست خورده و، درست بر عکس، مشت توطئه‌گران باز گردیده و با دخالت خانم میتران و سرانجام خود رئیس‌جمهوری فرانسه و صدها نماینده مجلس از کشورهای مختلف و هزاران دفاع و حمایت دیگر، اعتصاب غذای پناهندگان مقاومت از حالت یک دفاع بر حق در مقابل یک قانون‌شکنی به مرتبه معرفی عظمت روحیه و ایمان و همبستگی و استحکام مقاومت و درایت سیاسی در هدایت یکپارچه آکسیون و خلاصه به نمایش توان سیاسی مقاومت اعتلا یافته است، دیگر سکوت را جایز ندانست. با آن شم قوی که در دیدن و چیدن میوه‌های رسیده مبارزه دیگران داراست، هم خرما را دید و هم خطر را. فهمید که باید به لحاظ حقوقی و قضایی آکسیون را مورد حمایت قرار دهد ولی نگذارد کار اعتصاب به یک توفیق سیاسی بینجامد. این بود که شروع کرد به حمله‌کردن به مجریان توطئه، از زوایه «قانون» و «دادگستری». در حالی که پیروزی آکسیون و پذیرش آن از سوی افکار عمومی به جایی رسیده بود که همه از ماهیت سیاسی توطئه همکاری با رژیم خمینی آگاه شده بودند و از قضا بُرد واقعی در آن بود که دسیسه به لحاظ سیاسی با شکست آشکار و قاطع روبه‌رو شود. موفقیت در آن بود که، بعد از قریب چهل روز اعتصاب در سه قاره و جلب توجه و حمایت بی‌سابقه افکار عمومی و تکان‌دادن اعماق جامعه فرانسه و کسب حمایت و همبستگی بالاترین مقامهای مسئول کشور، هم اقتدار سیاسی مقاومت به ثبت برسد و هم رهبری

مقاومت، به عنوان قطب متضاد و حریف واقعی و نهایی خمینی، مورد قبول و تأیید دولتی قرار بگیرد که پیش از آن به ساخت و پاخت با خمینی کشیده شده بود. خلاصه کلام، همان طور که زمینه‌چینی و آغاز پنهانی توطئه ماهیتی سیاسی داشت و می‌خواست توازن قوای سیاسی را به نفع رژیم خمینی و همدستان فرانسویش به هم بزند، تدارک و پایان پیروز پیکار اعتصابی مقاومت هم می‌بایست در ملاعام و آشکار خصیصه‌ی سیاسی داشته باشد و کفه را به نفع تثبیت حقوق پناهندگان ایرانی و اثبات اعتبار و عظمت مقاومت ایران سنگین کند. بنابراین روشن بود که راه‌حل سیاسی، شایسته این اعتصاب و مقاومت بود، نه راه‌حل قضایی. پیکار اعتصابی در عین پیروزی بالقوه‌ی که در خود داشت، با مخاطرات فزاینده‌ی برای جان و سلامتی اعتصابگران نیز همراه بود. هر فاجعه‌ی می‌توانست روند رویدادها را چنان تحت تأثیر قرار دهد که بسیاری از پارامترهای رابطه با جامعه و دولت فرانسه را به کلی به هم زند و وضع اساساً دیگرگونه شود. از این دیدگاه هم هدایت درست و خاتمه به موقع اعتصاب، به نحوی که ماهیت سیاسی آن حفظ شود ولی در ضمن با شهادت حتی یک نفر از اعتصابیان، آکسیون به ضد خودش مبدل نشود، خود یک هنر رهبری سیاسی بود. البته وخامت وضع جسمی اعتصابیان و انتقال تعداد فزاینده‌ی از آنها به بیمارستان، آذیر خطر را برای دولت فرانسه به صدا درآورده بود. آنها ناگزیر بودند شکست توطئه و سیاست مبتکر آن را بپذیرا شوند. اعتصاب غذا در سه قاره به چهلمین روز خود نزدیک می‌شد و فعال‌کردن راه‌حل سیاسی تنها راه‌حل شایسته این مقاومت بود. هرگونه راه‌حل دیگر، از جمله احاله کامل امر به دادگستری و رأی قاضی بدون یک قرار سیاسی، کار را به دهلیز «اداری» می‌کشاند: رأی قاضی می‌توانست از هر دو طرف مورد استیناف قرار گیرد، لاجرم می‌بایست اعتصاب ادامه یابد، مخاطرات جانی به مراتب افزایش یابد و خلاصه کنترل سیاسی کار از دست مسئولان اعتصاب و مقاومت خارج شود. درست روی همین خط هم بنی‌صدر، و این جا و آن جا دیگران، کار کرده بودند. بنی‌صدر که حفظ سلامت و جان مجاهدین برایش مطرح نبود. ادامه دعوا از طریق دادگستری، کشیافتن ماجرا، رخدادن فاجعه، به‌هم‌ریختن پارامترهای موجود و شلوغی و آشفتگی اوضاع البته به درد کسی می‌خورد که فارغ از هرگونه نقش و رنج و شکنجی در این پیکار اعتصابی، صرفاً به اعتبار «متحد پیشین مجاهدین و رئیس‌جمهور پیشین» بودن، از کُنج توطئه سکوت درباره مقاومت اعتصابی مجاهدین به درآید و شروع کند به اظهار لحنیه و باز مطرح‌کردن جناب خودش. بنی‌صدر نمی‌توانست ببیند که حصول راه‌حل سیاسی، به طور رسمی و انکارناپذیر، شکست کامل این دسیسه مشترک را به عنوان دستاورد درخشان مقاومت و رهبری مجاهدین به ثبت تاریخ برساند. پیکار اعتصابی

را نتوانسته بودند در نطفه خفه کنند، نتوانسته بودند از رشد و گسترش همبستگی با خواست مرکزی آن جلوگیری کنند، نتوانسته بودند آن را به بیراهه «راه‌حل قضایی صرف» بیندازند تا در پیچ و خمهای فاجعه‌بار بعدی، به جای پیروزی سیاسی به یک معضل و گره سیاسی برای مجاهدین تبدیل شود. مسعود به موقع جنبید و از میان کلاف سردرگم تضادهای دولت فرانسه و فشارهای رژیم به آنها و نیز، از این طرف، تراکم مخاطرات جانی و سیاسی برای مقاومت و در عین حال اوج همدلی و همبستگی افکار عمومی با اعتصابیان، سند پیروزی سیاسی بر توطئه‌های رژیم خمینی را به امضای دولت فرانسه رساند. این عقب‌نشینی البته برای دولت فرانسه خیلی سرشکستگی داشت، ولی چاره دیگری نبود. لکن خبر امضای این معاهده، برای آدم مُدَقِّع و حسرت‌زده‌ی چون بنی‌صدر مثل این بود که آتش به جانش انداخته باشند. دادش درآمد: «آقای رجوی با قبول امضای این موافقتنامه، اشتباه بزرگی مرتکب شده است... نیایستی یک روز قبل از صدور حکم دادگاه... به این اعتصاب پایان داد» (۱۰). نه خیر، می‌بایست گذاشت ماجرا ادامه یابد، کار به کشمکش قضایی بکشد و در صورت بروز یک فاجعه، «رئیس‌جمهور پیشین» لَکِه مهربانتر از مادر شود و همه چیز را گردن مجاهدین بیندازد! خب، حالا که با امضای این موافقتنامه همه این خرمردرندیها نقش بر آب شده، یک جوری باید تلافی کرد. حالا که امداد اولیه به توطئه‌گران بی‌فایده ماند و کار به این جا کشید، پس بهتر است به کمک شیراک بشتابد: «این کار [یعنی امضای موافقتنامه توسط نماینده سازمان] آقای شیراک را وادار نمود [!] که صراحتاً بگوید که مسعود رجوی با این قرارداد پذیرفته که پناهندگان ایرانی در فرانسه دست به هیچ فعالیتی سیاسی نزنند. و این تمام پناهندگان ایرانی را در وضعی دشوار قرار داد» (۱۱).

ای‌وای! حالا اگر بنی‌صدر بخواهد فعالیت سیاسی بکند، چه خاکی به سرش بریزد؟ اما مسعود خیلی زود جواب شیراک را گذاشت کف دستش و ضمن پیام نیمه‌شب ۲۴ دی‌ماه خود تأکید نمود که در موافقتنامه هیچ اثری از مدعای شیراک نیست و چیز دیگری هم جز این متن منتشر شده، وجود ندارد. آشکار بود که شیراک برای حفظ ظاهر آهن و تلبی کرده بود که البته در آن وضعی که داشت، به قول مسعود، قابل فهم بود. منتهی بنی‌صدر که بلد است چگونه موضع مسعود را وارونه جلوه دهد: «رجوی اظهار داشت که او این موافقتنامه را امضا نکرده ولی آیا شیراک دروغ می‌گوید؟ گمان نمی‌کنم» (۱۲). روز بعد متن موافقتنامه با امضای مهدی ابریشمچی و روبر پاندرو در تمام رسانه‌های خبری منتشر شد و همه مفسران، از دوست و دشمن، آن را به مثابه مدرک پیروزی بی‌چون و چرای مجاهدین مورد بحث قرار دادند. علاوه بر این برجسته‌ترین مقامها و مسئولان پناهندگان و سازمانها و

مراجع حقوق پناهندگی از حصول این توافق اظهار شادمانی و رضایت خاطر کردند و آن را پیروزی بزرگی برای همه پناهندگان سیاسی و گامی بزرگ در جهت استحکام موقعیت پناهندگی سیاسی شمردند. و، غیر از بنی‌صدر، حتی یک نفر هم پیدا نشد که در تفسیر معنای این موافقتنامه از «دشواری» وضع سیاسی پناهندگان ایرانی و فعالیت‌های آنها دم بزند! این کار منحصرأ از کسی برمی‌آمد که، بر حسب نیاز، حتی از انتحال اعتصاب غذا هم شرم نمی‌کند. او، که از پیروزی این پیکار بدجوری حرصش گرفته بود و از عصبانیت، به قول معروف، کاردش می‌زدی خودش در نمی‌آمد، در گفتگوی شتابزده‌اش با الدستور، از رجوی طلبکار درمی‌آید و ترتیب اعتصاب را هم می‌دهد: «اگر رجوی همان دفعه اول با تصمیم اخراجش مخالفت می‌کرد، مقامات فرانسوی به خودشان جرأت نمی‌دادند که هوادارن او را اخراج کنند و...» بله؟ و... چی؟ «و ما ناچار شویم که دست به اعتصاب غذا بزنیم!» واقعاً که اگر بعدها، یک موزه یا یک مرکز پژوهش الگوهای فرهنگی خواست از یکی دو مورد جامع‌الاطراف و شاخص از فرهنگ و تربیت آخوندی نمونه‌هایی مکتوب در دایرةالمعارف خود بیاورد، بعد از نام خمینی حتماً می‌باید از آثار ابوالحسن بنی‌صدر یاد کند، به خصوص از این اعتصاب غذایی که انجام داده است!

منابع:

- ۱ - انقلاب اسلامی، شماره ۱۶۳، ص ۴.
- ۲ - مصاحبه با مجله کل العرب، شماره ۹۲.
- ۳ - همان جا.
- ۴ - انقلاب اسلامی، شماره ۱۶۴.
- ۵ - انقلاب اسلامی، شماره ۱۶۵.
- ۶ - انقلاب اسلامی، شماره ۱۷۰، ص ۷.
- ۷ - همان جا، ص ۱۲.
- ۸ و ۹ - ماهنامه شورا، ضمیمه شماره ۳۷.
- ۱۰ - مصاحبه با مجله الدستور، ۲۵ ژانویه ۸۸.
- ۱۱ - همان جا.
- ۱۲ - همان جا.

بررسی علل قتل و شکست قائم مقام و امیر کبیر

محمدحسین حبیبی (خائیزی)

متنی که در زیر می‌خوانید، بخشی از یک بررسی تاریخی - سیاسی مفصل است، با عنوان «علل شکست دموکراسی در ایران: چهار تجربه تاریخی - چند درس سیاسی»، که آقای حبیبی در دست نگارش دارد. هر چند، هم چنان که در مقدمه این نوشته آمده، این بخش تنها حلقه اول از مجموع چهار حلقه‌ای است که کل این بررسی را تشکیل می‌دهد و نتیجه‌گیری کلی از این بررسی نیز در پایان آن خواهد آمد، اما در عین حال همین بخش را می‌توان مقاله مستقلی تلقی کرد که نتیجه‌گیریهای خاص خود را نیز همراه دارد. از این رو به انتشار آن می‌پردازیم، با این امید که بخشهای دیگر را نیز در فرصت مناسب منتشر کنیم.

«شورا»

مقدمه

هر که نامخت از گذشت روزگار
هیچ ناموزد ز هیچ آموزگار
رودکی

وقتی انقلاب ضدسلطنتی بزرگ مردم ایران در سال ۵۷ به وسیله خمینی سر بریده شد، ملتی در حافظه تاریخی خود، در حقیقت نظاره‌گر حادثه‌ای بود که، در یک دوره پر تحول و پر تلاطم صد - صدوپنجاه ساله، برای چندمین بار بر او تکرار می‌شد: حرکت و خیزش برای «آزادی و استقلال» ولی ناکام ماندن و نرسیدن به این

آرزوی دیرین. و این یعنی «یک قرن آرزو- یک قرن شکست». بدین دلیل، نگاهها به گذشته‌ها دوخته شد تا با روشن کردن آن، چراغی فراهم آید. در هدایت و حرکت به سوی آینده. در این جا بود که یکایک شکستها در ذهنها بارز و برجسته شد تا با کندوکاو در آن، از تکرار تاریخ جلوگیری شود و با درس‌آموزی از آنها، از پیروزیهای آینده حفاظت و حراست گردد. به همین خاطر، پرسشهای مربوط به تحولات و رویدادهای گذشته، نه به عنوان پرسشهای کهنه شده تاریخی، بلکه به عنوان پرسشهای روز، با توجه به ضرورت‌های مبرم آینده‌نگرانه، از هر طرف بالا گرفت و از هر سو مطرح شد: قائم‌مقام و امیرکبیر را چرا کشتند؟ قاتلان آنها که بودند؟ میرزا جهانگیرخان و ثقه‌الاسلام را چرا کشتند؟ قاتلان آنها که بودند؟ ستارخان و باقرخان را چرا به گلوله بستند و طرد کردند؟ دشمنان آنها که بودند؟ مصدق را چرا سرنگون کردند، دکتر فاطمی را چرا تیرباران کردند؟ دشمنان آنها که بودند؟ و مهمتر این که پایگاه اقتصادی- اجتماعی تغذیه‌کننده‌یی که هر بار چنین دشمنانی را در بطن و متن خود پروریده و به بیرون فرستاده است، کدام بوده و در کجا قرار داشته است؟ بی‌شک بررسی هر یک از این رویدادها، که برای خود یک رویداد خاص بوده است، پاسخهای خاص خود را خواهد داشت. اما از آن جا که هر یک از حرکتها و خیزشها نه به صورت بریده بلکه دقیقاً در بستر تداوم حرکتها و خیزشهای قبل از خود شکل گرفته، طبعاً پاسخهای خاص هر کدام، در تکرار و توالی تاریخیشان، در نهایت به پاسخهای عام و قانونمندی راه می‌برد که به عنوان قانون و قاعده تجربه‌شده، بایستی آنها را آویزه گوش هوش ساخت و از آنها پندآموزیهای سیاسی و مبارزاتی کرد.

آن چه در بحث و بررسی هر یک از این تجربه‌ها به عنوان درس اصلی باید در جستجوی آن بود، تعیین عامل اساسی هر یک از این شکستهاست که از میان دهها عامل کوچک و بزرگ دیگر نقش تعیین‌کننده دارد، تا آن جا که باید گفت میزان کاربرد و تأثیرگذاری بقیه عوامل هم در رابطه با آن شکل می‌گیرد و عمل می‌کند. در این صورت، آن چه در این بحث و بررسی گذشته‌نگرانه و آینده‌گرایانه باید مورد توجه قرار گیرد، در واقع این است که، با غور و دقت، ببینیم عیب و ایراد یا نقص و نارسایی اصلی هر یک از این جنبشها، قیامها و انقلابها دقیقاً و مشخصاً، در چه بود و علت اساسی شکست آنها را، در تحلیل نهایی، دقیقاً و مشخصاً، باید در کجا جستجو کرد. بر این اساس، در قدم اول باید به این پرسش پاسخ داد که آیا ضعف و نارسایی در پایین و مربوط به «شرایط عینی» جامعه بوده یا، به عکس، در بالا قرار داشته و از کم و کیف «شرایط ذهنی»، از جمله عامل و عنصر رهبری بیرون آمده است؟ تا در قدم بعدی بتوان معلوم کرد که اگر نقص در پایین و مربوط به شرایط

عینی جامعه بوده، عامل یا علت اساسی آن را باید در ترکیب کدام ساختار، کدام طبقه یا کدام قشر اجتماعی جستجو کرد؟ اگر هم عیب و ایراد در بالا و مربوط به شرایط ذهنی و عامل و عنصر رهبری است، آن جا نیز، با توجه به استراتژی، تاکتیک و خط‌مشیهای اتخاذشده، باید معلوم کرد که علت اساسی شکست را در نهایت باید در کدامین عامل یا زمینه سیاسی دید و خلاصه کرد.

سرانجام، با چنین تحقیق و تفحصی، نوبت به جمع‌بندی و نتیجه‌گیری خواهد رسید تا از یک سو، دید که جهشها و جنبشهای بعدی از نقایص و نارساییهای اجتماعی یا عیب و ایرادهای سیاسی گذشته، تا چه اندازه درس گرفته‌اند. و از سوی دیگر، به عنوان جمع‌بندی و نتیجه‌گیری نهایی، دید که استراتژی، تاکتیک و خط‌مشیهای سیاسی امروز و آینده، با توجه به مجموعه همه این تجربه‌ها و همه این شکستها، چه باید باشد. در این جاست که، با عبرت‌گرفتن از گذشته‌ها و درس‌آموزی از آنها، می‌توان و باید بر تاریخ شکستها و ناکامیها نقطه پایان گذاشت و به دروازه پیروزی وارد شد. در این جاست که بحث آزادی، بحث دموکراسی، بحث استقلال، که تصور می‌شود هر کس به اعتبار مقولات و معقولات فکری و ارزشی خود می‌تواند معنا و مفهومی دلخواسته به آن بدهد، از دایره مقولات و مسائل ذهنی و انتزاعی بیرون می‌آید، اصول و اساس یا چارچوب مشخص و معینی پیدا می‌کند و خارج از ذهن و ایده این و آن فرد و مستقل از آرزو یا دستگاه ارزشی و فکری این یا آن جریان، بر بنیادهای اصیل و استوار خود قرار می‌گیرد. در این جاست که با عبرت‌آموزی از آن همه تجربه و شکست، معلوم خواهد شد با چه کسی و با چه نیرویی باید مرزبندیهای غیرقابل عبور و پایدار ایجاد کرد و تحت هیچ توجیه و تفسیری راه سازش و مماشات در پیش نگرفت و به این مرزبندیها خدشه‌ی وارد نکرد. در این جاست که معلوم خواهد شد، برای استقرار و، مهمتر از آن، برای استمرار دموکراسی در ایران، کدام ساختار اقتصادی- اجتماعی را باید درهم شکست و به نمایندگان سیاسی آن، بنا به اصول پایبندی و وفاداری به دموکراسی، کمترین زمینه و فرصت نداد. بدین ترتیب است که، با پیوند حال و آینده با گذشته، اصطلاح معروف «گذشته چراغ راه آینده» از صورت یک شعار بی‌محتوا بیرون خواهد آمد و به یک اصل اصیل تبدیل خواهد شد.

تجربه قتل قائم‌مقام و امیرکبیر

در راستای ضرورت چنین تحقیق و تفحصی با چنین انگیزش، از چنین زاویه و در چنین چارچوبی است که قبل از هر چیز باید ایستاد و بر ماجرای قتل قائم‌مقام

فراهانی و میرزاتقی‌خان امیرکبیر تأملی دوباره کرد و از شکست آنها، که در واقع شکست اولین پیشگامان جنبش ترقیخواهانه و استقلال‌جویانه مردم ایران است، تصویر روشن‌تری به دست آورد. آن چه از بررسی قتل و شکست این دو، به ویژه میرزا تقی‌خان امیرکبیر، به دست می‌آید از دو جهت حائز اهمیت خواهد بود. اول، روشن شدن حقایق در مورد خود آنها و، در بطن آن، معرفی کردن دشمنان تاریخی آبادی و آزادی ایران همراه با پایگاه سیاسی و اقتصادی‌شان در همان اولین حرکت یا، در واقع، اولین جرقه. دوم، مشخص شدن پیش‌زمینه‌های سیاسی و اجتماعی تحول و تولد جنبش مشروطه؛ جنبشی که باید آن را محصول تکاملی، و برآمده از همین تجربه شکست‌خورده، دانست. زیرا جنبش مشروطه، از جهت مضمون و محتوا، در حقیقت ادامه پیوسته و تکاملی همان حرکات و جهشهای اصلاح‌گرانه قائم‌مقام و به ویژه امیرکبیر است که، پس از برخورد با مانع از درون سیستم، یا گسترش پیش‌زمینه‌های تاریخی، اجتماعی و سیاسی آن، به صورت انقلاب، یعنی با خشم و خروش و خشونت، از بیرون سر برآورد. بر این اساس، شاید بشود این گونه نتیجه گرفت که آن گره تاریخی، که قائم‌مقام و ادامه‌دهنده راه او، امیرکبیر می‌خواستند با دست «تدبیر» از درون سیستم باز کنند و نشد، سرانجام، چند ده سال بعد، توده به جان آمده مردم از بیرون، با دندان قهر و خشم خود آن را از هم دریدند و باز کردند و با بازکردن آن بساط سلطنت استبدادی را، حداقل به صورتی «رسمی» و «قانونی»، در همان زمان از ایران برچیدند.

گرچه قائم‌مقام و امیرکبیر در تمامی ابعاد حرکت خود تقریباً دارای یک سرشت و سرنوشت بوده و در مجموع یک تجربه را شکل داده‌اند که جدا از تجربه‌های بعدی (انقلاب مشروطه، جنبش ملی و انقلاب ضدسلطنتی ۵۷) است و ویژگیهای متمایزی دارد، اما برای این که سرشت و سرنوشت آنها، در عین همانندی، دقیقتر نمایانده شود، در این جا به طور جداگانه مورد بحث و بررسی قرار خواهد گرفت.

معنای تاریخی قتل قائم‌مقام

در این که میرزا ابوالقاسم قائم‌مقام فراهانی، صدراعظم کاردان و اصلاحگر محمدشاه قاجار - کسی که تاج و تخت پادشاهی را، از میان مدعیان متعدد و مقتدر، به او ارزانی می‌کند - به دستور این پادشاه در ۲۴ صفر ۱۲۵۱ دستگیر و شش روز بعد به فرمان او خفه می‌شود، کمتر کسی تردید کرده است. با این همه، این تردید وجود دارد که «مؤلفان ایرانی همزمان قائم‌مقام یا بلافصل او گزارش درستی از شکست کار آن وزیر نمی‌دهند» (۱). آنها هم که در پی چنین مهمی، دست به تحقیق

زده‌اند، این گونه گزارش کرده و نوشته‌اند: «قضیه وزیرکشی در سنت دولت مطلقه ایران چیز تازه‌یی نبود، دفتری کهن دارد» (۲) و «فرجام کار قائم‌مقام جزوی است از آن داستان مفصل و مکرر»؛ منتها «تنها مطلب تازه، تحقیق در این قضیه است که: در شرایط خاص تاریخی زمانه آیا علاوه بر عناصر سنتی مخالف، عامل مخالفت سیاست خارجی هم در میان بوده یا نه؟» (۳). بی‌شک، در نگاه اول حقیقت همین است که محقق معروف و معتبر این دوره، آقای فریدون آدمیت، می‌گوید. یعنی این که کشتن قائم‌مقام «چیز تازه‌یی نیست و دفتری کهن دارد». اما وقتی نیک بنگریم، حقیقت به گونه‌یی دیگر جلوه‌گر خواهد شد، تا آن جا که ممکن است کشتن او چیز کاملاً تازه‌یی باشد و اولین ورق از دفتر جدیدی تلقی گردد که در تحولات تاریخی و مبارزات مردم ایران به سوی «ترقی»، «آبادی»، «آزادی» و «استقلال» گشوده شده و، بعد از ورق‌خوردنهای بسیار، تا امروز ادامه یافته است. زیرا در آن «شرایط خاص تاریخی زمانه»، قائم‌مقام جریان نوی را نمایندگی می‌کرد که یقیناً، در صورت زمینه‌یافتن و تداوم، ساختار «دولت مطلقه ایران» را از درون و از بالا تغییر می‌داد. بدین دلیل آنها که از پشت، با تمام قدرت، شاه را به کشتن وزیر «تاجبخش» خود وادار کردند، در حقیقت نمایندگان سیاسی طبقات، قشرها و جریانهایی بودند که کارها، اقدامات و به طور کلی سیاستها و گرایشهای قائم‌مقام منافع و مصالح اقتصادی، اجتماعی و حتی فرهنگی آنها را به خطر انداخته بود. محمدتقی سپهر، مؤلف ناسخ‌التواریخ، مورخ درباری معاصر او می‌نویسد: وقتی قائم‌مقام را به حکم محمدشاه بازداشت کردند، شاه گفت «قلم و قرطاس از دست او بگیرند و اگر خواهد شرحی به من نگار کند، نیز نگذارید که سحری در قلم و جادویی در بنان و بیان اوست که اگر خط او را بینم فریفته شوم و او را رها کنم». گرچه قائم‌مقام به دلیل نوگرایی و تجددخواهی خویش، در جبهه فرهنگی هم علیه سبک و سیاق مغلق‌نویسی سنتی، شیوه جدید و پرجاذبه‌یی در نثر و نگارش ایجاد کرده بود، تا آن جا که معاصرانش او را «سیدالمرسلین و خداوند انشای فارسی خوانده» اند (۴). اما بی‌گمان آن چه شاه را به وحشت انداخته بود، نه خط نگارش که خط سیاسی و اقتصادی قائم‌مقام بود که، به سرعت یا به تدریج، می‌توانست بخش قابل‌توجهی از جامعه را «فریفته» خود سازد. این همان واقعیتی است که چه شاه و چه سایر دشمنان داخلی و خارجی به آن وقوف کامل داشتند و سرانجام آنها را وادار کرد تا به سرعت کمر به قتل قائم‌مقام ببندند و «قلم و قرطاس» سیاسی - اقتصادی او را با قهر و قدرت تمام درهم شکنند. مروی گذرا در اسناد به جامانده از آن زمان، این واقعیت را بیشتر روشن می‌سازد و دشمنان گوناگون قائم‌مقام را بهتر معرفی می‌کند.

دشمنان قائم مقام

مخالفتان و دشمنان قائم مقام و دلایل مخالفت و دشمنی آنها را، در حقیقت، باید بر اساس محتوا و سمت و سوی اقدامات و به طور کلی گرایشهای مطرح و معرفی کرد که او، چه در دوران کوتاه صدارت و وزارتش و چه پیش از آن، از خود نشان داد و مجدانه کوشید تا آنها را به پیش ببرد. مشخصترین گرایش قائم مقام، ترقیخواهی و تجددگرایی او بود. از این رو، اولین دسته از دشمنان او همان طبقات، اقشار و جریانهایی بودند که منافعی در ساختار سنتی جامعه ریشه داشت و مصالح اقتصادی، سیاسی و حتی فرهنگی و ایدئولوژیک آنها به ایستایی و ثبات مناسبات کهن اجتماعی گره خورده بود. پس تعجب آور نیست اگر آقای سرجان کمپل، وزیر مختار وقت انگلیس در ایران، یک دسته از دشمنان معروف قائم مقام یعنی علما و روحانیان را این گونه معرفی کند: «احساسات مردم علیه قائم مقام روز به روز تندتر می شود. در ظرف ده روز اخیر تنی چند از علما از منبر علیه او به درشتی سخن گفته و هر کجا نام او و اعمالش برده می شود توأم با دشنام است» (۵) (تأکید بر کلمات در همه جای این نوشته از نگارنده است). اگرچه قائم مقام به دنبال تحقق فکر تجدد بود، اما از نظر او راه ترقی و تجدد ایران مصرف کردن محصولات «دنیای جدید» یا بازکردن راه «تجارت آزاد» به آن دیار نبود. زیرا او به خوبی می دانست که این کار تنها «ذخایر طلای ایران را از کشور خارج می ساخت» (۶)، در حالی که راه درست، استفاده از همان ذخایر برای ایجاد بنیادهای صنعتی در داخل ایران بود. به همین دلیل، آقای کمپل در توصیف پایداری او بر سر این راه و این خط مشی، این گونه می نویسد: «هیچ استدلالی نبود که برای قانع کردن محمدشاه و وزیرش، در اثبات منافع قرارداد بازرگانی [با دولت فخیمه]، به کار نرفته باشد» (۷). البته او، در همان جا، به صراحت یادآور می شود که شاه، یا به قول او «شاه جوان»، در این بین کارهیی نیست و قائم مقام است که سد راه «تجارت آزاد» و منافع دولت فخیمه شده است: «نظر شاه جوان با قائم مقام یکی نیست و استنباطم این است که هر گاه شاه در رای و تصمیم خود آزاد بود، پیشنهاد ما را می پذیرفت» (۸). به عبارت دیگر، قائم مقام خوب می دانست، و حتی با صراحت تمام این نکته را جلو مدعیان مطرح می ساخت، که «تجارت [یا آن چنان تجارتی] وسیله نابودی تدریجی این مملکت فقیر ناتوان می شود و عاقبتش این است که بین دو شیر قوی پنجه، [دولت انگلستان و روسیه تزاری] که چنگال خود را در کالبد آن فرو برده اند، تقسیم خواهد شد» (۹). پس، با این ترتیب، دومین دسته از مخالفان و دشمنان قائم مقام را باید آن طبقه، یا، دقیقتر، آن قشر اجتماعی دانست که منافع و مصالح اقتصادی آنها مستقیماً

با این «تجارت» (و دلالتی و کارگزاری این تجارت) گره خورده بود. اگرچه پایگاه اقتصادی و اجتماعی این دسته با پایگاه اقتصادی و اجتماعی دسته اول کاملاً تفاوت داشت، اما بر سر دشمنی و مخالفت با قائم مقام، منافع و مصالح آنها یکی بود. در نتیجه، می توانستند به صورت متحدانی نامتجانس، اما ثابت قدم، با هم وحدت عمل پیدا کنند. دسته سوم را که، در کنار «علما» و «تجار وابسته»، قائم مقام با اقدامات و حرکتهای خود به جمع دشمنانش افزوده بود، گروه مفتخوران و لاشخوران درباری بود که سیاست فسادزدایی قاطع او نشان را آجر کرده بود یا، در حقیقت، ناندانی بزرگشان را، به نفع توده های بینوای مردم، با گستاخی و جسارت بر سرشان شکسته بود. ناسخ التواریخ، در این باره، نمونه جالبی به دست می دهد: «گویند روزی محمدشاه سیصد تومان مستمری سالانه برای حاجی میرزا آقاسی [کسی که بعداً جانشین قائم مقام شد و بنا به روایت صدرالتواریخ "به قرار ثبت مستوفیان دیوان، یک هزار و چهارصد و هشت قریه و مزرعه را" مالک بود که قیمت آنها را ده کروور تومان برآورد کرده بودند، و سالی یک کروور تومان حاصل املاکش را می فروخت (۱۰)] مقرر داشت و چون فرمان را به نظر قائم مقام رسانیدند، برآشفته درهم درید و گفت با این مبلغ که از دسترنج بینوایان به میرزا آقاسی دیوانه می دهند، می توان سرباز گرفت و به حفظ حدود کشور گماشت» (۱۱).

دشمن خارجی

در کنار این سه دسته دشمن داخلی، همان طور که در بالا اشاره شد، قائم مقام دارای یک دشمن خارجی است که برای قانع کردن و راه آوردن او، به قول خودش، هیچ استدلال ناگفته ای را باقی نمی گذارد. اما نه تنها «تمام براهین در قائم مقام بی اثر مانده»، بلکه معمولاً «جواب آنها را هم نمی دهد» (۱۲). زیرا از دیدگاه او کمترین شکی وجود ندارد که ترقی و آبادی ایران تنها با استقلال سیاسی، و استقلال سیاسی ایران هم تنها با استقلال اقتصادی، امکان پذیر است. به همین جهت، استقلال برای او اصل و اساس است، ناموسی است که تحت هیچ بهانه، توجیه یا «استدلالی» نباید خدشه دار گردد. این است که وقتی آقای سرجان کمپل با هیچ استدلالی نمی تواند نظر او را تغییر دهد، لرد پالمرستون، وزیر خارجه معروف و مقتدر وقت دولت فخیمه، آقای فریزر را روانه تهران می کند تا، به قول خودشان، از روی «خبرخواهی» و «دلسوزی» قائم مقام را بر سر عقل آورند. اما قائم مقام این بار هم در برابر آنها تصریح می کند که منافع و مصالح ایران در این است که، هم در برابر روسیه و هم در برابر انگلستان، استقلال نام و تمام اقتصادی و سیاسی خود را حفظ

کند؛ در نتیجه به هر دو آنها اجازه «آزادی تجارت» ندهد. پس بدون هیچ گونه مجامله‌یی این گونه پاسخ می‌گوید: «تا به حال اجرای مواد عهدنامه ترکمنچای را در تأسیس قنصلخانه روس رد کرده‌ام و تا آخر نیز به هر طریقی باشد با "مردی یا نامردی" رد خواهم کرد. چنین حقی را به هیچ دولت دیگری هم نمی‌دهم، چه برای ایران زیانبخش است» (۱۳). فریزر در برابر پاسخ قاطع و صریح قائم‌مقام، چیزی برای گفتن ندارد. اما از آن جا که او هم می‌داند وجود یک ایران آباد و آزاد و مستقل تا چه اندازه، به لحاظ سیاسی و اقتصادی، برای دولت فحیمه انگلیس «زیانبخش» است، طبق معمول در نقش دایه مهربانتر از مادر ظاهر می‌شود و، به قول خودش از موضع «دلسوزی» و «خیر خواهی»، مزایا و محاسن یک ایران وابسته به انگلیس را به قائم‌مقام خاطر نشان می‌سازد. از این رو از «زهر» ترس روسیه در ایران سخن می‌گوید و این که، برای خنثی‌کردنش، حتماً باید از «پادزهر» انگلستان استفاده کرد ولی باز هم قائم‌مقام، با همان صراحت و قاطعیت، در قالب مثال و استعاره خود او این گونه پاسخ می‌دهد: «آن قدر زهر در بدن بیمار ما اثر کرده که هر آینه مراقبت نشود مرگ آن حتمی خواهد بود. و هر گاه پادزهر تنیدی به آن برسد، نه فقط از دردش نمی‌کاهد بلکه مرگ او را هم تسریع می‌کند» (۱۴).

«شاه جوان»، کانون اتحاد دشمنان داخلی و خارجی

بعد از به بن‌بست رسیدن چنین مذاکراتی است که دشمن خارجی عزم جزم می‌کند تا، به کمک دشمنان داخلی، قائم‌مقام را در میان توفانی از توطئه و تهمت از میان بردارد. این است که برای آخرین بار به دیدن قائم‌مقام می‌رود و این بار به «تهدید» با او سخن می‌گوید. او خود نتیجه این ملاقات را چنین گزارش کرده است: «از بس خواهش و التماس کردم و به فرجام کار تهدید نمودم، خسته شدم. دیگر چیزی نمی‌توانم بگویم. اما قلب من برای نیکبختی شاه و مملکت می‌سوزد». در این جاست که بعد از همه «دلسوزیها» و تطمیعها و تهدیدهای بی‌اثر، نشانه‌های توطئه علیه قائم‌مقام، از یک سو در بالا و از سوی دیگر در پایین، از پرده بیرون می‌افتد. در پایین، آقای کمپل، به عنوان یک ناظر بی‌طرف و البته از زبان توده‌های ایرانی، این گونه به سخن‌پراکنی مشغول می‌شود: «احساسات عمومی به اندازه‌یی علیه قائم‌مقام برانگیخته شده که همه جا می‌گویند من آرزوی کشتن او را دارم» (۱۵) یا «شکایت عمومی همه طبقات این است که قائم‌مقام هیچ‌کاری برای آینده مملکت نکرده و از وقتی که به پایتخت آمده گوشش به حرف هیچ کس بدهکار نیست» (۱۶). اما در بالا، دستگاه سخن‌پراکنی آقای کمپل به گونه‌یی دیگر عمل می‌کند. یعنی همان تهمت و

شایعه‌یی را می‌پراکند که خودش و مجموعه دستگاه اطلاعاتی دولت فحیمه بهتر از هر کس می‌دانند که هیچ پایه و اساسی ندارد و آن اتهام «روسی‌بودن» قائم‌مقام است. وقتی هدف درهم شکستن قائم‌مقام و مقاومت او در دفاع از استقلال ایران است، باید با توسل به مودیان‌ترین شیوه‌ها، به جای گفتن حقیقت ضد آن را گفت و دامن زد: «امروز یکی از درباریان شاه فرصت یافت که نظر مرا درباره سارشی که گفته می‌شود میان قائم‌مقام و روسها وجود دارد، در خلوت به گوش اعلیحضرت برساند. و نیز شاه را از اعتقاد من بی‌اگاهاند که قصد قائم‌مقام این است که با استفاده از نفوذ روس، تمام قدرت صدارت را در دست خود و خویشاوندانش تمرکز دهد» (۱۷). با ابلاغ «نظر» سرجان کمپل به «اعلیحضرت»، «ابر و باد و مه و خورشید و فلک» از چهارگوشه مختلف برای قتل قائم‌مقام دست به دست هم می‌دهند. در واقع «شاه جوان» کانون اتصال و اتحاد این چهار دسته دشمنان داخلی و خارجی می‌شود که منافع و مصالحشان — همانند خود او — تنها با قتل و نابودی قائم‌مقام تأمین و تضمین می‌گردد. او نیز با گره‌زدن همه این گرایشهای ناهمگون ولی همسو در خود، به عنوان بازوی اجرایی آنها، ناجوانمردانه شمشیر قهر و کین خود را در پشت صدراعظم کاردان و «تاجبخش» خود فرو می‌کند و او را از پای در می‌آورد. و با از پای‌درآوردن او، در حقیقت، اولین جوانه‌های جنبش ترقیخواهانه، آبادی‌گرایانه و استقلال‌جویانه مردم ایران را، که به دست این چهره آزاده و ایران‌دوست در حال سردرآوردن بود، در نطفه می‌خشکاند.

شادی دشمنان از قتل و شکست قائم‌مقام

قائم‌مقام که، همچون «محققان بلافصل» و با فصل خود، شناخت دقیق و درستی از ناکامیها و شکستهایش ندارد، پای «بخت‌بد» یا همان «عامل کهن» را به میان می‌کشد و با طبع روان خود، به جای لعن و نفرین کردن بر دشمنان مشخص، بر آن لعن و نفرین می‌فرستد:

ای بخت بد ای مصاحب جانم
ای وصل تو گشته اصل حرمانم
ای بی‌تو نگشته شام یک روزم
وی با تو نرفته شاد یک آنم
ای خرمن عمر از تو ببرادم
وی خانه صبر از تو ویرانم

عمریست که روز و شب همی داری

بر خوان جفای چرخ مهمانم

آن سفله که میزبان بود، ندهد

جز حنظل صبر و یاس حرمانم (۱۸)

روزگار است آن که گه عزت دهد گه خوار دارد

چرخ بازیگر از این بازیچه‌ها بسیار دارد

مهر اگر آرد، بسی بی‌جا و بی‌هنگام آرد

قهر اگر دارد، بسی ناساز و بی‌هنجار دارد

لشکری را گه به کام گرگ مردمخوار خواهد

کشوری را گه به دست مرد مردمدار دارد (۱۹)

و از همین زاویه است که گاهی به مردم عادی مورد عشق و علاقه خود نیز حمله می‌کند:

آه از این قوم بی حمیت بی‌دین

گردری و ترک خمسه و لر قزوین

عاجز و مسکین هر چه دشمن بدخواه

دشمن و بدخواه هر چه عاجز و مسکین

رو به خیار و کدو کنند چو رستم

پشت به خیل عدو کنند چو گرگین (۲۰)

در حالی که دشمنان مشخص او نه تنها از بخت خود کمترین شکوه و شکایتی ندارند، بلکه مغرور و مشعوف از نقشی که در این پیروزی تاریخی بازی کرده‌اند، کمال سپاسگزاری را از یکدیگر هم دارند؛ درباریان و علما از وزیرمختار، وزیرمختار از شاه، و شاه هم، به نوبه خود، از همه آنها، بهتر است این نکته را هم از دستگاه سخن‌پراکنی همان وزیر مختار بشنویم: «بامداد امروز سوار اسب شده، به شهر رفتم. در راه شخصی را دیدم که فرستاده بودند تا مرا از دستگیری قائم‌مقام و پسران و اعوان او، که به امر اعلیحضرت صورت گرفته، آگاه گردانند. یکسره به کاخ سلطنتی رفتم. اما به ملاقات شاه کامیاب نشدم... سواره از وسط شهر گذشتم، خیابانها را، بیشتر از آن چه تا حال دیده بودم، جمعیت فرا گرفته بود. هر کس دوستی را می‌دید، به عادت ایرانیان او را در آغوش می‌گرفت. شنیدم که مساجد نیز پر از جمعیت است و به دعاگویی اعلیحضرت مشغولند که مردم را از [شر] چنین طاعونی

نجات بخشید. چون به سفارتخانه رسیدم، دیدم چند نفر انتظار بازگشت مرا دارند تا مبارک باد گویند. از آن جمله بودند بعضی از خویشاوندان شاه، رئیس دیوانخانه و چند تن از ریش‌سفیدان [تجار] شهر. احساسات آنان چنان بود که همگی تمنی داشتند: از اعلیحضرت استدعا کنم که اگر راست باشد که قائم‌مقام اعدام نشده، او را بکشند و جسدش را در میدان عمومی شهر آویزان کنند» (۲۱).

و در گزارش روز بعد او (۲۲ ژوئن ۱۸۳۵) چنین می‌خوانیم: «امروز شخصی از جانب امام جمعه به دیدنم آمد تا دستگیری قائم‌مقام را به من تبریک گوید. و همچنین مراتب شادمانی امام‌جمعه و تمام طبقات مردم را ابراز دارد. و نیز اعلام دارد که: همه معتقدند بر اثر کوششهای من بود که خوشبختانه توانستند از این آفت بدتر از طاعون رهایی یابند. کسان دیگری هم آمدند همان معنی را تکرار کردند. امام‌جمعه و شاهزاده وردی میرزا [برادر شاه] خواهش داشتند که به دیدن ایشان بروم» (۲۲).

این جاست که آقای سرجان کمیل، برای ابراز مراتب شادمانی امام‌جمعه، شاهزادگان و تجار وابسته و «استدعا»ی آنها برای حلق آویزان کردن جسد قائم‌مقام در «میدان مرکزی» شهر و، مهمتر از همه اینها، برای دریافت دستاورد این پیروزی برای دولت فخمه، بلافاصله به دربار میرود تا ضمن «آفرین» فرستادن «صمیمانه» به «اراده و عزم ثابت اعلیحضرت»، آن چه را که با هیچ اصرار و الحاح و استدلالی نتوانسته بود از قائم‌مقام بگیرد، به راحتی و با عز و احترام از قاتل او بستاند. بهتر است این را هم از زبان خودش بشنویم: «بعد از ظهر امروز باز به دربار رفتم... نخست از اوضاع فارس صحبت داشتم. سپس قضیه‌ی را که تازه اتفاق افتاده بود، به میان کشیدم. اعلیحضرت گفت: گرفتن چنین تصمیمی ضرورت حتمی داشت. و نیز گفت: آن چه من در ملاقات خصوصی سابق خود راجع به اوضاع امور و هیجان عمومی به عرض رسانده بودم، و تا آن وقت از آن بی‌خبر بود، اکنون بر وی مکشوف گردید. و خود تحقیق نموده، دانسته آن چه گفته بودم، از روی خلوص نیت و برای خاطر شاه و سعادت مملکت بوده است. همچنین شاه خواهش کرد: مثل گذشته هیچ چیزی را در عالم "دلسوزی" دریغ ندارم و نوید داد که: به توفیق الهی پس از این جریان امور به نحو مطلوب و رضایت بخشی بگذرد... و نیز از مساعدتهای دولت انگلیس در برقراری نظم مملکت تشکر نمود. به علاوه اعلیحضرت گفت شما دستور دهید فردا چادران را همین جا بزنند و ببینید کارها بر چه منوال خواهد گذشت. انشالله خرسند خواهید بود» (۲۳).

امیرکبیر در امتداد قائم مقام

روح نوجویی، ترقیخواهی و سنت شکنی قائم مقام تنها در عرصه های سیاسی و اجتماعی یا در زمینه نثر و نگارش ادبی بارز نمی شد؛ بلکه به همان سان در جزئی ترین مسائل و روابط او نیز خود را نشان می داد. از جمله وقتی می بیند پسر آشپز، مهدی قربان فراهانی، دارای استعدادی شگرف است، با زیر پا گذاشتن سنن اشرافی دربار، او را با فرزندان خود به یک چشم نگاه می کند و همان امکانات تحصیلی و آموزشی را که برای آنها فراهم کرده بود، در اختیار او می گذارد. بعدها نیز، پا به پای درجه رشد و لیاقتش، در بالاترین مناصب و مشاغل سیاسی و اداری کشور برای او راه می گشاید. این پسر آشپز همان میرزاتقی خان امیرکبیر است که در پیش راندن تاریخ ایران به سوی ترقی و آبادی، نقش بسیار برجسته ای ایفا می کند و از جهت کار و فرجام نیز سرنوشتی دقیقاً شبیه معلم و مربی خود پیدا می کند. زیرا او نیز، پس از آن که با کاردانی و لیاقت تاج پادشاهی را به ولیعهد جوان (یا نوجوان) ناصرالدین میرزا، پسر همان محمدشاه، می بخشد، به فاصله کوتاهی - دو سال و اندی - به فرمان او در باغ فین کاشان رگ زده می شود و از پای درمی آید. بر این اساس، باز هم همان پرسش مطرح است که آیا باید قتل او را در امتداد «سنت کهن دولت مطلقه ایران»، یک «وزیرکشی» دیگر تلقی کرد که دارای سابقه و «دفتری کهن» است، یا این که باید ایستاد و، با تأمل بر چرایی و چگونگی آن، معنای تاریخی این قتل را هم از دفتر و بستر مبارزه تازه گشوده مردم ایران در راستای ترقی، آبادی و آزادی بیرون کشید؟ برای پاسخگویی به این پرسش باز هم باید به سراغ محققان همزمان، بلافاصله یا با فصل او رفت و دید در این باره چه گفته اند.

معنای تاریخی قتل امیرکبیر

یکی از معروفترین گزارشهایی که در این باره وجود دارد، گزارش میرزا حسین خان سپهسالار، صدراعظم ترقیخواه ناصرالدین شاه است که دو دهه بعد می گوشت به نحوی ادامه دهنده راه امیرکبیر باشد. او می گوید که کشتن میرزا تقی خان «از روی هوی و هوس جاهلانه پادشاه جوان ایران بود» (۲۴). که در این جا هم، باز، پای پادشاه جوان در میان است و هوی و هوس جاهلانه او. گرچه به گفته سعدی: «عاقبت گرگ زاده گرگ شود» و، در نتیجه، از پسر چنان پدری غیر از این هم نباید توقی داشت، اما در عین حال این گونه قضاوت که شبیه همان قضاوت «مؤلف با فصل» دوران قائم مقام است، از اساس باطل و مردود بوده و در کتفه خود

حتی گمراه کننده می باشد. زیرا آن چه این شاه جوان و شاه جوان قبلی و شاههای جوان بعدی در حق چهره های ملی و ترقیخواه و ایران گرا مرتکب می شوند، که از قائم مقام و امیرکبیر شروع شده و سرانجام به مصدق و حسین فاطمی ختم می گردد، نه تنها زاییده هوی و هوس جاهلانه آنها نبوده بلکه دقیقاً بیانگر عزم و اراده بی آگاهانه در نابودی پیشگامان نهضتی است که سد کردن یا ضربه زدن به آن امکان پذیر نیست، جز از راه خفه کردن قائم مقام، رگ زدن امیرکبیر، تیرباران کردن صوراسرافیل، سربریدن میرزا کوچک خان، آمپول هوا زدن به دکتر ارانی و فرخی یزدی و تیرباران کردن مسعود احمدزاده، بیژن جزنی، خسرو گل سرخی و محمد حنیف نژاد. به همین خاطر باید گفت این کشتارها پیش از آن که از مسائل فردی و روانی این یا آن «شاه جوان» سرچشمه گیرد، تبلور و تجسمی از یک مبارزه تاریخی - اجتماعی است که بین دو نیروی متضاد و متخاصم در جریان بوده و در طول زمان هم بارزتر و شاخص تر می شود. بدین دلیل، محققانی چون آدمیت که، در قدم اول، قتل قائم مقام را خالی از معنای این مبارزه تاریخی، سیاسی و اجتماعی می دانست، در مورد امیرکبیر به درک واقعیت و به بیان حقیقت نزدیکتر شده و او را چنین معرفی می کند: «امیرکبیر، اصلاحگر دولت ساز، نماینده جهش بزرگ اجتماع بود در دوره مهم تاریخی» (۲۵). که سخن او در این جا درست است و در کلیات باید آن را کاملاً تأیید کرد. دلیلش هم روشن است. زیرا، همان طور که خود او اشاره می کند، اگرچه «با برافتادن امیرکبیر، چرخ دستگاه اصلاح و ترقی از گردش باز ماند» و «کشور راه قهقهه را گرفت» (۲۶)، اما همان طور که تاریخ گواهی می دهد، این سیر قهقرایی در درازمدت ادامه نیافت. چرا که وقتی یک «جهش بزرگ اجتماعی» برآیندی از مبارزه «یک دوره مهم تاریخی» باشد، به عکس جهشهای کوچک یا بزرگ اجتماعی غیرتاریخی، با کشتن چهره ها، افراد و نمایندگان آن نمی شود در درازمدت آن را از جهیدن و جلورفتن باز داشت. به همان سان که با کشتن قائم مقام و امیرکبیر، به رغم دورانهای فترت کوتاه یا نسبتاً درازمدت، جنبش ترقیخواهانه، آزادی جویانه و استقلال گرایانه مردم ایران از جهیدن و جلورفتن باز نایستاد و بهمن وار، دوباره، به صورت سنگین تر و پربارتر و پرتلاطم تر در بستر تاریخی، اجتماعی و سیاسی خود سرازیر گردید.

دلایل قتل و شکست امیرکبیر

از دیدگاههای مختلف

با پذیرش امیرکبیر به عنوان «نماینده جهش بزرگ اجتماعی در یک دوره

مهم تاریخی»، اکنون این سؤال پیش می‌آید که دلایل قتل و شکست او، مشخصاً، چه بوده یا، دقیقتر، چه علل و عوامل مشخصی در آن قتل و شکست دخالت داشته است؟ این پرسش بسیار مهم به قلب همه مسائلی راه می‌برد که در جمع‌بندی این تجربه تاریخی باید به آن توجه داشت. در پاسخ به این پرسش، سه نوع نظر کلی داده شده یا کلاً می‌تواند وجود داشته باشد. نظر اول متعلق به آن دسته از افرادی است که عامل اصلی را در خود امیرکبیر، یا در «شرایط ذهنی» رهبری می‌بینند. نظر دوم متعلق به آن دسته از افرادی است که عامل اصلی را توطئه بیگانه می‌دانند. نظر سوم متعلق به دیدگاهی است که عامل اصلی را در «شرایط عینی» جامعه می‌جوید. بحث و بررسی گذرا و اشاره‌وار به این سه دیدگاه می‌تواند کلیدی باشد برای درک و فهم اولین شکست بزرگ و حتی کمرشکنی که بر جهش و جنبش ترقیخواهانه، آزادی‌جویانه و استقلال‌طلبانه مردم ایران وارد شد.

۱- «شرایط ذهنی» رهبری

این دیدگاه متعلق به افرادی است که همچون احسان طبری، باقر مومنی و فدایی شهید، بیژن جزنی، در برخورد با امیرکبیر بیشتر به جنبه‌های بینشی و اعتقادی او توجه و اشاره داشته‌اند و چنین به نظر می‌رسد که می‌خواهند دلایل شکست را عمدتاً بر عامل «ذهنی» و بر عنصر رهبری بار کنند تا بر «شرایط عینی» جامعه یا علل و عوامل دیگر. احسان طبری: امیرکبیر «به مبانی جامعه سنتی موجود و استبداد سلطنتی اعتقاد داشت و قصدش ایجاد هیچ گونه تحول بنیادی در این جامعه از جهت سیاسی یا اقتصادی نبود» (۲۷). باقر مومنی: امیرکبیر «طرفدار اصلاح به شیوه تحول از بالا بود» (۲۸). بیژن جزنی: امیرکبیر «عنصری از اشراف فتودالی بود» (۲۹).

در این که جهان‌بینی یا، دقیقتر، چارچوب نگرش سیاسی امیرکبیر در شکست او نقش چشمگیری داشت، نباید تردید کرد. زیرا او می‌خواست از درون حاکمیتی دست به اقدامات سریع و گسترده اصلاح‌گرانه‌یی بزند که هر کدام از آنها در وهله اول تیشیمی بود به ریشه همان حاکمیت. پس، طبیعی است اگر آن حاکمیت تیشه قهر و قدرتش را برداشته و به سرعت بر فرق خود او فرود آورد. در واقع، پیروزی یا به بن‌بست نرسیدن و شکست‌نیافتن امیرکبیر تنها از دو طریق ممکن بود که اولین آن را خودش و دومین را هم حاکمیت بر او بسته بود. در واقع اصلاحات او تنها در صورتی می‌توانست تداوم یابد و راه پیروزی بپیماید که یا او حاکمیت را با قهر و قدرت تغییر دهد یا حاکمیت، به صورتی خود خواسته، با اصلاحات و تغییرات او همراهی

کند و هماهنگ شود. او، به دلیل پایبندی به حاکمیت و وفاداری به «شاه جوان»، از انجام چنین کاری ابا داشت یا، بنا به روایت بعضی از اسناد تازه منتشرشده، -که می‌گویند امیرکبیر گفته است: «خیال کنسلیطوسیون داشتم» (۳۰)-، در کار خود یعنی در تغییر نظام سلطنت مطلقه به نظام مشروطه درنگ کرد، در حالی که حاکمیت، به دلیل پایبندی به منافع حیاتی خود و «شاه جوان» به دلیل وفاداری به منافع و مصالح طبقات و گرایشهایی که از داخل و خارج ایران در حاکمیت خود گره زده بود، نه از انجام چنین کاری ابا کرد و نه حتی در انجام آن درنگی جایز شمرد. با این همه، شکست او را نایستی به این خاطر دانست که او «عنصری از اشراف فتودالی» یا «طرفدار اصلاح به شیوه تحول از بالا» بود. به همین دلیل، در شرایط تاریخی دیگری که شرایط عینی جامعه فراهم شده باشد، نه تنها امیرکبیر بلکه حتی هر عنصر نالایق و زبونی از همین عناصر اشرافی قادر خواهد بود پیروزمندانه و از بالا دست به یک سلسله اصلاحات بنیادی و گسترده بزند، بدون این که او را از پای درآورند یا با مانع و رادع غیرقابل غلبه‌یی روبه‌رو شود. به همان‌سان که آریامهر در بهمن ۱۳۴۱، دست به چنین اصلاحات و تغییراتی زد، هر چند با انگیزش و در راستایی دقیقاً ضدامیرکبیر، ولی در بالا، نه با مخالفت کسی روبه‌رو گردید و نه، بدتر از آن، کسی قصد جان او را کرد.

۲- دست قدرت بیگانه

این دیدگاه متعلق به افرادی است که نه اهل تحلیل تأثیر تحولات تاریخی در ساختار جامعه‌اند، نه حاضرند در چارچوب نگرش سیاسی امیرکبیر کمترین عیب و ایرادی ببینند. از این‌رو، خیلی راحت و ساده، قتل و شکست او را عمدتاً محصول توطئه و دسیسه بیگانه می‌دانند. برای نمونه، محمود محمود، مورخ نامدار ایرانی، در برخورد با امیرکبیر و دلیل قتل و شکست او این گونه می‌نویسد: «مردی که مقدرات یک ملتی در کف با کفایت او گذاشته شده، خائنین داخلی با دسایس خارجی قصد جان او نمودند» (۳۱). در همین راستا، عباس اقبال، مورخ معروف دیگر هم در بررسی قتل و شکست امیرکبیر «از حمایت شدید انگلیس از میرزا آقاخان نوری»، رقیب و جانشین امیرکبیر، و «بندوبست ایشان» با مهد علیا و علیقلی میرزا، پیشکار او، صحبت می‌کند که سرانجام کار امیر را می‌سازند (۳۲). فریدون آدمیت، در امتداد همین گرایش، به صورتی مشخص، بر تعیین‌کننده‌بودن «قوت سیاست خارجی» تأکید می‌ورزد، تا آن جا که می‌گوید: «ملت ایران دشمن امیر نبود. فقط دربار با او سر دشمنی داشت و حتی دشمنی مهد علیا [ملکه مادر] و میرزا آقاخان هم

که هر دو سر سپرده اجانب بودند، به تنهایی نمی‌توانست منشأ یک مشیت قطعی علیه امیر گردد. زیرا قدرت و نفوذ وی ورای این چیزها بود. فقط قوه سیاست خارجی بود که وقتی به کفه مخالفین امیر افزوده شد، بر قدرت امیر چربید و توانست او را از پای بیفکند» (۳۴).

این که قوه سیاست یا دسیسه «دولت فحیمه» در قتل و شکست امیرکبیر هم، دقیقاً شبیه قتل و شکست قائم مقام، دخالت مستقیم داشته است، نباید تردید کرد. شاید تنها تفاوت در این بوده است که عامل اجرایی توطئه و قتل قائم مقام، سرجان کمپل بود و عامل اجرایی توطئه و قتل امیرکبیر سرهنگ شیل. با این همه، اذعان به چنین عامل و چنین دخالتی به معنی آن نیست که «فقط» قوه و قدرت سیاست خارجی را عامل عمده و تعیین کننده قتل و شکست امیرکبیر قلمداد کرد. زیرا با کمی دقت در پایگاه اجتماعی و نیروهای بالفعل (و حتی بالقوه) داخلی طرفدار امیرکبیر و نیروهای بالفعل و حاضر در صحنه داخلی که مخالف او بودند، حقیقت به گونه‌یی دیگر نمودار خواهد شد. چرا که پایگاه اقتصادی و اجتماعی طرفداران امیرکبیر، اعم از این که آن را «سرمایه‌داری»، «تمدن جدید»، «تجددخواهی» و یا هر چیز دیگر بنامیم، هنوز در مراحل ابتدایی رشد و انکشاف خود بود و در هیچ صحنه و عرصه و زمینه‌یی نمی‌توانست با مخالفان او مبارزه گسترده و مقابله جدی کند، هم چنان که نکرد. به همین خاطر، هیچ اثر و حرکتی از آن، در صحنه این کشمکش حیات و مرگ، چه قبل و چه بعد از مرگ امیرکبیر دیده نشد. و این همان واقعیتی است که خود آقای آدمیت هم، حداقل به صورتی غیرمستقیم، به اصل آن اعتراف دارد. او می‌گوید: «البته این موضوع غیرقابل انکار است که افکار تجددخواهی در ایران تازه ظهور کرده بود و مراحل اولیه خود را طی می‌کرد. و بالنتیجه طرفداران مکتب کهنه‌پرستی و ارتجاع زیاد بودند» (۳۳). بنابراین، در صورتی که آقای آدمیت می‌خواست یا می‌توانست شکست امیرکبیر را، به صورتی واقع‌بینانه، در ترکیب منطقی همین معادله‌یی تحلیل کند که خود به آن اشاره دارد، یقیناً «قدرت و نفوذ» مهر و محبت امیرکبیر بر دل او تا آن جا نمی‌بود که بگوید: «قدرت و نفوذ امیرکبیر را باید ورای این چیزها دانست». به سخن دیگر، با اذعان به «نوظهور بودن افکار تجددخواهی» و «زیاد بودن طرفداران مکتب کهنه‌پرستی و ارتجاع»، که بی‌شک آنها هم جزء «ملت ایران» بودند، نه تنها واقع‌بینانه نیست که قتل و شکست امیرکبیر را «ورای» این معادله روشن تصور کرد، بلکه به آن جا باید رسید که اعتراف کرد و گفت این ادعا که «ملت ایران دشمن امیر نبود» بیشتر یک تصویر آرزومندانه ذهنی است تا یک واقعیت قابل اثبات اجتماعی.

۳- «شرایط عینی» جامعه

وقتی عامل اصلی و اساسی قتل و شکست امیرکبیر، «شرایط ذهنی» رهبری و دست قوه و قدرت خارجی نباشد، طبعاً باید آن را در «شرایط عینی» جامعه‌یی جستجو کرد که از هر سو آن «عنصر اشرافی» یا آن «اصلاحگر دولت‌ساز» را در محاصره خود گرفته بود. اما به طور مشخص، دشمن اصلی امیرکبیر را باید آن طبقات و قشرهای ایرانی دانست که با اقدامات و اصلاحات او در راستای تغییر ساختار سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی جامعه، یعنی با ایجاد صنایع ملی و کارخانه‌های وطنی هم‌چون «ریسمان‌سازی» تهران، «بلورسازی» قم، «چلوآربافی»، «حریربافی»، «اسلحه‌سازی» اصفهان و تهران یا «استخراج معادن سدناصری» یا تأسیس نهادهایی چون «دارالفنون» و روزنامه «وقایع اتفاقیه» و کلاً با دگرگون شدن روابط و مناسبات کهن، منافع و مصالح اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی و حتی ایدئولوژیک آنها به خطر افتاده بود. بدین دلیل، دشمنان داخلی امیرکبیر هم دقیقاً همان سه دسته‌یی هستند که در توطئه قتل قائم مقام شرکت داشتند، این بار هم، همانند دفعه پیش، در یک نقطه وصل که همان «شاه جوان» باشد، همه با هم گره خورده و متحد و هماهنگ شده بودند. نیکی کدی، محقق معروف آمریکایی در زمینه تاریخ و مسائل سیاسی - اجتماعی ایران، این سه دسته دشمنان داخلی امیرکبیر و انگیزه دشمنی آنها را یک جا چنین معرفی می‌کند: «با اصلاحات امیرکبیر منافع بخشی از دربار، ملاکین و علما [از جمله و برجسته‌تر از همه، آیت‌الله حاج میرزا ابوالقاسم، امام جمعه تهران، برادرزاده پیرمحمد مهدی، امام جمعه سابق] به خطر افتاد». به همین خاطر، «به محض این که او [امیرکبیر] خطر باییه را از سرشان دور کرد»، «بیشتر آنها دست به کار شدند و خود را از شر او خلاص کردند» (۳۵). البته باز هم در پشت اتحاد «دربار»، «علما» و «ملاکین»، همان قدرت خارجی، یعنی دولت فحیمه انگلستان، حاضر بود و اینک در صدور کالا و گسترش «تجارت آزاد» خود در رابطه با ایران، منافع عظیم‌تری داشت. کروزون، سیاستمدار معروف انگلیسی، شمه‌یی از تجارت پرسود انگلیس در ایران را در این زمان چنین گزارش می‌کند: «هر گاه کشتیهای ما در خلیج فارس صحیح و سالم پهلو بگیرند، در اصفهان می‌توان به تجارت پرمفعتی امید داشت. ممکن است این منفعت از جزیره هرمز تا اصفهان، که هشت روز راه است، به ۵۰ تا ۱۰۰ درصد افزایش یابد» (۳۶). پس طبیعی بود که به خاطر تأمین و تضمین چنین منافع هنگفتی، اینک به صورت مستقیم‌تری در حمایت و نصب عمال خود دخالت کنند و عمال آنها هم به صورت آشکارتری مراتب بندگی و وابستگی خود را به نمایش بگذارند. به روایت

ناسخ‌التواریخ: «چون کار بدین جا پیوست [امیرکبیر به قتل رسید] صاحبان مناصب سفارتخانه انگلیس به میان ارگ سلطانی درآمدند و در خدمت مهد علیا... معروض داشتند که سالهاست دولت انگلیس و ایران با هم از در مودت و موالاتند و سود یکدیگر را از دست نمی‌گذارند. ما از قبل دولت خود ابلاغ این خبر می‌کنیم که هرگز رضا نخواهیم داد که کسی مانند وزیر لشکر [میرزا آقاخان نوری، کسی که به جای امیرکبیر صدراعظم شد] از این در دور باشد...» (۳۷). همه اینها به این خاطر بود که وزیر لشکر دیروز و صدراعظم امروز، در اظهار بندگی و وابستگی هیچ کار نکرده‌یی را باقی نگذاشته بود، از جمله «میرزا آقاخان با این که از مدتی قبل خود را به سفارت انگلیس بسته بود و تحت حمایت آن دولت می‌زیست، ولی [در موقع بازگشت به تهران از تبعید کاشان، بعد از قتل امیرکبیر] از دم دروازه به کاردار سفارت انگلیس ورود خود را اطلاع داد و اجازه دخول گرفت» (۳۸). هدف او هم از این کار آن قدر روشن بود که ناظران و شاهدان نزدیک به خودش، با سادگی و صراحت تمام، آن را بدین گونه بیان کرده‌اند: «پس چنان صواب شمرد که اول شارژدفر دولت انگلیس را دیدار کند و از آن جا به دربار شود، تا امر ابدانند که اگر با او به طریق مخاصمت سپرند دولت انگریز به خصمی ایشان جنبش خواهد کرد» (۳۹). به همین خاطر، بنا به گفته اسماعیل رائین، او بعداً برای این که خیال همه را راحت کند، تبعه «انگریز» می‌شود (۴۰).

اما آن چه در قتل امیرکبیر دوباره تکان‌دهنده و عبرت‌آموز است، اتهام اوست که باز هم، همانند قائم‌مقام، به «روسی‌بودن» متهم شده است. دشمنان او بهتر از هر کس به واهی‌بودن چنین اتهامی واقف بودند، ولی می‌بایست گفته می‌شد و با تمام امکانات هم درباره آن سخن‌پراکنی می‌کردند تا زمینه بی‌اعتبارکردن جنبش آزادی‌جویانه، آبادی‌خواهانه و استقلال‌طلبانه مردم ایران که در آن زمان در وجود امیرکبیر، متبلور و نمایندگی می‌شد، هر چه بیشتر فراهم آید و برای توطئه‌کردن و نهایتاً درهم شکستن آن، فضا و فرصت سیاسی-اجتماعی مناسب ساخته شود. اما امروز که در پیشگاه تاریخ، حقایق روشن شده است، مورخان و محققان ایرانی و غیرایرانی، با صراحت و با تأکید تمام، بر دهان ژانگوییان استعماری و مزدوران ایرانی آنها مشت می‌کوبند:

عباس اقبال: «سیاستی که امیر در وزارت خارجه و صدرا ت خود ظاهر ساخت به دوست و دشمن فهماند که محرک امیر در کارها فقط غیرت وطنی و ایران دوستی است و آن جا که پای منافع وطن او ایران در میان باشد، انگلیس و روس و عثمانی و فرانسه در چشم او یکسانند» (۴۱).

ایوانف: «میرزاتقی‌خان در میان دیگر رجال دولتی ایران قاطع‌ترین خصم

تشدید نفوذ انگلستان در ایران بود. او کوشید تا نگذارد ایران اسیر دولتهای بیگانه، و مقدم بر همه انگلستان، شود و مساعی خود را به کار برد تا استقلال واقعی را در امور داخلی و خارجی به ایران باز گرداند» (۴۲).

منابع:

- ۱ - فریدون آدمیت، مقالات تاریخی، تهران، انتشارات دماوند، چاپ سوم، ص ۱۱.
- ۲ - آدمیت، مقالات تاریخی، ص ۹.
- ۳ - همان، ص ۱۱.
- ۴ - ناسخ‌التواریخ، به نقل از یحیی آربین‌پور در از صبا تا نیما، انتشارات امیرکبیر، چاپ چهارم، پانویس ص ۶۵.
- ۵ - گزارش محرمانه سرجان کمپل، به نقل از آدمیت در مقالات تاریخی، ص ۲۱.
- ۶ - کمپل، اسناد وزارت امور خارجه، به نقل از مقالات تاریخی، ص ۲۲.
- ۷ - کمپل، همان، ص ۲۱ و ۲۲.
- ۸ - کمپل، همان، ص ۲۲.
- ۹ - اسناد وزارت امور خارجه انگلیس، خلاصه مذاکرات با قائم‌مقام، به نقل از مقالات تاریخی، ص ۲۲ و ۲۳.
- ۱۰ - صدرالتواریخ، به نقل از آدمیت در مقالات تاریخی، ص ۷۲.
- ۱۱ - ناسخ‌التواریخ، به نقل از از صبا تا نیما، پانویس ص ۶۴ و ۶۵.
- ۱۲ - کمپل، اسناد وزارت امور خارجه، به نقل از مقالات تاریخی، ص ۲۲.
- ۱۳ - قائم‌مقام، به نقل از مقالات تاریخی، ص ۲۲.
- ۱۴ - همان، ص ۲۳.
- ۱۵ - گزارش محرمانه کمپل، به نقل از مقالات تاریخی، ص ۱۴.
- ۱۶ - همان، ص ۱۴ و ۱۵.
- ۱۷ - همان، ص ۱۴.
- ۱۸ - قائم‌مقام، به نقل از آربین‌پور، در از صبا تا نیما، ص ۶۲.

شیشه‌ها و ستونها

کمال رفعت صفایی

نیستی که ببینی. تمام شیشه‌ها خرد شده‌اند. تمام شیشه‌ها خرد می‌شوند. این روزها همیشه فکر می‌کنم همین حالا است که حتی لیوان بلور در دستم بشکند. من صدای خرد شدن می‌شنوم. من صدای خرد شدن را نمی‌دانم اول می‌شنوم یا اول می‌بینم. فقط می‌دانم که خرد می‌شود. همه چیز خرد می‌شود و، بعد، با سرگیجه از پله‌ها پایین می‌روم. همیشه من دیرتر می‌رسم. در تاریکی پله‌ها با شمعهای روشن پله پله پایین می‌رویم. من مهرداد را بغل می‌کنم و با دست دیگر شمع را نگاه می‌دارم. مهناز زودتر از ما به زیرزمین می‌رسد. همه، با شمع در دست، آمده‌اند. در زیرزمین روبه‌روی هم می‌ایستیم. شمعها در برابر چهره بچه‌ها می‌سوزد. نمی‌دانم چند ساعت می‌گذرد که من می‌نشینم. خیل‌های دیگر هم می‌نشینند و منتظر می‌مانند. شمعها آرام آرام آب می‌شود. از چهار شب پیش، سه چهار شمع هم می‌گذارم توی جیب‌هایم. همین دیشب بود؛ هنوز شمع سومی را روشن نکرده بودیم که زدند. نمی‌دانم هیچ وقت صدایش را شنیده‌ای. یکدفعه انگار تمام شیشه‌های دنیا را زیر پرده گوشه‌های خرد کنند. قلب آدم بی‌آن که بلرزد به دوران می‌افتد. پوست چهره سرد می‌شود. زبان در دهان یخ می‌بندد. سرت را به این طرف و آن طرف نمی‌چرخانی، فقط محکم سر بچه‌ها را نگاه می‌داری و به روبه‌رو خیره می‌شوی. روبه‌روی تو دیگران ایستاده‌اند. آنها هم محکم بازوی بچه‌هاشان را می‌فشارند. آدم انگار دلش می‌خواهد چیزی را در دست بفشارد تا نیفتد. من با کف دست چشموهای مهرداد را می‌بندم تا خرد شدن شیشه‌ها را، که همیشه بالای سر ما خرد می‌شوند، نبیند. زن همسایه گوشه‌های کوچکترین بچه‌اش را محکم می‌فشارد. نمی‌دانم چرا، چون همیشه برای نشنیدن صدایش دیر است. آن قدر سریع می‌آید که ما صدای پایش را نمی‌شنویم. ما همیشه صدای خرد شدن و خرد کردنهایش را می‌شنویم. بعد یکی یکی برمی‌گردیم.

- ۱۹ - همان، ص ۷۴ و ۷۵.
- ۲۰ - همان، ص ۷۴.
- ۲۱ - گزارش محرمانه کمپل، به نقل از مقالات تاریخی، ص ۱۶.
- ۲۲ - همان، ص ۱۹.
- ۲۳ - همان، ص ۱۷ و ۱۸.
- ۲۴ - میرزا حسین‌خان سپهسالار، به نقل از فریدون آدمیت در اندیشه ترقی و حکومت قانون در عصر سپهسالار، ص ۴۰.
- ۲۵ - آدمیت، اندیشه ترقی، ص ۱۵.
- ۲۶ - همان، ص ۱۶.
- ۲۷ - احسان طبری، فروپاشی نظام سنتی، انتشارات حزب توده، ص ۷۶.
- ۲۸ - باقر مومنی، ایران در آستانه انقلاب مشروطیت، ص ۳۶.
- ۲۹ - بیژن جزنی، طرح جامعه‌شناسی و مبانی استراتژی جنبش انقلابی خلق ایران، جلد اول، ص ۹.
- ۳۰ - امیرکبیر، به نقل از یادداشت «بسیار مهم تاریخی میرزا یعقوب‌خان» در اندیشه ترقی... و نیز در مقالات تاریخی، ص ۱۰۱.
- ۳۱ - محمود محمود، به نقل از آدمیت در امیرکبیر و ایران، مقدمه.
- ۳۲ - عباس اقبال، میرزا تقی‌خان امیرکبیر، چاپ ۱۳۴۰، ص ۱۰۶.
- ۳۳ و ۳۴ - فریدون آدمیت، امیرکبیر و ایران، چاپ ۱۳۲۳، ص ۶۹.
- ۳۵ - نیکی کدی، ریشه‌های انقلاب (به زبان انگلیسی)، ص ۵۳.
- ۳۶ - کروزون به نقل از محمد سوداگر در نظام ارباب رعیتی در ایران، ص ۷۳۶. ۲۲۲ - ناسخ‌التواریخ، به نقل از اقبال، ص ۱۰۲.
- ۳۸ - عباس اقبال، میرزا تقی‌خان امیرکبیر، ص ۸۸.
- ۳۹ - ناسخ‌التواریخ به نقل از اقبال، ص ۳۵۹.
- ۴۰ - اسماعیل رائین، حقوق‌بگیران دولت انگلیس در ایران چاپ چهارم، ص ۲۴۸.
- ۴۱ - اقبال، میرزا تقی‌خان امیرکبیر، ص ۱۰۶ و ۱۰۷.
- ۴۲ - ایوانف، بررسی تاریخ ایران، ص ۱۷۳.

نمی‌دانم، هنوز نمی‌دانم همه می‌آیند یا نه، اما من که برمی‌گردم. وقتی که می‌رسم، شیشه‌ها خرد شده‌اند و ریخته‌اند روی قالی نخ‌نمای کف اتاق. اول خیره می‌شوم. مهرباد را بغل زده‌ام. تکه شمع سوخته را می‌اندازم. دلم نمی‌خواهد بچه‌ها خرد شده‌ها را ببینند، اما می‌بینند. چیزی نمی‌پرسند. می‌گویم همان‌جا دم در بایستند. خودم با کفش می‌روم وسط اتاق. لباسها از جارختی افتاده‌اند پایین. شیشه قاب عکس ترک خورده. همه چیز ترک خورده. من می‌نشینم روی خرده‌های شیشه و گریه می‌کنم. شیشه‌هایی هستند که خرد شده‌اند، اما هنوز پایین ریخته‌اند. چه بادی می‌وزد. چه سرمایی از میان تیزه‌های شیشه‌های شکسته رد می‌شود. آخرین روز اسفند ماه است و ما باز هم به زمستان می‌رسیم. گندمهایی که در بشقاب شیشه‌ای سبز کرده بودم، ترک می‌خورد. همه چیز خرد می‌شود. ما از میان اشیای خرد شده به بیرون پرتاب می‌شویم. تکه‌های گوشت صورت بچه‌ها به تیزی خرده‌های شیشه گیر می‌کند. من، در فاصله میان پرتاب شدن و افتادن، وقتی که برمی‌گردم و نگاه می‌کنم می‌بینم کاکل تمام بچه‌ها به دستگیره‌ها و تکه‌های شیشه گیر کرده است. و بعد می‌افتم. می‌افتم روی خرده‌های شیشه. آن وقت روی نمک و خرده‌های شیشه که غلت می‌زنم نه صدای شیون می‌شنوم، نه صدای آژیر آمبولانس. فقط صدای مرگ می‌شنوم. صدای مرگ را، که پله پله از پلکان قلبم بالا می‌آید، با شمع خاموش و استخوانهای کودکی در آغوشش. بعد یک لحظه بلند می‌شوم و نگاه می‌کنم. می‌بینم همه چیز از شیشه است و همه چیز خرد می‌شود. در روح من و در جهان. راستی ما زود می‌شکنیم یا سنگها بزرگ و سخت هستند. از تو سؤال می‌کنم که نیستی! نیستی که ببینی. تو مثل من، که اول در زیرزمین صدا را می‌شنوم و بعد خرده‌های شیشه را می‌بینم، نیستی که ببینی. با این همه شاید تو هم صدای نوع دیگری از خرد شدن را می‌شنوی. من آن قدر بچه نیستم که باور کنم فقط شیشه‌ها خرد می‌شوند. همه آن چیزهایی که می‌شود از پشتش بیرون را تماشا کرد خرد می‌شوند. همه آن چیزهایی که صبح تا صبح می‌توانیم، با بخار دهان هم که شده، شفافشان کنیم. تازه شیشه‌های شکسته را که مرور می‌کنیم می‌فهمیم که همیشه قبل از نازکترین چیزها، سخت‌ترین چیزها خرد شده است. مثلاً ستونها، دیوارها، سقفها. همیشه یک مشت خرده‌شیشه در خانه من نشان خانه ویران همسایه است. من همیشه در چند قطره خون برگونه کودکم چهره منلاشی هزاران کودک دیگر را تماشا می‌کنم. بگو چه چیزها خرد شدند و من از نزدیک ندیدم. بگو چه چیزها بی‌صدا خرد شدند. آیا همیشه «اکنون» را در سالهای آینده می‌فهمیم؟ من از اشیای شکسته نمی‌خواهم زیاد بدانم. آخر دوباره می‌شود در دریچه‌ها شیشه کار گذاشت. من که خودم بلدم. فقط کافی است شیشه پیدا کنم. خوب است آدمها باقی بمانند. خوب است آدمها نشکنند. راستی تا یادم نرفته: تو باقی مانده‌ای؟ هنوز باقی مانده‌ای؟ با ستونها، ایوانها و سقفهایت؟

خارپوستها و من و اناردون دونه

محمد علی اصفهانی

من؟

نه نمی‌شناسمش. شاید خودم هستم. شاید هم مخاطبم، که تصویر خودم در آینه است. شاید تصویر مخاطبم است در آینه که خودم تصویر او هستم. شاید خودم هستم و مخاطبم است و تصویر آینه و مردی که روی چهارپایه ایستاده است یا دیگر نایستاده است و شبی که زیر چهارپایه منتظر است و یا دیگر منتظر نیست.

شاید امکانهای مختلف وجود یک انسان، یعنی یک بشر، یعنی یک آدم است در آن واحد. و اصلاً شاید هم شما بید!

اناردون دونه؟

چرا. خوب می‌شناسمش. اناری است که دانه دانه‌اش کرده‌اند تا با خون ریخته‌اش دستهایشان را بشویند و دانه‌های زلالش را برای من باقی بگذارند. دوست سالهای دور من است. آن وقتها که تانژانت ایگرگ داشتیم؛ کنانژانت ایکس داشتیم؛ و خارپوستان داشتیم.

و خاریوستها؟

متاسفم. دوست ندارم به شما توهین کنم. فقط خاریوستها و خاریوست‌شده‌ها هستند که نمی‌دانند خاریوست یعنی چه. عادیها و عادی‌شده‌ها!

هیچ چیز تمام نشده است. مخصوصاً چیزهای تمام شده. هیچ مضارعی بدون ماضی وجود ندارد. دورترین ماضی را در نزدیک‌ترین مضارع، و نزدیک‌ترین مضارع را در دورترین ماضی باید جستجو کرد. ویافت.

در هر سطر این قصه به ابهامی برخوردید، به سطرهای قبلی رجوع کنید و منتظر سطرهای بعدی باشید؛ دورترین یا نزدیک‌ترین سطرهای قبلی؛ و نزدیک‌ترین یا دورترین سطرهای بعدی.

در دستور زبان، مضارع بدون حضور ماضی، معنی خودش را می‌رساند؛ اما در بی‌دستوری زبان نه! در خط زمان، حال، بدون گذشته، حاضر است؛ اما در حجم زمان نه!

چیز مهمی اتفاق نیفتاده است؛ پرتاب سنگی، حجم زمان را کمی متلاطم کرده است. فقط همین. نگران نباشید. آرامش خودتان را حفظ کنید!

همیشه همین طور است. باید یا میز کج باشد یا کاغذ یا خودم. تقصیر من نیست. نوشتن را این طور یاد گرفته‌ام. فقط کاش یک پارچ آب خنک روی میز می‌گذاشتی. من تشنه‌ام.

دسته‌ایم را بگیر. حس می‌کنم دارم توی زمین فرو می‌روم. در یک قطره آب بر سر سفره‌های زیرزمینی غرق خواهم شد، بی‌آن که آینه هنوز سرریز شده باشد. از بابت بادهای خیالم راحت است. بادهای همیشه از این جا می‌گذرند. شب و روز. اما آفتاب را نمی‌دانم. دیشب را که میان شماره‌های تند و بلند باران خوابیدم. صدای سنجها خشک است. خشک و کشدار و زنگ‌زده. باید تمام فصل را زیر

باران مانده باشند. این فصل، همه‌اش بارانی بود.

خیلی شده‌اند. می‌خواهی بروی، مواظب باش همه‌هایشان لای در گیر نکند. عصبانی خواهند شد. دنبال همه‌هایشان خواهند آمد. در را خواهند شکست. و مرا خواهند کشت. من می‌ترسم. نه از مردی که روی چهارپایه ایستاده است، از مردی که زیر چهارپایه ایستاده است و شکل شبی است که روی چهارپایه ایستاده است. من از شب تو می‌ترسم.

این جا همه همدیگر را می‌شناسند. فقط من و تو هستیم که همدیگر را نمی‌شناسیم. برای همین هم هست که چیزی ما را به هم پیوند می‌دهد. پاسخ پیدانشده‌بی که باید آن را در یکدیگر پیدا کنیم.

مواظب من باش. مرا خواهند کشت و تو تنها خواهی ماند. همه تو را خواهند شناخت و تو همه را خواهی شناخت. عادی خواهی شد. مثل «سلام، خسته نباشید»، مثل «حال شما چه‌طور است؟»، مثل اعداد روزهای هفته. مثل یک یکشنبه. مثل دو دوشنبه. مثل سه سه‌شنبه. مثل چهار چهارشنبه. مثل پنج پنجشنبه. مثل شش شش‌شنبه. مثل هفت هفت‌شنبه. مثل هشت یکشنبه. مثل خودت. مثل من. مثل همه اینها که حالا دیگر درست جلو در رسیده‌اند.

آخ، اگر می‌شد پرده پنجره را کنار بزنی بی‌آن که مردی که روی چهارپایه ایستاده است تو را ببیند. آخ اگر می‌شد!

تو به من احتیاج داری. می‌دانم. وگرنه مرا می‌کشتی. پرده پنجره را کنار می‌زدی تا مردی که روی چهارپایه ایستاده است مرا ببیند و مردی که زیر چهارپایه ایستاده است روی چهارپایه بیاید.

خودت این را گفتی. فصل پیش بود. جلو همین آینه. فراموش کرده‌ام که اول من خندیدم یا تو. اگر یادم بیاید که تو کجا ایستاده بودی و من کجا ایستاده بودم، به تو خواهم گفت که اول تو خندیدی یا من.

عصبانی شدی. خواستی آینه را بشکنی نتوانستی. خواستی اما نتوانستی. من دست‌هایم را نگاه نداشتم. من حتی نگفتم «نه». اما تو نتوانستی. دشنام دادی و گفتی: «این بار... این بار...»

ولی تو این کار را نخواهی کرد. نه؟ تو به من احتیاج داری.

وقتی آمد، برو. یکباره برو، نه به تدریج. بگذار آینه خالی بماند. خودش به من گفت که می‌آید. همین دیروز عصر. وقتی که داشتم روزنامه می‌خواندم. تو روزنامه نمی‌خوانی. برای چه روزنامه بخوانی؟ مگر فرقی دارد؟ همیشه این را می‌گویی. شاید حق با تو باشد. نمی‌دانم. اما من داشتم روزنامه

می‌خواندم. همین دیروز عصر.

چه قدر انتظار بد چیزی است! صدمه به تو گفتم کتابهای نصفه‌کاره خوانده مرا نبر به این و آن بده. بر نمی‌گردانند. آن قدر نگه می‌دارند که هر چه خوانده‌ام یادم برود. آن وقت شاید دلشان به رحم بیاید و برگردانند. بعد از آن که روی نصف صفحه‌هایش آبگوشت ریختند و زیر سطرهای نصف دیگرش را، یکی در میان، خط کشیدند.

اگر کتابها را نبرده بودی و به دیگران نداده بودی، حالا می‌نشستیم و با هم کتاب می‌خواندیم. یعنی من کتاب می‌خواندم و تو عصبانی می‌شدی و کتاب را از دست من می‌قاییدی. من دنبال تو می‌کردم. تو می‌دویدی. وسط بادهای به همدیگر می‌رسیدیم و من می‌گفتم: نگاه کن! بادهای همیشه از این جا می‌گذرند.

بیا من تو را از پنجره بیرون بپردازم. اگر سبک باشی بالا می‌روی و بادبادک می‌شوی. بادبادک دنباله‌دار. و اگر هم سنگین باشی پایین می‌افتی. بچه‌های محله تو را ورق ورق خواهند کرد و به خانه‌هایشان خواهند برد و خواهند گفت: «اعلامیه! اعلامیه!» مادرهایشان با کفگیر توی سرشان خواهند زد و خواهند گفت: «ببرید بپندازید دور، این درد و کوفتیها را!»

و تو خواهی خندید. و من به تو خواهم گفت: «نخند». و تو باز خواهی خندید. و من به آینه مشت خواهم زد. و تو دستهای مرا خواهی گرفت و زمان خواهد گذشت.

چه قدر انتظار بد چیزی است! بیا منتظر نباشیم. من یواشکی صورتم را خشک می‌کنم و راه می‌افتم. از هیچ چیز نمی‌ترسم. بازو به بازوی هم. پیش او خواهیم رفت. در خواهیم زد. در را باز خواهد کرد. و خواهیم گفت: «چون دیر کرده بودی خودمان آمدیم».

اما آن وقت، دیگر تو باید بروی. حاضر-غایب می‌کنند. یکی یک ترکه آلبالو توی دستهایشان است و یکی یک دفتر حضور و غیاب زیر بغلشان. مرده‌شورشان ببرد. خودشان را و مدرسه‌شان را.

فردا، یا حداکثر پس‌فردا، خودم با تو خواهم آمد و خواهم زد توی گوش معلمها و دفتريهای حضور و غیاب را خواهم قاپید و خواهم دوید. و تو راحت خواهی شد. به تقویم نگاه کن بین چند روز تا فردا، یا حداکثر پس‌فردا، باقی مانده است.

هر چه روغن مالیده بود خوب نشده بود. شب که داشتم برمی‌گشتم به من گفت. هی ورم کرده بود! هی ورم کرده بود! هی ورم کرده بود. و هر چه روغن

مالیده بود خوب نشده بود. معلوم نبود چه مرضی است هی ورم کرده بود. هی ورم کرده بود. هی ورم کرده بود. اما آخرش یک شب تا دم صبح تمام ورمها خوابیده بودند. خوب، مرگ حق است دیگر. آدم یک روز به دنیا می‌آید، یک روز هم می‌میرد. ولی بدجوری مرد. شب که داشتم می‌رفتم به من گفت.

دو سه قدم بیشتر نرفته بودم که صدایم کرد. خندید و داد زد: «دروغ گفتم. می‌خواستم سر به سرت بگذارم. ناراحت نشو» و تند صورتش را برگرداند که من نبینم.

من که گریه نکرده بودم. من فقط صورتم خیس شده بود.

صدای سنجها گم شده است. همه رفته‌اند. باید چهارپایه را از زیرپای مردی که روی چهارپایه ایستاده بود کشیده باشند؛ یک مدت مانده باشند و بعد رفته باشند.

من از مردی که زیر چهارپایه ایستاده است می‌ترسم. فرمان آتش خواهی داد. تو هنوز ساعت را با دفتريهای حضور و غیاب میزان می‌کنی. تو فرمان آتش خواهی داد.

برو در را باز کن. دیگر همه‌می نیست که لای در گیر کند و چهارپایه‌ی هم نیست تا مردی که روی چهارپایه ایستاده است روی آن ایستاده باشد. مردی که دیگر روی چهارپایه نایستاده است از آن بالا تو را صدا خواهد کرد و خواهد گفت: — لطفاً بیایید. من می‌خواهم برای شما خطابه‌ی بخوانم.

مردم دور شما جمع خواهند شد. سکه کفاره‌ی خواهند انداخت. یا دشنامی خواهند داد. یا اشکی خواهند ریخت. فرقی نمی‌کند.

مردم جمع خواهند شد و دور شما را خواهند گرفت و تو یکی از مردم خواهی شد. اما مواظب باش با آنها نروی. من تنها خواهم ماند. و دیگر وقتی که او بیاید کسی نیست که برود و بگذارد که آینه خالی بماند.

من این جا می‌نشینم، منتظر می‌مانم، تو یواشکی برو یک کم نعناتلخون بخر و برگرد. یک نصفه سنگ هم بگیر با یک سیر پنیر. نان و پنیر و نعناتلخون را خیلی دوست داشت. همیشه نزدیکیهای بهار که می‌شد از من می‌پرسید: «هنوز نعناتلخون نیامده؟»

نعناتلخون نداشتیم. تانژانت ایگرگ داشتیم. کتانژانت ایکس داشتیم. دی‌اتیل متیل هگزان داشتیم. کیو یک منهای کیو دو داشتیم که می‌شد ام‌سی در تی‌دو منهای تی‌یک شود. میوسن داشتیم. نیوسن داشتیم. خارپوسان داشتیم.

خارپوستان داشتیم. می‌دانی؟ خارپوستان داشتیم. خارپوستان!
به من چه خارپوستان مال کدام دوران بودند؟ به من چه آخر؟ می‌فهمی؟ به من چه!

پنجره را باز کن: تا بخواهی خارپوست. همه‌شان خارپوستند. خارپوست. خارپوستهای کت و شلوارپوش. خارپوستهای شلوار و کاپشن‌پوش. خارپوستهای بی‌حجاب. خارپوستهای باحجاب. خارپوستهای بدحجاب. خارپوستهای ریش‌تراشیده. خارپوستهای ریشدار: ریش گیوه‌یی، ریش‌تویی، ریش‌آخوندی، ریش‌رستمی، ریش سولژنیت‌سینی، ریش پرفسوری. خارپوستهای بی‌سبیل. خارپوستهای سبیلو: سبیل قیطانی، سبیل هیتلری، سبیل گورکی‌یی، سبیل شاه‌عباسی.

خارپوست. خارپوست. خارپوست. دنبال خارپوست می‌گردی؟ لازم نیست این‌ور و آن‌ور بروی. بیا. بیا من این‌جا تا بخواهی خارپوست نشانت می‌دهم. آن قدر خارپوست نشانت می‌دهم که خودت بگویی بس است.

اگر خیلی دلت خارپوست می‌خواهد همین الان برو دم در. زود باش. معطل نکن. ممکن است فکر کنی خیلی زرنگی و مواظب باشی که با آنها دست ندهی تا خارپوست نشوی. اما زرشک! آنها خودشان جلو خواهند آمد و با تو دست خواهند داد. اگر دستت را توی جیب شلوارت هم قایم کرده باشی می‌کشندش بیرون و می‌گویند: «حال شما چه طور است؟ از آشنایی با شما خیلی خوشوقتیم. هیچ غصه نخورید. همین حالا ترتیب کار را می‌دهیم».

و تا بخواهی به خودت بجنبی خارپوست شده‌ای. خارپوست. خارپوست. خارپوست! خارپوست می‌دانی یعنی چه؟

خارپوستان داشتیم و من گذاشته بودم رفته بودم سراغ او. و گفته بودم: «دستهای مرا بگیر. حس می‌کنم دارم توی زمین فرو می‌روم» و او گریه کرده بود. و من پشیمان شده بودم و برایش از کوه‌ها و دریاها حرف زده بودم. از ابرهای اولیه. از چین‌خوردگیهای زمین و پیدایش قاره‌ها. از سرخسها و جلبکها. از دایناسورها. و از دایناسور خزنده – پرنده‌یی که تخم می‌گذاشت و وزن هر تخمش نمی‌دانم چند ده یا چند صد کیلو بود. و آن چنان هیبتی داشت که، به قول معلممان، کسی تخم او را هم نمی‌توانست بخورد!

و او خندیده بود. و من گریه کرده بودم.

نخند. این‌طور نخند. من دلم می‌گیرد. من طاقت نمی‌آورم. چرا می‌خندی؟ وقتی که می‌خندی می‌فهمم غمگین‌تر از همیشه‌ای.

هر جا که می‌رفتم فقط یک نوار گذاشته بودند. نوارفروشیها. اسباب‌بازی‌فروشیها. وسایل خانه‌فروشیها. اسقاط فروشیها. لباس فروشیها. جگرک

فروشیها. ساندویچ فروشیها. عرق فروشیها. گوشت فروشیها. نان فروشیها. سبزی فروشیها. سیگار فروشیها. کوفت فروشیها. زهرمارفروشیها.

آی انار انار نار دون‌دونه

از فردای خود کسی چه می‌دونه

آی انار انار نار دون‌دونه!

خودش هم همین نوار را گذاشته بود. وقتی می‌رفت توی اتاق هم همین را می‌خواند. وقتی از اتاق می‌آمد بیرون هم همین را می‌خواند. دم پنجره، بیرون اتاق می‌ایستاد و «دایی» داد می‌کشید:

– همین یه خانومو داریم، بی‌کاره‌هاش برن.

و چپ چپ به همه نگاه می‌کرد.

هر جا می‌رفتم همین نوار را گذاشته بودند. هر جا فرار می‌کردم.

بیرون، بیرون بیرون هم، آخر سر، یک شیریه‌یی خمار، نواری را که نمی‌دانم از کجا بلند کرده بود و می‌خواست نصف قیمت به من بفروشدش از زیر کت نشانم داد و گفت: آقا! تازه‌ترین آهنگ روز: آی انار انار نار دون‌دونه!

گوش کن. صدای سنجها را می‌شنوی. دوباره دارند نزدیک می‌شوند. دوباره دارند جلو خانه می‌رسند. کارشان تمام شده است و دارند برمی‌گردند. کارشان تمام شده است. کارشان را کرده‌اند. خودش به من گفته بود که می‌آید. دیروز عصر که داشتم روزنامه می‌خواندم.

حتماً تا آخرش خندیده بود. نمی‌توانستم. طاقت خنده‌هایش را نداشتم. خوب، مرگ حق است دیگر. آدم یک روز به دنیا می‌آید، یک روز هم می‌میرد. خودش این را به من گفته بود. شب که داشتم برمی‌گشتم.

به درک که می‌آیند و حاضر – غایب می‌کنند. حاضرها غایبند. پس حتماً غایبها باید حاضر باشند. مردی که روی چهارپایه ایستاده بود به جای تو «حاضر» خواهد گفت.

تا دوباره نرسیده‌اند برو یک کم نعناتلخون بخر. یک نصفه نان سنگک هم بگیر با یک سیر پنیر. نان و پنیر و نعناتلخون را خیلی دوست داشت. همیشه نزدیکیهای بهار که می‌شد، از من می‌پرسید: «هنوز نعناتلخون نیامده؟»

فقط یادت باشد سر راحت وقتی به گودال رسیدی، سنگهای باقی‌مانده را بردار و بیاور. هر چند تا را که باقی‌مانده است. همه را توی جیبهایت بگذار و برایم بیاور. می‌خواهم تمام شیشه پنجره‌هایشان را بشکنم.

برو. یکباره برو. نه به تدریج. بگذار آینه، خالی بماند.

ساخته و پرداخته قرارداد بدآوازه سایکس - پیکو است.

جنبش آزادیبخش ملی فلسطین، در بنیاد، جنبشی وحدت‌گرایانه است؛ اما به خلق ما اجازه دهید اول کشور خود را داشته باشد، تا بعد در برنامه‌های وحدت‌طلبانه شما سهمی برای خود بجوید! هر کس از شما که بی‌کشور بود، بیاید ما را سنگسار کند!

— مشارکت توده‌های فلسطینی سال ۴۸ در این قیام چگونه بوده است؟

— ما پیوسته به وحدت خلقمان، به‌رغم گونه‌گونی مواضع جغرافیایی و سیاسی‌شان، باور داشته‌ایم. این طبیعی است که توده‌های ما، به نحوی پویا، سرزنده و سازنده، در مبارزه عادلانه‌ی شرکت کنند که هدفش پایان‌دادن به تراژدی خلقی است که بیش از ۴۰ سال است به آزمایش آوارگی و اشغالگری و برنامه‌های نسل‌کشی گذاشته شده است. ممکن نیست در مقابل سیاست مشیت آهنین و انکار بدیهی‌ترین حقوق ملی — حق تعیین سرنوشت — دست بسته بنشینیم. با حرکت از همین نقطه بود که نهادهای ما فراخوان دادند و نمایندگان‌شان در شهر «شفا عمرو» گرد هم آمدند و پیشنهاد شهرداری الناصره را، که توسط رئیس آن، توفیق زیاد، مطرح شد، به اتفاق‌آرا تصویب کردند. پیشنهاد عبارت بود از برگزاری اعتصاب عمومی و نكوهش سیاست سرکوبگرانه اشغالگران؛ و ما، به حکم این که جزء زنده‌یی از خلق خود و «شهروندان» اسرائیل هستیم، فشارهایی را که بتوانیم، برای تغییر سیاست اسرائیل از یکسو و ارتقای مبارزه خلقمان از سوی دیگر، اعمال می‌کنیم.

سواى اعتصاب عمومی، یک ردیف تظاهرات، تحصنها و اعتصابهای جزئی هم صورت گرفت. برای یاری‌رساندن به برادران محاصره‌شده‌مان در داخل اردوگاهها، کمیته‌های امداد تشکیل شد. در تمامی سطوح محلی و جهانی، در زمینه‌های خبری و تشکیلاتی فعال شدیم. ما مبارزه را با تمامی توش و توانمان و تا احقاق حق و محو باطل، ادامه خواهیم داد.

ما، به دنبال شرکت فعال در نبرد خلقمان، در معرض تعرضی جنون‌آسا از سوی محافل رسمی صهیونیستی قرار گرفتیم. باز ما را به سرنوشتی مانند سرنوشتمان در سال فاجعه [منظور، سال تقسیم فلسطین و آواره‌شدن مردم آن است] تهدید کردند؛ باز طرحهای نژادپرستانه ستم و سرکوب دامن زده شد. اما همه اینها، نمی‌تواند احساسات و اراده ما را مهار کند و ما با تمام نیرو، تا برآمدن حتمی خورشید در میهن حتمی خود، به مبارزه ادامه خواهیم داد!

— آینده قیام و راههای تداوم آن را چگونه می‌بینید؟

— این قیام به مثابه ضربه «ناک‌داون» به سیاست اشغالگرانه و توهّمات طراحان آن است. حال دیگر برای دوست و دشمن، برای دور و نزدیک، روشن شده که

سنگ‌اتمی چندپیکانه

آن چه در زیر می‌خوانید، متن مصاحبه هفته‌نامه اليوم السابع با سمیح القاسم، شاعر فلسطینی، درباره قیام اخیر فلسطینیها در سرزمینهای اشغالی است. این مصاحبه در شماره اول فوریه هفته‌نامه نامبرده چاپ شده است.

— قیام را، به طور کلی، چگونه ارزیابی می‌کنید؟

— قیام جدید خلق ما — که نه نخستین است و نه واپسین —، سنگ‌اتمی چند پیکانه‌یی است که رها شد تا خاموشی را که در گندابها را به لرزه درآورد و موازنه بازی سیاسی در کشورمان، در منطقه و شاید در کل جهان را به هم بریزد. برای اثبات این مدعا به اعتراف شیمون‌پرز بسنده می‌کنیم که گفته است تمامی برداشته‌هایشان پیرامون مسأله فلسطین به افلاس رسیده است.

ما در این قیام، هم هدف را و هم وسیله را در آن واحد می‌بینیم. هدف، در اوچگیری روند مبارزه مردمی و کامل‌شدنش با برنامه سیاسی، تبلور می‌باید. ما این تعرض شکوهمند مردمی را وسیله‌یی می‌دانیم برای شتاب‌بخشیدن به آهنگ فعالیت در کشورهای عرب و جهان، در جهت تبدیل رؤیای فلسطینی به واقعیتی قابل لمس، براساس شناسایی حق تعیین سرنوشت و برپایی کشور مستقل فلسطین که پایتختش قدس و رهبرش سازمان آزادیبخش فلسطین باشد. به همین مناسبت مایلیم به کسانی هشدار دهیم که خانه فلسطینی ما را، که در چشم‌انداز قرار دارد، به بهانه حفظ وحدت سنگسار می‌کنند؛ حال آن که خانه‌های کشوری خودشان از شیشه استعمار و

— شعر، نقش شناخته‌شده‌یی در جنبش آزادیبخش خلق ما داشته است و، به عقیده من، در این روزها فعل و انفعال مهمی میان شعر و قیام در حال انجام شدن است. در نمونه‌های اندکی که تاکنون درباره قیام منتشر شده، بازگشتی نو و قابل توجیه به ریتمها و فضاهاى شعر فلسطینی بعد از شکست ژوئن ۱۹۶۷ دیده می‌شود، با همه ویژگیهایش، یعنی بُرندگی و غنا و خوش‌بینی تاریخی. به هر حال، هنوز زود است که این موضوع شکافته شود، چون ریتم سنگاندازی به شدت در حال تداخل با ریتم چکامه‌هاست؛ ولی این را بگذار برای پژوهشگران و نقدپردازان!

صبح آزادی فلسطین نزدیک است. ما یقین داریم هنگامی که باند حاکم اسرائیلی مدعی شد که این قیام گذرا و تنها حرکتی محدود است که از سرخوردگی و ناامیدی سرچشمه می‌گیرد، در واقع سرخوردگی و ناامیدی خودش را بر سر قیام پاشید. اما تداوم قیام، به چند عامل سیاسی و اقتصادی بستگی دارد که پرداختن به جزئیات آنها در این مقوله نمی‌گنجد.

— بعضیها قیام را جنبشی دینی یا خودجوش تصویر می‌کنند؛ عده‌یی نیز سعی در جداسازی خلق از سازمان یا داخل از خارج دارند. شما که در داخل هستید، این ادعاها را چگونه می‌بینید؟

— بسیار دردناک است، ولی باید گفت که در تلاش مذبوحانه برای کاستن از شأن قیام و مخدوش کردن چهره و آلوده‌ساختن جوهر آن، هماهنگی حقیرانه‌یی میان رسانه‌های همگانی رسمی اسرائیل و پاره‌یی از دستگاههای تبلیغاتی عربی به وجود آمده است.

ما به همه سرزنش‌کنندگان و توطئه‌گران می‌گوییم که این قیام، قیام تمام خلق است، با همه گروهها و جریانهای سیاسی و فکری و دینیش؛ و بر این باوریم که خلق ما حول آرمانها و حول رهبریش، هیچ‌گاه این چنین که امروز هست، یگانه و یکدل نبوده است.

صداهاى مارگونه‌یی را شنیدیم که ادعا می‌کردند قیام، آلترناتیو سازمان آزادیبخش است، یا این که ربطی به سازمان ندارد، یا این که زمینه‌ساز یک رهبری جدید در داخل است... این یاوه‌گوییها، که جز خلاف واقع و ضدحقیقت نامی ندارد، محصول کابوسها و رؤیاهایی است که با سنگ فلسطینی در مشت نوجوانی که به ظن قوی در شب اشغال فلسطین به دنیا آمده، درهم شکسته است. خوش‌خیالها گمان می‌بردند که نوجوان، مستعد فراموش کردن بر اثر مرور زمان است، حال آن که، می‌بینید، همین نوجوان محاسباتشان را به کلی درهم ریخته و منطق را بازیچه پاهای خود کرده است، هر چند کوشیده بودند که او را به راه‌رفتن با سر وادار کنند!

به عقیده ما این تلاش برای واژگونه جلوه‌دادن حقایق می‌تواند همه میهن‌پرستان عرب را، برای مقابله با دروغپردازی و جلادادن حقیقت، بسیج کند. اجازه دهید یکایک روشنفکران عرب را، در هر کشور و هر موضعی که هستند، مخاطب قرار دهم و از آنان بخواهم که سهم خود را در نبرد عادلانه و مقدس خلق ما — خلق خودشان — ادا کنند؛ نبردی که هم‌چنان باید مسأله نخست اعراب تا روز پیروزی، پیروزی عدالت و آزادی و صلح و پیشرفت و تمدن، باشد.

— آیا شعر نقشی در این قیام داشته است؟

گزارش

نقد

نظر

یادداشت

مفهوم ارقام در سیستم خمینی

نصرالله اسماعیلزاده

اگرچه رقم خیلی بزرگ بود، اما محاسبه مورد نظر ساده بود: یک تقسیم معمولی، اول سعی کردم با یک محاسبه سرانگشتی، به کم و کیف رقم بپردازم. برای آن که در برآورد دست بالا را گرفته باشم، متوسط حقوق کارکنان وزارتخانه را، با تقریب اضافی، ۵۰،۰۰۰ ریال در نظر گرفتم، ۶ رقم آخر عدد اعلام شده رژیم را نیز، برای سهولت محاسبه، صفر کردم. بعد آن را بر متوسط حقوق تقسیم و در ضریب لازم، ضرب کردم. نتیجه یک عدد ۸ رقمی شد. عدد آن قدر بزرگ بود که یک لحظه یکه خوردم و با خودم گفتم نکند ذهن من اشتباه کرده باشد.

لابد می‌پرسید عدد چه بود و اصل محاسبه مربوط به چه؟ اما اول اجازه

بدهید که با ماشین حساب هم کنترل کنم. با استفاده از ماشین حساب هم، نتیجه، با یک تفاوت ناچیز، با همان برآورد سرانگشتی یکی است. برای اطمینان، از ماشین حساب مجهزتری هم استفاده کردم، اما نتیجه همان بود که بود: رقمی غیرقابل تصور: رقمی که نه فقط از رقم کل کارمندان دولت بزرگتر بود، بلکه از کل جمعیت کشور (یعنی همه ایرانیان و افغانه و غیر آنها که اخیراً سرشماری شده‌اند) نیز بیشتر بود. داشتم به روش محاسبه خودم شک می‌کردم که برای خاطر جمعی، و برای آن که خودم را از محاسبات گیج‌کننده رها کنم، رفتم سراغ کامپیوتر اصلی و فرضهای صورت مسأله و عوامل مؤثر و مقایسه‌ی آن را به شرح زیر برای کامپیوتر نوشتم: متوسط حقوق ماهانه کارمندان وزارت بازرگانی ۵۰ هزار ریال است. معمولاً اگر دولت زورش بچربد، یک‌سایم حقوق هر یک از کارمندان را در ماه، تحت عنوان کمک به جبهه‌ها، کش می‌رود. مجموع پولی که

رژیم در تاریخ ۶۳/۳/۸ اعلام کرده که توانسته است از یک وزارتخانه کش برود، مبلغ ۵۱ میلیارد و ۷۳۱ میلیون و ۲۳۱ هزار ریال است. حالا، پیدا کنید تعداد کارکنان وزارتخانه را، در صورتی که رژیم موفق شده است فقط جیب «گروهی» از کارکنان را بزند.

یک مرتبه دیگر اطلاعات داده شده را کنترل کردم، دیدم همه چیز درست است. دکمه بررسی و محاسبه را زدم و چشم را دوختم به صفحه کامپیوتر. همین‌طور سطور ارقام و اعداد بود که از پایین به بالا رد می‌شد و کامپیوتر در پی جواب مسأله می‌گشت، اما آن را پیدا نمی‌کرد. ماشین به آن عظمت درهم ریخته بود. از بس چشم‌هایم را دنبال ارقام متحرک چرخانده و سرم را این طرف و آن طرف برده بودم، چشم‌هایم گشاد شده بودند و سرگیجه گرفته بودم. سرانجام، پس از آن که کامپیوتر کلیه احتمالات را بررسی کرد، روی صفحه چند علامت سؤال ظاهر شد، همراه با شکک و دهن‌کجی آدمک صفحه کامپیوتر - که هی بالا و پایین می‌پرید - و می‌پرسید: منظور از «گروهی» از کارمندان چیست؟ چند درصد کارمندان را تشکیل می‌دهد؟ و بلافاصله به دنبال آن، سؤال کرد: کشور فرضی چند میلیارد نفر جمعیت دارد؟ با خودم گفتم: ای بابا، این کامپیوتر هم که قاطی کرده! برایش نوشتم: من بی‌تقصیرم، می‌توانی «گروهی» را که سرکیسه شده‌اند، با

ضریب بسیار بالای اضافی، ۵۰ درصد کل کارمندان وزارتخانه در نظر بگیری. بعد، برای محکم‌کاری، اضافه کردم: چون کشور مورد نظر تا تاریخ اعلام خبر، ۴۴ ماه در حال جنگ بوده و رژیم هر وقت زورش رسیده است یک روز از حقوق ماهانه کارمندان را کش رفته است، عدد ۴۴ را هم در محاسبات دخالت بده!

دوباره آدمک کامپیوتر ظاهر شد. اول چهره درهم کشید و سپس لبخند تمسخرآمیزی تحویل داد و گفت: آخر در صورت مسأله که همین‌طور اورت عدد و رقم وارد نمی‌کنند! برایش نوشتم: من فقط خواستم کلیه اطلاعاتم را در اختیار بگذارم، شاید بتوان از آنها، به عنوان کاتالیزور، برای رسیدن به پاسخ استفاده کرد. کامپیوتر همه ظرفیت و بایگانیهای دیسک و نوار مغناطیسیش را به کار گرفت. چراغهایش مرتب روشن و خاموش می‌شد. نمی‌دانم چند دقیقه یا چند ساعت گذشت که بالاخره جواب داد: در جهان، یک وزارت بازرگانی با این وسعت نه در گذشته وجود داشت و نه در حال حاضر وجود دارد. دیگر دستم خالی بود، فقط یک نکته باقی مانده بود که آن را هم برای کامپیوتر نوشتم: با توجه به قرابت فکری که، از جهات مختلف، بین رژیم مورد نظر با رژیم هیتلری وجود دارد، فاکتور تبلیغات گوبلزی را هم دخالت بده، چون در این طایفه، به خاطر تفهیم «مار»، که برای نوشتن آن یک سانتی‌متر مربع مساحت کافی است،

گاهی یک صفحه به ابعاد یک متر در یک متر را نقاشی می‌کنند.

کامپیوتر با گرفتن این اطلاعات دوباره به جنب و جوش افتاد؛ از حافظه‌اش تمام نمونه‌های گوبلزی را بیرون کشید و با نمونه موجود مقایسه کرد، اما سرانجام آدمک، در حالی که سرش را در میان دو دست گرفته بود و ارقام و اعداد مثل مار غاشیه معرکه‌گیرها به دورش پیچیده بودند، روی صفحه ظاهر شد و روی صفحه نوشت: یک چنین وزارت بازرگانی در سیستم گوبلزی هم وجود ندارد. خلاصه کامپیوتر جوش آورده و از دست من خسته شده بود. دیگر برای قبول اطلاعات و بررسی ارقام نجومی بی‌پایه، حال و حوصله نداشت و مدار ورودیش را بلوکه کرده بود. دیدم هوا پس است و پس از سالها رفاقت، روابطم دارد با کامپیوتر به هم می‌خورد. فکر کردم بهتر است برای جلوگیری از تیره‌تر شدن روابط عین مطلب را برایش بنویسم تا، با توجه به اطلاعات دیگری که در اختیارش گذاشته‌ام، محاسبه را شروع کند و از این رهگذر، شاید موفق بشود سیستم محاسبه و ضریب دروغ‌گویی ایادی خمینی را هم در بیاورد. بی‌درنگ به نقل از روزنامه کیهان خمینی، مورخ ۶۳/۳/۸، نوشتم: «همگام با پشتیبانی بی‌شائبه مردم از رزمندگان و مدافعان اسلام و مهاجرین جنگ تحمیلی، توسط گروهی از پرسنل وزارت بازرگانی و سازمانهای تابعه مبلغ ۵۱ میلیارد و ۷۳۱ میلیون و

۲۳۱ هزار ریال به حساب شماره ۲۲۲ نخست‌وزیری واریز شد».

کامپیوتر دوباره محاسباتش را شروع کرد. ارقام به تدریج روی صفحه ظاهر می‌شد. قبل از همه، تعداد واقعی کارمندان و حقوق‌بگیران رژیم در سال ۶۲: وزارت دارایی ۸۹,۲۵۹ نفر، صدا و سیمای خمینی ۹,۶۷۷ نفر، نخست‌وزیری ۲۷,۶۲۱ نفر، وزارت مسکن و شهرسازی ۳,۵۲۱ نفر، ... وزارت دفاع (به غیر از نیروهای نظامی) ۲۷,۲۳۳ نفر، وزارت بازرگانی، ۱۱,۹۴۴ نفر، کل مستخدمین دولت مشمول و غیرمشمول قانون استخدام کشوری (به غیر از نیروهای نظامی و انتظامی) ۱,۲۱۶,۸۹۰ نفر. پس از اعلام ارقام واقعی کارمندان، کامپیوتر، اعداد زیر را که محاسبه و کشف کرده بود، به ترتیب روی صفحه آورد: تعداد کاذب کارمندان وزارت بازرگانی براساس رقم اعلام شده اخاذی توسط رژیم، بزرگتر از ۶۲,۰۷۷,۵۷۶ نفر، ضریب همراه‌کنندگی (از معیارهای خود رژیم) ۴۴، ضریب دروغ‌گویی ۱۱۸، ابهام‌آفرینی بیشتر از ۲۰۰ درصد (ضریب ۲)، ضریب دجالگری (یا ضریب مغایرت عدد) در این مسأله، بزرگتر است از $10394 = (118 \times 44 \times 2)$. تعداد کارمندان وزارتخانه، بر مبنای رقم اعلام‌شده، برابر است با ۱,۴۱۰,۸۵۱ نفر!

آدمک کامپیوتر ظاهر شد و به خودش و به کامپیوتر، به خاطر موفقیت

در این بررسی و محاسبه و کشف ضرایب ضروری برای سیستم‌سازی محاسبات مربوط به خمینی، تبریک گفت و سر آخر نوشت که برای محاسبات بعدی، باید ظرفیت دستگاه به دو برابر افزایش یابد. دیگر کلید کار را به دست آورده بودم. کافی بود عین مطالب رژیم را به دستگاه بدهم تا ارقام واقعی و مغایرت‌هایش را بیاورد روی صفحه. با خودم گفتم تا تنور داغ است باید نان را چسباند. نمونه‌هایی از ارقام «سیستم خمینی» را از بایگانی در آوردم، و شروع کردم به تغذیه کامپیوتر: نمونه اول: کیهان در تاریخ ۶۳/۱۰/۹، از قول استاندار خمینی در گیلان، نوشته است که مردم استان در سه ماهه اول سال ۶۳، مبلغ ۱/۵ میلیارد تومان (۱۵ میلیارد ریال) به جبهه‌های جنگ کمک کرده‌اند. معلوم کنید ۱ - مبلغ واقعی پولی که رژیم در این مدت از مردم گرفته، چقدر است؟ ۲ - ضریب دجالگری یا مغایرت کلی در این مورد چه عددی است؟

کلید شروع کار را زدم. کامپیوتر همه اطلاعات بایگانی شده را مورد بررسی قرار داد و پس از مدت کوتاهی نوشت: متوسط مبلغ ماهانه وجه نقدی که رژیم در مدت ۴۸ ماه از مردم گیلان گرفته، برابر است با ۲,۸۳۱,۰۰۰ ریال. ضریب دجالگری یا ضریب مغایرت کلی عبارت است از $1766 = 2831 \times 10^3 \div 5 \times 10^9$

نمونه دوم: به نقل از عباس رحیمی، نماینده مجلس خمینی از

دشتستان بوشهر، در اطلاعات ۶۳/۱۱/۳ آمده است: «کمکهای آنان [اهالی دشتستان] به جبهه، از پول پس‌انداز تا حقوق پیرمرد روستایی مشمول طرح رجایی و ... در حدی است که زبان از گفتن و قلم از نوشتن عاجز است. تاکنون بیش از ۴۰ میلیارد ریال کمک نقدی و دهها کامیون کمکهای غیرنقدی و مقدار قابل توجهی طلا و جواهرآلات به رزمندگان هدیه کرده‌اند که کمتر در رسانه‌های گروهی منعکس شده است و همه این کمکها در حالی صورت گرفته که خودشان در فقر می‌سوزند و محرومیت و فقر، که از آثار شوم حکومت شاهان و جنایت خوانین زالوصفت می‌باشد، هنوز بیداد می‌کند. ... وضع بسیاری از روستاییان از نظر بهداشت و آب آشامیدنی، راه و مسائل دیگر، رقت‌بار است و هنوز بسیاری از روستاییان ما از آب ذخیره‌شده باران که دارای کرم است، شرب می‌کنند و از این لحاظ بسیار در مضیقه هستند». معلوم کنید ۱ - مبلغ واقعی «گوش‌بری» و اجحافی را که به مردم فقرزده دشتستان شده است و ۲ -

ضرایب دروغ‌گویی و دجالگری را. علامه خطاردهنده حرارتی کامپیوتر ناگهان، به نحوی غیرمنتظره، به کار افتادند. چراغهای مربوط به افزایش درجه حرارت، مرتب چشمک می‌زدند و صدای آژیر اتاق را روی سرش گذاشته بود. کامپیوتر از زورگویی رژیم به مردم فقرزده و تفتیده و تکیده این

منطقه، که در «شرایط جوی طاقت‌فرسا، از آب آشامیدنی سالم هم محروم هستند»، داغ کرده بود. گویی شاخکهای تشخیص حرارت و رطوبتش، شرایط جوی منطقه را به قسمتهای مرکزی و مغز کامپیوتر منتقل کرده بودند. ناچار سیستم تهویه اضطراری را روشن کردم. قدری از جوش و جلای کامپیوتر کاسته شد. اما این دفعه نتایج را زود گزارش نکرد. راستش، مسأله پیچیده بود: یک معادله با چند مجهول بود که می‌بایست به کمک معادلات کمکی آن را حل کرد. پایان کار با صدای زنگ مخصوص اعلام شد و ارقام، بدین شرح، بر روی صفحه نقش بستند:

* در سال ۵۵ جمعیت منطقه ۱۰۸,۲۷۵ نفر و در دوره مطالعه حدود ۱۵۰ هزار نفر بوده است.

* بر اساس ارقام اعلام شده در روزنامه‌های کیهان و اطلاعات، در مدت ۴۸ ماه رژیم مجموعاً مبلغ ۵۹,۷۸۳ ریال در استان بوشهر اخاذی نموده است که حدود یک‌سوم آن مربوط به صنایع دریایی بوشهر بوده و، براساس جمعیت دشتستان، مبلغ ۱۲,۱۲۰ ریال آن مربوط به مردم آن منطقه می‌شود.

* بر اساس ارقام منتشره شده در مورد دشتستان، رژیم توانسته است در مدت ۴۸ ماه (در ۲۴ ماه از این ۴۸ ماه هیچ وجهی اخذ نشده است) مبلغ ۵,۵۹۸ ریال اخاذی کند که با تعمیم آن به ۵۲ ماه، به رقم ۱۲,۱۲۹ ریال می‌رسیم.

سه برابر جمعیت شهر اصفهان و حومه در سال ۶۱ را! حالا که به شیوه محاسبه آشنا شده‌اید، محاسبه ضرایب دروغگویی و دجالگری و دیگر ضرایب به عهده خودتان واگذار می‌شود.

در پایان، با توجه به انواع نمونه‌های مطرح شده، ارقامی را که از سرچشمه دجالگری، یعنی خود خمینی، آب می‌خورد و بر تازه‌ترین فتوای جنگ‌طلبانه او متکی است، به نقل از رادیورژیم به بررسی می‌گذاریم.

* ۱۴ آبان ۶۶: «انجام مانور عظیم ۱۰ لشکر از نیروهای بسیجی در منطقه گهنوج، به منظور آمادگی برای رویارویی با تجاوزات آمریکا».

* ۳۰ آبان ۶۶: «وزیر آموزش و پرورش اعلام کرد دانش‌آموزان و پرسنل این وزارتخانه با کلیه امکانات و تشکیلات ستادی و اجرایی آماده‌اند تا در اختیار جبهه‌های جنگ قرار گیرند». (یادآوری: تعداد دانش‌آموزان ۱۰/۵ میلیون نفر و تعداد کارکنان آموزش و پرورش حدود ۵۵۰ هزار نفر هستند).

* اول آذر ۶۶: «بیش از ۳۰ لشکر از نیروهای داوطلب مردمی از ... گرگان و گنبد عصر دیروز با شرکت در مانور عظیم ... توان رزمی خود را به نمایش گذاردند ... در ورزشگاه تختی گنبد ... هاشمی رفسنجانی، در این اجتماع ۱۰۰ هزار نفری، اعلام کرد ...». (ارقام کمکی: جمعیت گرگان و گنبد به ترتیب

* تعداد کارکنان آموزشی وزارت آموزش و پرورش در کل کشور در سال تحصیلی ۵۹-۶۰، برای کلیه مراحل تحصیلی و رشته‌های مختلف، ۳۷۳,۳۰۶ نفر.

* جمع کارکنان آموزشی استان اصفهان در همان سال تحصیلی ۲۹,۱۷۳ نفر.

* در سال ۶۲، رقم کل کارکنان آموزش و پرورش ۵۳۴,۹۶۲ نفر؛ بنابراین مجموع کارکنان آموزش و پرورش استان اصفهان، ۴۱,۷۹۵ نفر. * با در نظر گرفتن نسبت کارکنان فرهنگی در شهر و روستای استان، تعداد دانش‌آموزان رشته‌های مختلف و جمعیت شهر اصفهان و حومه، تعداد کارکنان آموزش و پرورش مناطق و نواحی اصفهان در دوره مورد نظر ۱۷,۵۵۴ نفر.

* متوسط حقوق ماهانه کارکنان آموزش و پرورش، با تقریب اضافی، ۵۰,۰۰۰ ریال.

* حداکثر مبلغ اخاذی از هر نفر در دوره مورد نظر ۱۰,۰۰۰ ریال (معادل شش روز حقوق او). بنابراین بیشترین مبلغی که از کل کارکنان در آن مدت می‌توانسته‌اند اخاذی نمایند، به ۱۷۵ میلیون و ۵۴۰ هزار ریال بالغ می‌شده است. برای گردآوری ۳۴ میلیارد ریال (مبلغ مورد ادعای رژیم)، می‌بایست ۳ میلیون و چهارصد هزار نفر کارمند اداری و آموزشی را در آموزش و پرورش شهر اصفهان زیر پوشش داشت، یعنی حدود

* اخاذی سرانه از مردم دشتستان در مدت ۵۲ ماه حدود ۸۷ ریال بوده است.

* برای آن که رژیم توانسته باشد مبلغ ۴۰ میلیارد ریال اخاذی کرده باشد، می‌بایست جمعیت دشتستان بیش از ۴۵۹ میلیون نفر بوده باشد؛ فقط ۴۵۹ میلیون نفر!

چرا سرتان گیج می‌رود و مغزتان سوت می‌کشد؟ نه! نباید این طور باشد. نمونه‌های قبلی را برای آماده‌سازی ذهن شما آورده بودم تا با مشاهده این ارقام به این روز نیفتید ... خوب، حالا اگر حالتان سر جا آمده و چشمتان سیاهی نمی‌رود، با توجه به ارقامی که کامپیوتر بیرون داده است، ضرایب دروغگویی، گمراه‌کنندگی، «سببیت»، ابهام‌آفرینی و دجالگری سیستم خمینی را در این مورد به دست آورید.

نمونه سوم: در کیهان ۶۱/۹/۲ آمده است: «بنا به گفته مدیرکل آموزش و پرورش اصفهان، در نیمه اول سال ۶۱ کارکنان مناطق و نواحی آموزش و پرورش اصفهان ۳۴ میلیارد ریال به جبهه‌ها کمک کرده‌اند». تعیین کنید تعداد فرهنگیان شهر اصفهان را.

اگرچه در این مسأله فقط یک رقم از کامپیوتر خواسته شده است، اما در برنامه کامپیوتر، محاسبات مربوط به تعیین ضرایب مختلف سیستم خمینی پیش‌بینی شده و به طور اتوماتیک انجام می‌شود. حاصل، این است:

حدود ۱۲۵ و ۸۵ هزار نفر، نسبت زنان ۵۰ درصد، کودکان ۶۶ درصد).

* ۴ آذر ۶۶: «مانور عظیم سپاهیان حضرت محمد با شرکت ۲۵ لشکر سازماندهی شده، با شکوهی وصفناپذیر امروز در یاسوج برگزار شد». (جمعیت شهر کمتر از ۱۰ هزار نفر می باشد).

* ۵ آذر ۶۶: «سپاه پاسداران انقلاب اسلامی اعلام کرد همزمان با برگزاری مانور... در سراسر کشور بیش از ۲۰۰ هزار تن از بسیجیان کرج... آمادگی خود را... به نمایش گذاشتند».

* ۵ آذر نوبت دوم گزارش رادیو: «... بیش از ۳۰۰ هزار تن از نیروهای بسیجی شهرستان کرج در قالب یک هزار گردان (در مردآباد کرج) ... بر ادامه نبرد تا پیروزی نهایی تأکید کردند».

* ۶ آذر ۶۶: فرمانده کل سپاه پاسداران گفت: «... این پیروزیها بر دشمن ما را در یک موقعیت خاص و برتر سیاسی - نظامی قرار داد که مسأله ذخیره سازی نیروها را پیش آورد که در این زمینه تاکنون بیش از ۳ میلیون تن اعلام آمادگی کردند که در جنگ شرکت کنند و احتمال می دهیم تا پایان امسال تا ۶ میلیون نفر برای این کار اعلام آمادگی کنند...».

* ۱۶ آبان ۶۶: محسن رضایی فرمانده سپاه: «جمهوری اسلامی ایران به سلاحهایی دست پیدا کرده که جزء سلاحهای کاملاً سری دنیا است و کار کبی سازی و مونتاز برخی از این سلاحها

تحلیل مدتها برایم معقول بود، سالها به آن دلخوش بودم و آن را تبلیغ هم می کردم. متأسفانه این تحلیل هم با افتتاح ساندویچ فروشی بابی ساندز بی اعتبار شد و چنگک علامت سؤال مجدداً در مغزم گیر کرد و گیر کرد، تا در دیار فرنگ، در میدان عمل، جواب آن را دریافتم.

قضیه بدین قرار است که وقتی، پس از انقلاب بهمن ۵۷ و حوادث بعدی، عدهایی به حق یا ناحق جلای وطن کردند، مخلص هم که آنتنهایم از بادسج فرودگاه قلعه مرغی تیزتر کار می کند، با یک گذرنامه پاک و تمیز و از طریق فرودگاه مهرآباد، به پاریس آمدم. در پاریس پس از چند روز گشت و گذار، خیلی زود خودم را با «محیط» تطبیق دادم. البته نه با فرانسویها و زبان و طرز زندگی شان، بلکه با جماعتی از هموطنان که از استعداد و درایت کافی بهره دارند و زودتر از این جانب بوی طعمه شامشان را متأثر می سازد. آنها در مدت کوتاهی موفق شده بودند ضمن حفظ گذرنامه های ایرانی خود کارت پناهندگی دریافت دارند و بعضیهاشان موفق به اخذ کارت سبز آمریکا هم شده اند. پناهنده سیاسی هستند، ولی به ایران هم می روند. دفاتر حق العمل کاریشان به اسامی مختلف برای رژیم خرید می کنند، حتی مشکلات جنگی خمینی را در خرید اسلحه رفع می کنند. در واقع هم از توپره می خورند، هم از آخور. بین اروپا و آمریکا هم بیلاق و

خشک شویی مصدق

۱. ایمان

لابد شما هم در ولایت خودمان تابلوهایی از قبیل مرغ فروشی ابوعلی سینا، خوابار فروشی ابوریحان، قصایی ملاصدرا، آرایشگاه پاستور، چلوکبابی خیام و... دیده اید. در عهد جمهوری اسلامی، ساندویچ فروشی بابی ساندز هم افتتاح شد! رابطه این مشاغل و نامهای انتخاب شده، ذهن مخلص را گاه به خود مشغول می داشت که جوابی برای آن پیدا کنم، آخر بین مرحوم بابی ساندز، که در راه هدفش آگاهانه قریب دو ماه گرسنگی کشید و از نخوردن مرد، با ساندویچ، یا پزشک و فیلسوف معروفی مثل بوعلی سینا با مرغ فروشی، و... چه رابطه ای می تواند وجود داشته باشد؟ پاسخهایی از قبیل این که لابد خواسته اند نام این بزرگان در تاریخ بماند، یا صاحبان این مشاغل نسیشان به بزرگان نامبرده می رسید، جنگی به دل نمی زد. از شما چه پنهان از عدهایی از اهل علم هم استفتا شد که جوابهای قانع کننده ای ندادند، فقط یکی از آنها - که به دلایل امنیتی نامش را ذکر نمی کنیم - گفت: احوط آن است بلکه یقین است که این کار زیر سر انگلیسیهاست که خواسته اند تمام سرمایه های مادی و معنوی ما را به یغما ببرند و بزرگان ما را تحقیر کنند. این

قشلاق می‌کنند. در فرانسه با وکلای متعدد آشنا هستند و پیستونهای لازم را در ادارات مختلف دارند. باری، با چنین جماعتی خود را تطبیق دادم. جالب این که آنها هم وقتی استشمام کردند پول و پله‌بی دارم، به مطابقه پرداختند و در بزنگاه‌ها، بدون درخواست به نجاتم می‌آمدند. به برکت وجود این عزیزان هم گذرنامه را حفظ کردم و هم به سرعت کارت پناهندگی و کارت اقامت فرانسه را گرفتم.

پس از این مرحله می‌بایست به فکر سوداگری می‌افتادم تا با جمع کردن شرایط، احترام خود را، بدان گونه که شایسته تجار محترم است، حفظ کنم و به فرنگیها هم نشان دهم که در کسب لقمه حلال مونتاژی از کمپرادورهای رژیم شاه و بازاربهای رژیم شیخ هستم. ضمن بررسی و مطالعه مشاغل مختلف، چند کار را برگزیدم که یکی از آنها ایجاد خشک‌شویی بود. بررسیهای بازاریابی نشان می‌داد این کار در منطقه‌ی مفیدتر است که هموطنان از همان قماش - که از مزایاشان سخن رفت - ساکن باشند. قرعه به نام محله شانزدهم پاریس درآمد و خشک‌شویی افتتاح گردید. حال به فکر تبلیغ بودم که چگونه این ذو حیاتین را شکار کنم. ابتدا به فکر رسید تمثال اعلیحضرت فقید را زیب مغازه سازم و خود را سلطنت‌طلب قلمداد کنم. با یکی از همین پیشکسوتان اندیشه‌ام را در میان گذاردم. او مرا ورنه انداز کرد. نگاهش آن

چنان بود که گویی به کشف سفیه عالیقدر در پاریس نائل گشته است. گفت این کار را نکن، زیرا آن که مرحوم شده است امیدی در دل این جماعت به وجود نمی‌آورد. گفتم خوب، عکس رضا پهلوی را که زنده است نصب کنم. جواب داد ابداً، که سلطنت‌طلبان دندانهای او را شمرده‌اند و یقین کرده‌اند که شانسی ندارد. گفتم چطور است تظاهر به دینداری کنم و شعارهایی از قبیل «هذا من فضل ربي»، یا شعری مثل «در حقیقت مالک اصلی خداست» انتخاب کنم؟ زیرا دیده‌ام در بعضی محلات پاریس، یهودیان، با نصب شعارهای مذهبی اسلامی یا آیاتی از قرآن در مغازه خود، جماعتی مشتری عرب به تور زده‌اند. گفت این کار را نکن که طبقه مربوطه اعتقادی به رب و خدا ندارد. اگر ته‌مانده‌ی هم از این بابت در بساط بود، آن چنان آبی بود که خمینی آن را زایل کرد. پرسیدم پس چاره چیست؟

ماه اسفند بود. دستم را گرفت و مرا با خود به خیابان شانزده‌لیزه، جلو یک کیوسک روزنامه‌فروشی برد و گفت نگاه کن! دیدم عجب بازار شامی است؛ همه‌گونه نشریه فارسی زبان با سلیقه‌های مختلف، از راست‌ترین تا چپ‌ترین، از سلطنت‌طلبان، ملی‌گرایان، استحال‌چیان، حزب توده، گروههای چپ و... در آن مغازه وجود دارد. گفت نگاه کن، این نشریات سخنگویان جریانهای مختلفی هستند که در خارج کشور، به عنوان مخالفان رژیم خمینی، به

قدرها هم خنگ نیستی! مصدقی بوده‌ای یا نه، کار ندارم، ولی از امروز مصدقی باش؛ عکس او را زیب مغازه‌ات کن تا نتیجه‌اش را ببینی.

پیش‌بینی او درست از کار درآمد. مغازه رونق گرفت و مشتریان ایرانی زیاد شدند. نه تنها لباسهای گران قیمت مثل پالتو پوست و لباسهایی که مارکهای معروف دنیا را داشتند، می‌آوردند، بلکه برای خشک‌شویی شورت و زیرپوش هم مراجعه می‌کردند. هنگام مراجعه به مغازه، به تصویر مصدق ادای احترام می‌کردند و بعدها علاوه بر پرداخت دستمزد، مصدقی‌بودن خود را هم با دادن انعام اثبات می‌کردند. شش ماهی از این جریان نگذشته بود که ناچار شدم خشک‌شویی را به محل بزرگتری، در همان حوالی، انتقال دهم و ماشینها را مفصل‌تر کنم. حال دیگر راه را خود می‌پیمودم و احتیاج به مشورت نداشتم. نه تنها عکس مصدق بزرگتر شد، بلکه خود مغازه هم به «خشک‌شویی مصدق» تغییر نام داد. انقلابی شده بود از همه جای پاریس مشتری می‌آمد، از شهرستانهای فرانسه به‌خصوص از نیس و نانسی هم مشتری می‌آمد، کم‌کم نام خشک‌شویی مصدق از مرزهای فرانسه گذشت و وارد دفتر کسانی شد که به فرانسه نمی‌آیند مگر برای خرید از مزونهای نظیر کریستیان دیور، شارل ژوردان، شانل، کاشارل و... این قماش از هموطنان برای قمیز در کردن تنها این را کم داشتند که مصدقی‌بودنشان را

جویدن یکدیگر مشغولند. ولی دقت کن که تمام آنها، در عین حال، خود را میراث‌خوار مصدق می‌دانند. نه تنها بختیار، آخرین نخست‌وزیر شاه و هم پیمان امینی، بلکه نشریات وابسته به باند امینی، عاقد قرارداد نفت با کنسرسیوم پس از کودتای ۲۸ مرداد، و نه تنها ملی‌گرایان و استحال‌چیان - که جای خود دارند - بلکه نشریات حزب توده هم دم از طرفداری مصدق می‌زنند. یک لحظه فرمایش حضرت امام در روز کارگر یادم آمد، که گفته بود همه کارگرند، من هم کارگرم، رسول خدا هم کارگر بود، آقای اشراقی هم کارگر است، خداوند عالم هم کارگره، آقای رفسنجانی هم کارگره! دیدم این جا هم همه مصدقیند؛ امینی مصدقیه، بختیار مصدقیه، رضا پهلوی مصدقیه، حزب توده مصدقیه، کرمیت روزولت مصدقیه، خداوند عالم هم مصدقیه. همه آن نشریات به مناسبت اسفندماه، مطالبی در مورد مصدق نوشته بودند. حتی در نشریات رژیم هم بدین مناسبت قلم‌فرسایی شده بود. یک لحظه فکر کردم نکند ماجرای مصدق به شکل دیگری بوده و آن چه را به چشم خودم دیده‌ام، خطا بوده است. انگار که هیچ‌کس علیه او کودتا نکرد، خود او داوطلبانه از نخست‌وزیری به زندان رفت و بعد هم رهسپار احمدآباد شد و... پرسیدم نکند با نشان دادن اینها منظورت این است که عکس مصدق را در خشک‌شویی نصب کنم؟ فاتحانه خندید و گفت معلوم می‌شود آن

به رخ دیگران بکشند و خشکشویی مصدق چنین فرصتی به آنها می‌داد. البته یادشان هم بود که هنگام مراجعه به خشکشویی مصدق، جلو ویتترین و زیر تابلو مغازه عکس یادگاری بگیرند.

کار آن قدر بالا گرفت که روزی از سندیکای خشکشوییهای فرانسه چند نفری آمدند و در مورد راز موفقیت خشکشویی مصدق سؤالی‌هایی کردند. هر چه توضیح می‌دادم که وفاداری قاطبه ایرانیان، از سلطنت‌طلب و استحاله‌چی و توده‌یی و... به مصدق موجب این رونق شده است و این از معجزات گذشت زمان در جامعه ماست که هر کس و ناکسی را قادر می‌سازد تا گذشته خود را ماله بکشد و طیب و طاهر گردد، برای آنها جا نمی‌افتاد. بالاخره یکی از آنها که کاسب‌تر بود، گفت ولی ملت فرانسه هیچ‌گاه حاضر نیست از نام سمبل‌های ملی خود سواستفاده کند. مثلاً ژنرال دوگل برای ما یکی از این سمبل‌هاست. او بود که مقاومت فرانسه را به ثمر رساند و همو بود که فرانسه نوین را بنیان گذاشت. با این همه هیچ فرانسوی به خود اجازه نمی‌دهد به نام او دکان باز کند. گفتم راست می‌گویید، به خصوص گلیست‌هایی مثل آقایان شیراک و پاسکوا عملاً فرمایشات شما را ثابت کرده‌اند و احتیاج به توضیح ندارد. ما ایرانیان گذشته سوء خود را ماله می‌کشیم، ولی شما اصلاً احتیاج به ماله کشیدن ندارید و همیشه طیب و طاهر هستید. با گسترش فعالیت‌های خشکشویی

مصدق به فکر افتادم که شعبات دیگری در سایر کشورها دایر کنم. مطالعات بازاری نشان داد که بازار وسیع‌تری از پاریس، در لوس‌آنجلس وجود دارد، چرا که هموطنان عزیزی که هم از توبره می‌خورند و هم از آخور و فرصت‌ها را از دست نمی‌دهند، در آن جا فراوانند. ولی انکشف که به علت همین ویژگی، آنها خود پیش‌تازند و تحت نام‌های ستارخان، مصدق یا فاطمی، تاکنون مغازه‌هایی باز کرده‌اند و اخیراً هم کسی اقدام به افتتاح کله‌پزی شریعتی کرده است. کله‌پزی شریعتی مرا به فکر انداخت و دو سؤال عمده برای من ایجاد کرد، اول این که چرا نه طباحی که کله‌پزی؟ دوم این که هنوز از شهادت شریعتی زمان کافی نگذشته که فرصت ماله‌کشیدن و میراث خواری شدن برای دشمنانش باشد. برای دریافت جواب باز سراغ دوست راهنما رفتم و حل معما را از او خواستم. در مورد سؤال اول با تمسخر گفت: مرد حساسی طباحی را که من و تو هم می‌توانیم بکنیم؛ این کله‌پزی است که کار هر کس نیست و استاد می‌خواهد. اما در مورد سؤال دوم معلوم می‌شود که به علم تکامل وارد نیستی. پرسیدم این قضیه چه ربطی به تکامل دارد؟ توضیح داد که یکی از قوانین تکامل، شتاب‌دار بودن آن است. مثلاً در گذشته اگر برای ماله‌کشیدن ۳۰ سال وقت لازم بود، حالا ده سال هم زیادی است. وانگهی حالا، طبق کشفیات جدید، در تبدیل انواع، اصل جهش سایر عوامل

تکامل را پشت سر گذاشته است و تغییرات آن به آن است. مثلاً تو امشب چیزی هستی، فردا در اثر جهش چیز دیگری خواهی بود و پس فردا چیز دیگر. در فکر توضیح خواستن بودم که او مثل ماشین شروع به مثل‌زدن کرد و گفت: مثلاً امروز پناهنده سیاسی هستی، فردا حق‌العمل کار رژیم خمینی؛ امشب ایدئولوگ حزب توده‌ای، فردا حجت‌الاسلام طبری؛ امروز وحید گرجی تروریست هستی، فردا گرجی معصوم؛ امروز جاسوس فرانسه هستی، فردا بی‌گناه؛ امروز انقلاب ضدامپریالیستی کرده‌ای، فردا سرت از توبره اسرائیل و آفریقای جنوبی و کاخ سفید درمی‌آید؛ امروز به شورای ملی مقاومت التزام داده‌ای، فردا با خمینی مذاکره می‌کنی؛ امروز رسولی شکنجه‌گر هستی، فردا مدافع حقوق بشر می‌شوی... مثال‌های او مثل پتک به مغزم فرود می‌آمد. کاملاً گیج شده بودم که تکانی به من داد و گفت تازه کجای کاری؟ که این جهش‌های تکاملی قابل برگشت هم هستند! حاج و واج او را نگاه می‌کردم. گفتم مگر جزء

قوانین تکامل، یکطرفه بودن آن نیست؟ گفت بی‌سواد دیالکتیک تکامل، جهش را دوطرفه کرده است، یعنی فردا ممکن است همه چیز بر عکس شود. امشب می‌خواهی و فردا می‌بینی که احمد خمینی با رضایپهلوی، رفسنجانی با مکه‌فارلن، خامنه‌ای با آموزگار و آخوند ریشه‌ری با مقام امنیتی مشغول مصافحه‌اند و با هم شرکت واحد دموکراتیک-ضداستعماری تشکیل داده‌اند. بدین ترتیب قاطبه هموطنان مصدقی روزی ضدمصدق خواهند شد. از این حرف او یکه خوردم و نگران خشکشویی مصدق شدم که نکند بعدها شعبان بی‌مخ باز ضدمصدق شود و سراغ ما بیاید. گفتم ترا به خدا بگو این واقعه کی اتفاق می‌افتد؟ گفت من تخصص در پیشگویی ندارم، در این مورد از «پرزیدنت» سؤال کن. گفتم پس من از حالا تابلو خشکشویی ضدمصدق را تدارک ببینم؟ گفت فکر بدی نیست، ولی اگر می‌خواهی خیالت برای همیشه راحت باشد، بنویس: خشکشویی بوقلمون.

گفتگو بایک

عرب متوهم

یوسف جوان

هنوز چند دقیقه از ورودم به جلسه نگذشته بود که متوجه میز نشریات عربی و انگلیسی شدم. وقتی به آن جا رسیدم یک دانشجوی عرب داشت نشریه‌یی را در پشت میز ورق می‌زد. در این موقع یک عرب دیگر، که سخنران جلسه و از گردانندگان آن بود، از کنار میز رد شد و به آن دانشجو سلام کرد. او هم سرش را بالا آورد اما جواب سلام را نداد و قیافه‌اش را درهم کشید. همان‌طور که در نخ آن دو بودم یکی از نشریات را، که عکسی از جنگ ایران و عراق داشت، پیش کشیدم. چشمش که به عکس روزنامه افتاد قیافه‌اش از هم باز شد و پرسید: ایرانی هستی؟ جوابش را دادم و فهمیدم که خودش لبنانی است. از آشنایی قبلیم با چند لبنانی و فلسطینی حرف زدم. او نظرم را در مورد جنگ ایران و عراق پرسید. گفتم این جنگ نه میهن‌پرستانه است و نه دفاع از کیش و آیین. تنها حاصل آن کشتار وحشیانه کوچک و بزرگ و برباد دادن منابع اقتصادی و ثروتهای طبیعی دو ملت همسایه است و هدفش هم برپانگداشتن نظام سرکوبگر خمینی. صحبت‌مان ادامه پیدا کرد. گفت «من به حکومت آیت‌الله علاقه‌مندم و این علاقه، بین من و باقی دوستان و

هموطنانم اختلاف شدیدی انداخته (اشاره کرد به گوشه سالن و آن سخنرانی که چند لحظه قبل از کنارمان رد شده بود)، اما نه من می‌توانم آنها را قانع کنم و نه آنها مرا». بعد با لحنی که گویی دارد از یک فداکاری بزرگ حرف می‌زند، اضافه کردم «من عربم ولی با عراقیها مخالفم!».

— من هم ایرانی هستم و به وطنم عشق فراوانی دارم، ولی در عین حال به عراقیها خصومت نمی‌ورزم. و حتی به خاطر همان عطفی که به میهن و هموطنانم دارم، تا آن جا که بتوانم به عراقیها در راه صلح کمک می‌کنم. پس تا این جا یک مساوی هستیم!

— برای یک ایرانی خیلی ساده‌تر است از قومیت خودش بگذارد، ولی برای عربها ساده نیست.

— درست است که ناسیونالیسم عربی ریشه‌دار و عمیق است و در سی و چهار سال اخیر هم بیشتر تقویت شده، ولی ناسیونالیسم ایرانی را هم دست کم نباید گرفت. صورتهای انحرافی و افراطی این ناسیونالیسم را هم کم نداشته‌ایم. هنوز هم شوینیستهایی داریم که یک پایشان به سلطنت بند است و یک پای دیگرشان به فاشیسم. اتفاقاً خیلی از آنها، برای مخدوش کردن مرزها، این جنگ را «ناسیونالیستی» می‌نامند و عراق را متجاوز می‌گویند که «دشمن ایران» است قلمداد می‌کنند و در عمل با خمینی همصدا هستند.

— بسیار خوب، قومیت‌گرایی ایرانی ریشه‌دار و قوی است! ولی منکر ناسیونالیسم نیرومند عربها نمی‌توانید بشوید.

— من هم منکرش نیستم. اتفاقاً یکی از مسائلی که ادامه جنگ ایران و عراق را خطرناک می‌کند، خطرناک‌تر از آن چه بتوانی تصورش را بکنی، همین موضوع است. هم ناسیونالیسم ایرانی و هم قومیت‌گرایی عربی ریشه‌های طولانی در تاریخ دارند و هر کدام به خاطر شرایط خاص تاریخی-اجتماعی، طی قرون تقویت شده‌اند و مذهب هم شالوده قومیت هر جامعه را محکم‌تر و یکپارچه‌تر کرده، به طوری که مردم کشورهای مختلف عربی خود را به همدیگر بسیار نزدیک می‌بینند. در دهه ۱۹۵۰، حتی زمینه اتحاد برخی کشورهای عربی تحت نام «جمهوری متحده عربی» هم به وجود آمد. ناسیونالیسم عربها، با وحدت مداوم مذهب و نژاد، نیرومند شده و ناسیونالیسم ایرانی در طول تاریخ، هر بار که یک دوره کوتاه دافعه نژادی یا مذهبی را از سر گذرانده، دوباره در جاذبه و کشش این دو حل شده و با پیوند مجدد قومیت و مذهب به یک وحدت قوی‌تر رسیده. از آن طرف بخشهایی از توده‌های عرب اعتقاد دارند که شیعه یک فرقه ساختگی ایرانی است. قومیت هر طرف را وقتی در مذهب خاص خودش ضرب کنی، ضریب خطرناکی به دست می‌آید. ادامه این جنگ روزبه‌روز

خاورمیانه را بیشتر تجزیه می‌کند. برنده نهایی این کشمکش هم اسرائیل است. با حرارت جواب داد: ولی اگر امام خمینی پیروز شود، جنگ تمام می‌شود و خطری هم بعد از آن وجود ندارد!

— اتفاقاً اشتباه شما همین جاست. اولاً خمینی به تداوم و استمرار جنگ برای ادامه حکومت احتیاج دارد و به خاطر همین است که سر راه صلح سنگهای بزرگ می‌اندازد. ثانیاً خمینی شانس پیروزی قاطع را از دست داده و این جنگ فرسایشی برنده قطعی ندارد. از آن گذشته اگر هم پیروز می‌شد، تازه اول کینه‌کشی و خونخواهی و دست‌اندازی به کشورهای دیگر عربی بود. اگر این زخم، این تضاد «عرب و عجم»، حل نشود و به صورت مزمن و ادواری در بیاید، می‌دانی تا چند نسل از ما و بازماندگان ما را می‌تواند به خاک و خون بکشد؟

— برای من مسأله‌یی به اسم عرب و عجم وجود ندارد.

— بله، برای من و شما ملت‌گرایی کاذب مطرح نیست. به احتمال زیاد به این هم اهمیت نمی‌دهی که شیعیان به حالت خبردار نماز بخوانند و سُنیه‌ها دست به سینه. ولی میلیونها نفر از توده مردم از هر دو طرف، که هم قومیت و غرور ملی در آنها شدید است و هم باورهای مذهبی خاص خود را دارند، طور دیگری به این مسائل نگاه می‌کنند. خودشان هم شاید ندانند، ولی هر کدام از آنها وارث تاریخ و فرهنگ سرزمین

مادری خویش است.

— برای همه عربها این جور نیست. همه روی این مسائل حساسیت ندارند؛ نمونه‌اش خود من.

— حرف شما درست. ولی حالا فرض کنیم تنور این جنگ شعله‌ور بماند و آتش کینه و خونخواهی باز هم زبانه بکشد و از کنترل خارج شود. در آن صورت سمپاتی گروه محدودی از شما و ما با طرف مقابل، بالاخره مقهور آن تضاد اصلی می‌شود. حداکثر کاری که می‌توانیم بکنیم این است که شکاف کوچکی در صفوف خودمان درست کنیم؛ مثل اختلاف شما با دوستان بر سر همین موضوع. ولی در بلندمدت این جنگ تمام ما را در خودش خاکستر خواهد کرد.

— مشکل آدمهایی مثل شما این است که نمی‌خواهید انقلاب ایران صادر شود. دلتان می‌خواهد وضع خاورمیانه به همین صورت باقی بماند و تغییر نکند. خاورمیانه یک حالت انفجاری پیدا کرده و جبهه‌بندیها روشن شده. از اسرائیل که بگذریم، نه فقط سیاستمداران، بلکه مردم خاورمیانه هم دو دسته شده‌اند و هر دسته با یکی از طرفین جنگ همدردی نشان می‌دهند. ایران علاوه بر وسعت خاک و جمعیت زیاد و التهاب سیاسی و فکری مردمش، به خاطر وضع ژئوپولیتیک خاص خود خیلی روی آینده خاورمیانه اثر گذاشته و می‌گذارد. دولتهای استعماری از ایران می‌ترسند و به خاطر همین به دست و پا افتاده‌اند.

— اولاً انقلاب صادرشدنی نیست.

اگر دولتی مثل دولت ایران باعث سقوط دولت عراق شود، در واقع کودتا کرده است. کودتا هم صدها بار در همه جای دنیا اتفاق افتاده و چیز جدیدی نیست. انقلاب آن تحول بنیادینی است که در بستری از آمادگیهای عینی و ذهنی به وجود بیاید و توده‌های مردم به صورت پوینده و دینامیک در آن شرکت کنند و خالق آن باشند. هیچ کس هم مخالف بهترشدن وضع کشورهای خاورمیانه نیست. برعکس، این حکومت خمینی است که می‌خواهد مثل بولدوزر جلو حرکت‌های مرفقی بایستد و آنها را ریشه‌کن کند. اما در مورد نکته دوم، برعکس توهم شما، سیاست خمینی با سیاست خاورمیانه‌یی همان استعمارگرانی که اشاره کردی همسو و منطبق شده است. اگر برنامه آنها و، در امتداد آن، جنگ ایران و عراق ادامه پیدا کند، نه فقط نسل من و تو بلکه چندین و چند نسل پشت سر ما در جنگی به آتش کشیده می‌شوند که فقیهان آتشافروز آن هستند و مهره‌های استعماری هم هیزمکش آن.

واقعیت جنگ ایران و عراق این است. هر عنصر متعهد و مسئولی، چه ایرانی و چه عرب، باید بداند که در پشت این جنگ هستی‌سوز استعمار و اسرائیل، یعنی دشمنان غدار ایرانیها و عربها قرار دارند. اگر نتوانیم با قاطعیت بگوییم که اصلاً خود اینها این جنگ را راه انداخته‌اند، به دلایل بی‌شمار سیاسی و

اقتصادی و با استناد به هزار و یک منفعت و مصلحت منطقه‌یی و جهانی، می‌توان نشان داد که آنها حامیان درجه یک تداوم و استمرار این جنگ و برادرکشی هستند. آنها به خوبی می‌دانند که تنها راه استمرار و تداوم این آتشافروزیها و خانمانسوزیها دمیدن در احساسات به ظاهر ملی و قومی، و در واقع شوینیستی، هر دو طرف درگیر است. بنابراین شب و روز در بلندگوهای خود به تحریک این احساسات می‌پردازند و اگر ما آگاهانه با این ترفند روبه‌رو نشویم، هولناک‌ترین ضربه‌های ممکن را به رگ و ریشه حیات ملی و حتی تمامیت ارضی ما وارد خواهند کرد. بیخود نیست که وقتی نشریات مهم سیاسی خارجی را ورق می‌زنی، ناگهان می‌بینی در یک طرف عکس تروریستهای صادراتی خمینی در وقایع مکه و در طرف مقابل عکس حضرت علی قرار دارد؛ و در زیر آن یک مقاله تاریخی! مفصل در مورد خصومت بین شیعه و سنی و اختلاف عرب و فارس چاپ کرده‌اند. یا می‌بینی نشریه‌یی که معمولاً فقط اخبار سیاسی و تحلیلهای هفتگی را می‌نویسد، یک تاریخچه کوتاه در مورد جنگ کربلا و قیام حسین نوشته و ربطش داده به جنگ ایران و عراق و فتح زیارتگاهها و بقیه قضایا. یعنی بدون مطرح کردن ریشه و علت تداوم جنگ — که حفظ نظام خمینی است — یک خصومت مصنوعی خفته را فعال می‌کنند. بعد، هر بار که جنگ بالا می‌گیرد، باز تاریخچه‌یی از چند صد سال

اختلاف عرب و فارس چاپ می‌کنند و بر آن زخم اولی نمک می‌پاشند. هفته بعد همان نشریه یا مشابه آن را که باز می‌کنی، متوجه می‌شوی که در بخش معرفی کتاب، به طور کاملاً اتفاقی، ترجمه انگلیسی «خسی در میقات» جلال‌آل احمد را تحلیل کرده و...

— جلال‌آل احمد کی است؟

— یکی از نویسندگان ایرانی است. خلاصه درگیرودار جنگ ساختگی به قول خودشان «عرب و عجم»، آن کتاب را پیش کشیده و ضمن معرفی آل احمد نوشته که او به عنوان «یک نویسنده پیشرو ایرانی» معتقد است مکه را باید «از جنگ عربهای سعودی خارج کرد» و مراسم حج را هم «بربریت» مدرن نامیده و کلی حرفهای دیگر با همین مضمون، می‌بینی که چطور همه چیز را، به طور کاملاً تصادفی، به هم ربط می‌دهند و وصلش می‌کنند به این جنگ. آنهایی که آن حرفها را در این بحبوحه مطرح می‌کنند، نمی‌خواهند که ما به یک صلح عادلانه و شرافتمندانه دست پیدا کنیم.

— بسیار خوب. فرض کنیم حرف شما درست است و این جنگ نه تنها برادرکشی است بلکه به نحو غیرقابل تصویری هم خطرناک و مددکار استعمار است. ولی دیگر کار از کار گذشته و این زخم خواهی نخواهی به وجود آمده و علاج‌بردار هم نیست.

— دوست عزیز، مثل این که تو هم مثل بعضی هموطنان من فقط آیه یاس

شورای ملی مقاومت

بیانیه، پیام، اطلاعیه...

اطلاعیه‌های مسئول شورا

درباره رفتار و حشیانه اسرائیل با مردم

فلسطین و دسیسه چینیهای رژیم خمینی

علیه سازمان آزادیبخش فلسطین

از سوی مقاومت عادلانه مردم ایران علیه دیکتاتوری مذهبی خمینی، رفتار وحشیانه و ضدانسانی نیروهای اسرائیلی با مردم فلسطین در سرزمینهای اشغال شده را به شدت محکوم می‌کنم. گزارشهای تلویزیونی که اخیراً گوشه‌یی از جنایات انجام شده در حق مردم فلسطین را برای تمام جهانیان برملا کرده است، هم چنین به اثبات می‌رساند که هیچ قدرتی نمی‌تواند فروش خلقهای تحت ستمی را که، هم چون مردم ایران، برای آزادی و صلح و عدالت مقاومت می‌کنند، خاموش سازد. مقاومت ایران در برابر دسیسه‌چینیهای ننگین رژیم ضدانسانی خمینی، که پیوسته سعی در تخطئه سازمان آزادیبخش فلسطین و رهبری آن دارد، تأکید می‌کند که از نظر مردم ایران، سازمان آزادیبخش فلسطین تنها سخنگو و نماینده قانونی و مشروع مردم فلسطین است.

مسئول شورای ملی مقاومت ایران

مسعود رجوی

۷ اسفند ۱۳۶۶

۱۲۵

– من گوشه و کنار با خیلی از عربها تماس دارم. این را می‌دانم که علاوه بر دولت عراق، مردم آن جا هم سالهاست که خواهان صلح هستند. مسأله این است که آیا خود مردم ایران زیر بار صلح خواهند رفت یا نه؟

– بسیاری از ایرانیها عواطف شدید ناسیونالیستی دارند. مردم ما به خوبی می‌دانند و از تجربه این جنگ خانمان برانداز و هستی‌سوز با تمام وجود به این واقعیت پی برده‌اند که حفظ ایران و ایرانیت در گرو یک صلح فوری شرافتمندانه و پایدار است. صلح دارد از راه می‌رسد...

بالاخره سخنرانی جلسه شروع شد و بحث ما را در همان جا متوقف کرد. جوان عرب هم ساکت شده بود. سخنران در مورد اوضاع خاورمیانه صحبت می‌کرد. هم صحبت‌های او و هم جو جلسه علیه ادامه جنگ ایران و عراق بود. در طول سخنرانی متوجه شدم که آن دوست متوهم عرب در گوشه‌یی نشسته و به فکر فرو رفته است. بعد از پایان برنامه‌ها، وقتی از آن جا خارج می‌شدم، نزدیک سخنران رفته بود و دوتایی داشتند دست می‌دادند و با هم حرف می‌زدند.

می‌خوانی! برای هر مشکل چاره‌یی وجود دارد، اگر چه فوق‌العاده خطر و دشوار باشد. وقتی چاره پیدا شد، بهای لازم را باید برایش پرداخت. چاره کار...

– لابد می‌خواهید بگویید چاره کار جنگیدن با حکومت خمینی است، یعنی کاری که مجاهدین ایرانی انجام می‌دهند. – جنگیدن یک روی سکه است. سخت‌تر از آن صلح است. کاری که مجاهدین کردند – یعنی مذاکره صلح با عراق و رفتن به آن کشور – تنها راه حل این مشکل عجیب و چندبُعدی است. تنها سفر مسعود رجوی و خطر جانی آن سفر شجاعانه نبود، ایستادن در مقابل امواج نیرومند ناسیونالیسم کاذب هم، که مهره‌های داخلی و خارجی استعمار به وجود می‌آوردند، خیلی استواری می‌خواست. مرهم و نوشداروی این زخم چرکین و پرخطر جز این نیست و بازسازی روابط بین دو کشور و ملت همسایه، در این شرایط، راه حل دیگری ندارد. در میان خیل مدعیان کسی نبود که قدم جلو بگذارد و بهای سنگین آن را بپردازد. مجاهدین قدم پیش گذاشتند و ابتکار آنها ریشه این کینه را، که از خون جوانان دو کشور آبیاری شده، خشک خواهد کرد.

پیامهای مسئول شورا

به مناسبت ۱۴ اسفند سالروز درگذشت دکتر محمد مصدق

پیشوای جنبش ضد استعماری مردم ایران

به نام خدا

به نام ایران و به نام آزادی

هم میهنان عزیز،

یاد مصدق بزرگ، پیشوای جنبش ضد استعماری مردم ایران، در بیست و یکمین سالروز فقدان گرامی باد.

دکتر حسین فاطمی قهرمان شهید نهضت ملی ایران درباره مصدق فقید گفته بود که «او... عمر خود را در خدمت به خلق گذرانیده است. مخالفت با دکتر مصدق مخالفت با آزادی و حقانیت است. ضدیت با دکتر مصدق، ضدیت با ملل محروم و اسیر و غارتزده می باشد. هم چنان که پیروزی او، فتح و نصرت ملت‌هایی است که اکنون در راه آزادی خود به پیکار عظیمی دست زده (اند)». درباره مصدق البته جز این نباید گفت. چرا که او در مرحله تاریخی که مبارزات فراموشی‌ناپذیر مردم ایران علیه استعمار خارجی و استبداد داخلی را رهبری می کرد، نه یک «فرد» تنها، بلکه سمبل و شاخص مبارزه حق طلبانه یک خلق تحت ستم برای کسب آزادی و استقلال ملی بود؛ مبارزه‌یی که در فراسوی مرزهای میهن نیز به جنبشهای رهاییبخش بسیاری از «ملل محروم و اسیر و غارتزده» الهام بخشید. درست به همین دلیل حملات رذیلانه‌یی هم که از جوانب مختلف به مصدق می شد، در حقیقت نه مصدق بلکه مبارزه عادلانه مردم ما برای آزادی و استقلال را، در یکی از حساس‌ترین و سرنوشت‌سازترین مقاطع آن، هدف قرار می داد، هر چند که مرتجعان فرومایه و فرصت‌طلبان چپ‌نما به ظاهر به شخص مصدق می‌تاختند و او را به «دیکتاتوری» و «وابستگی به اجنبی» و رواج دادن «آیین فردیت» و

درباره جنگ شهرها

همزمان با اوج‌گرفتن مجدد «جنگ شهرها» بین ایران و عراق و تشدید بمباران و گلوله‌باران مناطق غیرنظامی و مردم عادی در هر دو کشور و در شرایطی که پرتاب پیاپی موشکها به تهران و بغداد می‌کند، شورای ملی مقاومت ایران با تأسف عمیق از قربانی شدن انبوه مردم بی‌دفاع و بی‌پناه در شهرها و مناطق مختلف، بار دیگر هرگونه حمله به مردم عادی و مناطق غیرنظامی را، از هر جانب که باشد - چه دولت عراق و چه رژیم خمینی - قویاً محکوم می‌کند. از آن جا که رژیم جنگ‌طلب خمینی تنها طرفی است که از سالها پیش با صلح عادلانه مخالفت می‌ورزد و مصرأ خواستار ادامه این جنگ شوم و ضد میهنی است و از آن جا که این رژیم، در دشمنی با استقرار صلح و آرامش در این منطقه از جهان، ماههاست که در برابر خواست یکپارچه بین‌المللی مبنی بر پایان دادن به جنگ ایران و عراق - که در قطعنامه ۵۹۸ شورای امنیت ملل متحد منعکس است - خیره سرانه ایستادگی می‌کند، مقاومت عادلانه مردم ایران بار دیگر بر تقاضای دیرین خود مبنی بر تحریم تسلیحاتی و نفتی این رژیم تأکید می‌کند.

مسئول شورای ملی مقاومت ایران

مسعود رجوی

۱۱ اسفند ۱۳۶۶

«شخصیت‌پرستی» متهم می‌کردند. هم چنین بی‌سبب نبود که دربار شاه و بلندگوهای استعماری و متحدان بالفعل آنان، همگی، هم‌نوا با یکدیگر، و گاه با کلماتی یکسان، سازش‌ناپذیری مصدق را «منفی‌بافی» و «یکدندگی» توصیف می‌کردند و رهروان پاکباز جنبش ملی‌شدن نفت را «عده‌یی از جوانان ساده‌لوح» می‌خواندند. راستی هم که در منطق ارتجاع و استعمار و در منطق فرصت‌طلبی و میوه‌چینی، سازش‌ناپذیری بر سر حقوق اساسی خلق جز «منفی‌بافی» نیست و جانبازی و فداکاری در راه اهداف میهنی و انقلابی نیز جز «ساده‌لوحی» تلقی نمی‌شود. اما مصدق - هم چنان که در بیدادگاه شاه خائن فریاد می‌زد - بر آن بود که «آن جایی که حق در کار باشد با هر قوه‌یی مخالفت می‌کنم (و) از همه چیزم می‌گذرم». او می‌گفت: «تا هزار مثل من در راه آزادی فدا نشوند، وطن عزیز ما ایران روی آزادی و استقلال را نخواهد دید». مصدق فقید در همان بیدادگاه تصریح می‌کرد که «از علت اصلی و اساسی گرفتاری خود غافل نیستم... تنها گناه من و گناه بزرگ و بسیار بزرگ من این است که صنعت نفت ایران را ملی کردم و بساط استعمار و اعمال نفوذ سیاسی و اقتصادی عظیم‌ترین امپراتوری‌های جهان را از این مملکت برچیدم و پنجه‌درپنجه مخوف‌ترین سازمانهای استعماری و جاسوسی بین‌المللی درافکندم و به قیمت از بین رفتن خود و خانواده‌ام و به قیمت جان و عرض و مال، خداوند مرا توفیق عطا فرمود، تا با همت و اراده مردم آزاده این مملکت، بساط این دستگاه وحشت‌انگیز را درنوردم». با این همه، باز هم شاه دست‌نشانده استعمار، سالها بعد، مصدق را «اسیر افکار افراطی خود و عده‌یی از اطرافیان و تلقینات غیرمستقیم یک دولت خارجی» معرفی می‌کرد و می‌نوشت که «اعتقاد من این است که سرنگون کردن دستگاه مصدق کار مردم عادی کشور من بود که در دلشان بارقه مشیت یزدانی می‌درخشید!» اما مردم ایران، پس از سرنگون ساختن دیکتاتوری دست‌نشانده سلطنتی، با اجتماع میلیونی خود بر گرد مزار دورافتاده پیشوای فقیدشان در ۱۴ اسفند ۱۳۵۷، خیلی خوب ثابت کردند که مصدق در قلب ملت ما جاودانه شده است؛ اگرچه شاه خائن او را اسیر تلقینات «خارجی» می‌خواند و خمینی، در ادامه کینه‌توزیهای کاشانی و خط مشروعه‌خواهی شیخ فضل‌الله نوری، از هیچ تخفیف و توهینی در حق مصدق فروگذار نکرده و به خاطر سیلی خوردن او از امپریالیستها، علناً اظهار رضایت نموده است.

ماندگاری تاریخی مصدق تنها به حضور فراموشی‌ناپذیر او در عمق احساس و عاطفه مردم ایران محدود نمی‌شود. آموزشها و تجاربی که او از خود به یادگار گذاشت و به ویژه سنت پایداری و سازش‌ناپذیریش بر سر حقوق اساسی مردم، ره‌توشه‌نسلهایی است که پس از مصدق در راه آزادی و استقلال ایران گام نهادند. با

تکیه بر همین تجارب گرانبها بود که مصدق، در سال ۱۳۴۰، مشتاقان آزادی و استقلال ایران را به مشی مبارزه مسلحانه مجاهدین انقلاب الجزایر فرا خواند و نوشت: «دیگران هم اگر علاقه‌یی به وطن دارند باید همین راه را بروند و آن را انتخاب نمایند». دکتر مصدق در شرایطی نیز که در چنگال مزدوران حکومت کودتا اسیر و تحت محاکمه بود، به ادامه راهش در ایران آینده می‌اندیشید و با اطمینان می‌گفت: «من به حس و عیان می‌بینم که این نهال برومند در خلال تمام مشقتها که امروز گریبان همه را گرفته، به ثمر رسیده و خواهد رسید». او تأکید می‌کرد که «تنها آرزویم این است که ملت ایران... به هیچ صورت از تعقیب راه پرافتخاری که رفته است، دست نکشد». پیشوای جنبش ضداستعماری مردم ایران البته یقین داشت که «این ملت، آن جا که پای شرافت و استقلال مملکت در میان باشد، مرگ را بر زندگانی آلوده به ننگ و رسوایی ترجیح می‌دهد و به هیچ قیمت از ادامه نهضتی که آن را به بهای خون فرزندان خود خریده است، باز نخواهد ایستاد». مصدق بزرگ در طول زندگی پرافتخارش بارها تأکید ورزیده است که راه آزادی و استقلال وطن را «به هر قیمت» باید ادامه داد. او حوادث سرنوشت‌سازی نظیر قیام ملی ۳۰ تیر را «بوته امتحانی» می‌شمرد که ملت ایران را در خود می‌گدازد و «زر خالص او را از عیار فساد و تباهی» جدا می‌سازد.

اکنون، ۲۱ سال پس از درگذشت مصدق، هر کس که بخواهد به ادامه و ارتقای راه او نظر کند، به رأی‌العین خواهد دید که مبارزات تاریخی مردم ایران برای کسب آزادی و استقلال ملی، از بسا گذرگاههای سخت و دشوار و از بوته آزمایشهای بسیار عبور کرده و در مسیر اعتلا و تعمیق مستمر، به گنجینه‌های بسیار ذی‌قیمتی از «زر خالص» انقلابی و مردمی دست یافته است. با تعمیق مرزبندیها و افشای ماهیتها و ارتقای آگاهیهای سیاسی مردم در همین مسیر، بسیاری از جرثومه‌های «فساد و تباهی» نیز شناخته شده و مقاومت عادلانه مردم ایران برای صلح و آزادی و احراز حاکمیت مردمی از ایلغار ارتجاع و استعمار و از عارضه‌های خطرناک سازشکاری و میانه‌بازی ضدانقلابی و فرصت‌طلبی چپ‌نمایانه مصونیت یافته است و اکنون می‌رود تا در چارچوب یک جنگ کبیر آزادیبخش، طلسم جنگ و سرکوب دشمن ضدبشری را درهم بشکند. بدین ترتیب مقاومت ما با برخورداری از آموزشها و تجارب تاریخی متعدد - که جنبش ضداستعماری ملی‌شدن صنعت نفت به رهبری مصدق بزرگ از درخشانترین فرازهای آن به شمار می‌رود - با حل و فصل مسأله رهبری و معرفی یک جانشین سیاسی دموکراتیک - انقلابی و یک ارتش آزادیبخش ملی و مردمی، اساسی‌ترین نقیصه‌های گذشته را مرتفع نموده است. مزدوران اجنبی که در آن روزگار پیشوای جنبش ضداستعماری مردم ایران را به محاکمه کشیده بودند، البته «نام

ایرانی» داشتند، دیکتاتور دست‌نشاندهٔ اجنبی را مظهر تمامیت ایران و حافظ حدود و ثغور آن می‌خواندند و مصدق را اسیر تلقینات «یک دولت خارجی» قلمداد می‌کردند. امروز نیز همان نوکران و پیروکران استعمار و دنباله‌های شاه خائن و شیخ دغلکار، باز هم پیشتازان صلح و آزادی و استقلال حاکمیت ملی و رزمندگان جنگ آزادیبخش انقلابی را با همان عبارات و برچسبهایی که علیه مصدق به کار می‌بردند، به زیر علامت سؤال می‌کشند. اما تفاوت در این است که این بار عموم مردم، در کشاکش یک مبارزهٔ عمیق انقلابی، آگاه شده‌اند که در صف‌بندی اساسی کنونی، چه کسانی در اردوی خلق و میهن می‌جنگند و چه کسانی مستقیم و غیرمستقیم در خدمت دشمنان ایران و ایرانی قرار دارند. زیرا این حقیقت برای جهانیان نیز به اثبات رسیده است که خمینی، به دلیل ماهیت عقب‌مانده و ارتجاعی، جز با اعدام و شکنجه و سرکوب و با دمیدن در تنور جنگی خونبار و خانمانسوز، قادر به ادامهٔ حکومت نیست. در نتیجه هر کس به طور عملی یا از نظر سیاسی با جنگ‌طلبی خمینی - این بزرگترین دشمن ایران و ایرانی - همگامی و همسویی می‌کند، هر که باشد، در شمار خیانتکاران به ایران و ایرانی قرار دارد. در این روزها که عواقب ناشی از جنگ‌طلبی ضدمیهنی بر سر مردم بی‌پناه و بی‌دفاع، از هر سو فرود می‌آید، این حقیقت بیش از هر زمان دیگر عیان و محسوس است. اما این مرزبندی سرنوشت‌ساز بین خلق و ضدخلق، که البته راهگشای پیروزی ما بر دشمن ضدبشری و استقرار صلح و آزادی و حاکمیت مردمی هم هست، آسان محقق نشده، چرا که خون هفتاد هزار شهید و درد و رنج یکصد و چهل هزار زندانی سیاسی نثار آن گردیده است. آری، راهی که بین ندانستنی‌های آن دوران و دانستنی‌ها و آگاهی‌های این دوران طی شده، مرهون رنج و خون بی‌شمار قهرمانانی است که در این مسیر از همه چیز خود گذشتند و باز هم خواهند گذشت.

در سالروز فقدان مصدق بزرگ، که پیش‌کسوت و پیشگام این راه تابناک و پرافتخار است، بار دیگر به او و به همهٔ پیش‌برندگان و رزمندگان راه تاریخی او درود می‌فرستیم و بر ادامه و ارتقای این راه، تا ره‌ساختن کامل وطن از چنگال رژیم ضد مردمی و ضد ایرانی خمینی - این اهریمن خون‌آشام دوران -، سوگند یاد می‌کنیم.

سلام بر مصدق

مرگ بر خمینی - زنده باد صلح و آزادی

مسئول شورای ملی مقاومت ایران

مسعود رجوی

۱۲ اسفند ۱۳۶۶

فرمان آزادی اسیران جنگی

به نام خدا

و

به نام خلق قهرمان ایران

و به یاد شهدای مجاهد و مبارز

ارتش آزادیبخش ملی ایران

در آستانهٔ سال جدید، و به مناسبت عید نوروز، با ایمان به سرنوشتی رژیم ضدبشری و جنگ‌طلب خمینی و تحقق بهاران بزرگ صلح و آزادی در میهن اسیرمان، بدین وسیله آزادی دویست تن دیگر از زندانیان جنگی را، که در نبردهای ارتش صلح و رهایی با دستگاه جنگ و سرکوب خمینی اسیر شده بودند، به اطلاع عموم هم‌میهنان عزیز می‌رسانم.

نیازی به تکرار نیست که آزادشدگان در انتخاب راه و رسم زندگی آیندهٔ خود کاملاً مختارند.

مرگ بر خمینی - زنده باد صلح و آزادی

مسعود رجوی

۲۵ اسفند ۱۳۶۶

مبشر شکوفایی و خرمی و رمز بازگشت به فطرت پاک رهایی در زندگی اجتماعی هم هست. یعنی که سرنگونی و پایان ظلمات خمینی و فرا رسیدن نوروز بزرگ میهنی و مردمی ما، که با پیروزی شورای ملی مقاومت ایران و ارتش آزادیبخش ملی ایران محقق می‌شود، چندان دور نیست. با نگاهی به مهمترین وقایع در سالی که گذشت، حتمیت این مسیر شتابان را می‌توان دریافت.

چنان که می‌دانید، بهار سال ۶۶ با شکوفایی عملیات نوین نیروهای آزادیبخش بر ضد دستگاه جنگ و سرکوب خمینی آغاز شد و جانبازی و قهرمانی رشیدترین فرزندان مردم ایران آن را سالی سرشار از پیشرفت و پیروزی کرد که به سالی همیشه بهار می‌مانست. ارتش آزادیبخش ملی ایران، این بازوی استوار و پراقتدار مردم ایران، به مثابه عامل استراتژیکی جدیدی در تعادل قوا بین خلق و خمینی، وارد صحنه شد و فداکاریها و رنجهای شهیدان و زندانیان سیاسیمان را در سالهای گذشته، در میدانهای جنگ کبیر آزادیبخش ملی، به ثمرهای تازه‌بی رساند. جنگ آزادیبخش میهنی مسیر پیشرفت و اعتلا را با جهشهای پی در پی نظامی پیمود. دشمن بیچاره هر چه را در چنته داشت - از تدارک عملیات جنگی موسوم به نصر تا حمله تروریستی به هواداران مجاهدین در پاکستان و توسل به دولتهای مختلف خارجی برای اعمال فشار به مجاهدین - به کار گرفت. هر روز، به دروغ از انهدام پایگاهها و کشتن دهها و صدها تن از مجاهدین سخن گفت، اما از این همه هیچ طرفی نبست. در مقابل، ما، با گسترش حضور رزمندگان ارتش آزادی به سراسر مرزهای غربی میهنمان، قوای رژیم سرکوبگر و جنگافروز خمینی را، در جبهه‌یی به طول تقریبی ۱۲۰۰ کیلومتر، در تیررس جنگاورانمان قرار دادیم و بدین وسیله به دستاوردها و نتایج بسیار ارزشمندی رسیدیم که دشمن دیر یا زود طعم آنها را خواهد چشید.

در سراسر سال گذشته، رژیم در غرقاب بحرانهای حاد و چاره‌ناپذیر درونی و بیرونی دست و پا می‌زد و روند فروپاشی و از هم گسیختگی آن به طور دم‌افزون تشدید می‌شد، به طوری که دیکتاتور مفلوک، در سراسیمه سقوط، باز به ناچار به بلعیدن اطرافیان و تنمۀ اندامهای رژیمش پرداخت. پس از عزل منتظری و انحلال باند فاشیستی موسوم به «مجاهدین انقلاب اسلامی» در سال گذشته (باندی از مزدوران و جنایتکاران، که اساساً برای مقابله با سازمان مجاهدین خلق ایران تشکیل شده بود)، نوبت به طرد رئیس جمهوری پושالی و انحلال حزب حاکم چماقداران رسید؛ حزبی که بعد از ۷ تیر ۱۳۶۰، در واقع جنازه‌اش روی دست خمینی مانده بود. آن‌گاه در ادامه دعوای گرگها، شورای نگهبان خمینی عملاً از اعتبار افتاد و تحت‌الشعاع «مجمع تشخیص احکام حکومتی» آن قرار گرفت. در پی بهم‌ریختن بساط استحاله و نمایشهای جانشین‌تراشی، خمینی و سردمداران رژیم بی‌آینده‌اش مراسم فاتحه‌خوانی نظام و قانون اساسی خود را هم در ملاعام برگزار کردند و با اعلان استبداد مطلقه‌یی که مصالح آن فراتر از همه اصول و قوانین است، آن چه را به

پیام سال نو

به نام خدا
به نام ایران و به نام صلح و آزادی

هموطنان عزیز، مردم آزاده ایران، خواهران و برادران،
ایران باز هم سراسر دردمند و داغدار و پریشان روزگار است. در مقدم بهار و در موسم لاله‌زار، زمستان تیره و تار جنگ و اختناق بیداد می‌کند. شعله‌های مرگبار "تنور" جنگ خمینی بسیاری از شهرهایمان را احاطه و همه را آواره کرده است. زبان حال و «شرح این هجران و این سوز جگر» را فقط این طور می‌توانم بیان کنم:
هرکوی گذر کردم، هرسوی نظر کردم خاکسترو خون دیدم، ویرانه به ویرانه بشکست سبوهامان، خون است به دلها مان فریاد و فغان دارد دردی کش میخانه از آن جا که محکوم کردن صداره حمله به مردم بی‌پناه و بی‌دفاع - چه مردم ایران و چه مردم عراق، که آنان نیز در این ایام به شدت در معرض موشک‌اندازی و گلوله‌باران توپخانه سنگین هستند - کافی نبوده و نیست، ما با جدیت تمام و از هر طریق ممکن، برای متوقف کردن جنگ شهرها و ائتلاف جان و مال مردم بی‌گناه، بالاخص در کشور خودمان، تلاش کرده و می‌کنیم.

در چنین شرایطی است که هفتمین بهار خونبار مقاومت عادلانه مردم ایران برای صلح و آزادی و خلاصی از شر اهریمن جنگ و اختناق - یعنی رژیم ضدبشری خمینی - فرا می‌رسد. پس باید، به جای غرقه شدن در انفعال و اندوه، با ایمان به فرا رسیدن عید بزرگ رهایی میهن اسیر و با خروش مرگ بر خمینی - زنده باد صلح و آزادی، خجسته نوروز را گرامی داشت و تبریک گفت. باید با تمسک به مبارزه رهاییبخش هر گونه زنگار پز مردگی و انجماد و خاموشی را که از خمینی نشان دارد، از دلها زدود. چرا که بهار نویدبخش، البته

عنوان "نظام" و "نهاد" و "رأی" و "قانون" و "فقه" و "اصول" و "دین" و "مذهب" به مردم قالب کرده بودند، از اساس منکر شدند! خامنه‌ای گفت: "اکثریت مردم چه حقی دارند که قانون اساسی را امضا و لازم‌الاجرا کنند" و اردبیلی پاسخ داد: "ولی فقیه می‌تواند رئیس‌جمهوری را، بدون این که مردم رأی دهند، نصب نماید"؛ خمینی هم نوشت: "حکومت می‌تواند قرارداد های شرعی را که خود با مردم بسته است... یکجانبه لغو کند و می‌تواند از هر امری، چه عبادی و یا غیر عبادی باشد،... جلوگیری کند".

در سطح بین‌المللی نیز رژیم خمینی طی سال گذشته، پیوسته از افتضاحی به افتضاح دیگر در غلتید و به حضيض رسوایی و انزوا رسید. پس از افتضاح روابط پنهانی با اسرائیل و امریکا، تروریسم صادراتی و جنگ‌طلبی رژیم خمینی نیز با شدیدترین واکنشهای جهانی روبرو شد و به قطع روابط سیاسی چند کشور با رژیم و اخراج ایادیش از آن کشورها منجر گردید. با تصویب قطعنامه ۵۹۸ شورای امنیت ملل متحد، مهمترین قدم بین‌المللی در برابر جنگ‌طلبی رژیم خمینی برداشته شد و یکبار دیگر جامعه بین‌المللی، مرکب از دولتها و نظامهای اقتصادی - اجتماعی گوناگون، در برابر یک دشمن بشریت متفق و هم‌نظر گردیدند. سپس شکست مفتضحانه بلوای تروریستی خمینی در مکه، رژیم او را به منتهای انفراد و انزوا و منطقه‌یی کشاند و به محکومیت قاطع او در کنفرانس سران عرب منجر گردید. اما، پس از رأی قاطع بین‌المللی علیه جنگ‌افروزی خمینی، رجز خوانیهای پیشین او جای خود را به یک سلسله عقب‌نشینیهای زبانونه و مانورهای ریاکارانه در سطح بین‌المللی داد تا شاید تحریم تسلیحاتی رژیم، که سالهاست مورد درخواست مصرانه مقاومت عادلانه مردم ایران است، محقق نشود. هر چند این تحریم هنوز هم، به خاطر برخی بند و بستهای سیاسی در سطح بین‌المللی، عملی نشده ولی ضعف مفرط رژیم خمینی، که پیوسته با تاکتیک فرار به جلو و رجز خوانیهای جنگ‌طلبانه و تروریستی آن را می‌پوشاند، در صحنه سیاسی به وضوح بارز شده و بار دیگر یکی از نظرگاههای دائمی شورای ملی مقاومت ایران درباره رژیم خمینی و مضمون قدرت نماییهی کاذب آن، به اثبات رسیده است. بنابراین باید جبهه‌های جنگ و جنایت خمینی را بیش از پیش تحریم نمود و در برابر هرگونه سرکوب، به مقاومت و اعتراض برخاست.

در ماههای آخر سال ۶۶، در ماندگی رژیم خمینی باز هم آشکارتر شد. مقاومت ایران اعلام کرد که رژیم خمینی، به رغم لاف و گزافها و دعاوی مکررش، در سال ۶۶، به دلیل کمبود نیروی انسانی که ناشی از همه‌گیر شدن شعار صلح و آزادی است، قادر به انجام تهاجمات بزرگ جنگی، نظیر آن چه در زمستان سال ۶۵ در جبهه جنوب به آن دست زد، نیست و اخاذیها و جار و جنجالهای مربوط به «پشتیبانی» از جنگ نیز که خمینی به راه انداخته است، گرهي از کار او نمی‌گشاید. این ارزیابی از وضعیت رژیم خمینی بعداً توسط بسیاری از ناظران آگاه در سطح جهانی تأیید و از طریق تفسیرها و گزارشهای مختلف بین‌المللی

منتشر گردید. البته رژیم خمینی طی سال گذشته در نقاط مختلف مرز ایران و عراق، به ویژه در جبهه شمال غربی، مستمراً به تهاجمات پراکنده بی دست زد که هیچ نتیجه تعیین‌کننده نظامی در بر نداشته و قبل از هر چیز در خدمت مصارف تبلیغاتی و سیاسی این رژیم جنگ طلب بوده است. بهای گرم نگهداشتن تنور جنگ خمینی در سال ۶۶، برای ایران، حدود ۲۰۰ هزار کشته و زخمی دیگر بود که برآمار پیشین افزوده شد، اما خمینی، به قول خودش، بر آن است "تا آخرین نفر و تا آخرین خانه" را هم نابود سازد.

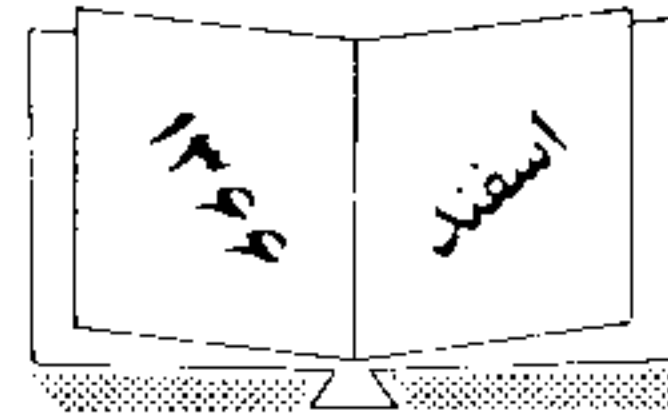
در سال گذشته، به یمن کار افشاگرانه عظیم مقاومت ایران، رژیم خمینی، به خاطر نقض مستمر حقوق بشر برای هفتمین سال پیاپی در کمیسیون حقوق بشر، ملل متحد، و برای سومین سال پیاپی در مجمع عمومی ملل متحد، محکوم گردید و بدین وسیله جامعه جهانی به نحو بی‌سابقه‌یی بر حقانیت و مشروعیت مقاومت عادلانه مردم ایران برای ریشه‌کن ساختن این دیکتاتوری ضد انسانی و قرون وسطایی گواهی داد.

تشبثات زبانونه رژیم خمینی در نزد دولتهای خارجی برای اعمال فشار علیه مجاهدین نیز در عمل نتیجه عکس داد. عدو بار دیگر سبب خیر شد و آوازه اقتدار و اعتبار مقاومت عادلانه مردم ایران، به یمن فداکاری و از خودگذشتگی و سخت‌کوشی پیشگامانش، جهان را فرا گرفت. به نحوی که امروز غالباً در شرق و غرب عالم به این نتیجه رسیده‌اند که جز شورای ملی مقاومت ایران هیچ جانشین مشروع و مقتدر دیگری برای این رژیم نامشروع و فرسوده متصور نیست.

هموطنان عزیز،

به این ترتیب سال گذشته برای مردم و مقاومت ایران سرشار از پیشرفت و پیروزی بود، اما نباید از یاد برد که مسیر این پیروزیها، در هر قدم، با پایداری و سازش‌ناپذیری بر سر اصول مبارزه انقلابی و با نثار رنج و خون بیکران هموار گردید. والا رژیم خمینی و حامیان داخلی و بین‌المللی آن دمی از توطئه علیه این مقاومت نیا سودند و به ویژه بر آن بودند تا، اگر بتوانند، با همدستی عوامل فرومایه، بار دیگر بخت خود را از طریق حمله به سیاست صلح ما بیازمایند. اما در پرتو تعمیق مرزبندیهای انقلاب و افشای ماهیتهای و نیز به خاطر آگاهی سیاسی مردم و نیروهای انقلاب نوین ایران و حمایتهای بیدریغ معنوی و مادیشان، این توطئه‌های ننگین بار دیگر، چون گذشته، راه به جایی نبرد و مقاومت ایران و ارتش آزادیبخش ملی در مسیر پیشرفت خود، سال ۱۳۶۶ را با سرفرازی پشت سر گذاشت و اکنون می‌رود تا در سال نو جهش تازه‌یی را آغاز کند.

یاد شهیدانی که در این سال، چه در میدانهای مختلف نبرد انقلابی و چه در شکنجه‌گاههای رژیم خمینی، خون پاکشان را به پای درخت تناور انقلاب نثار کردند بخیر و هفتمین بهار خونین مقاومت بر خلق قهرمان ایران گرامی باد. بهار بزرگ صلح و آزادی در راه است. برای هموار کردن مقدمش، به یاری ارتش آزادیبخش ملی ایران برخیزید.



انتخابات» گفت: «در زمان انتخابات احتمال دارد در ارتباط با "خط امام بودن"، جدلها و تنشهایی در شهرها وجود داشته باشد که کار دولت را دشوار کند. این مسأله باید کنترل شود».

مناطق شادگان، دزفول، شوش، دشت آزادگان و حمیدیه بر اثر طغیان رودخانه کرخه و جاری شدن سیل، تاکنون ۱۳ روستا را آب فرا گرفته است... همچنین بر اثر بارندگیهای شدید تعداد زیادی از خیابانها و واحدهای مسکونی شهرستان زابل را آب فرا گرفت و فعالیتهای عمومی در این شهرستان مختل شد. این بارندگیها... تلفات جانی نیز به دنبال داشته است».

۲۲ اسفند (۱۲ مارس ۸۸): رادیو بی.بی.سی، گزارش داد «شرکت سایپریم ایتالیا هفته گذشته برنده مناقصه شرکت نفت ایران برای احداث یکصد کیلومتر خط لوله انتقال نفت شده است. این خط لوله بخشی از یک خط لوله ۳۸۰ کیلومتری از تلمبهخانه گوره در نزدیکی جزیره خارک، به ترمینال صدور نفت جدید در بندر طاهری است. خط لوله مذکور با توانایی انتقال روزانه ۶۰۰ هزار بشکه نفت خام در امتداد ساحل خلیج فارس احداث می شود».

تضادهای درونی رژیم

۱ اسفند (۲۰ فوریه ۸۸): به نوشته رسالت، کامیار، نماینده مجلس خمینی از ارومیه، وزیر کشور رژیم را به خاطر فروش غیرمجاز بیش از ۴۷۵ هزار لیتر بنزین از طرف استاندار آذربایجان غربی به ترکیه مورد سؤال قرار داد. محتشمی در پاسخ به وی گفته است «ما پیگیری می کنیم. به خودمان هم مربوط است و به شما مربوط نیست».

* به نوشته رسالت، نخست وزیر رژیم در سمینار «فرمانداران و بخشداران سراسر کشور در ارتباط با نحوه برگزاری

رژیم گزارش داد «به منظور مبارزه همه جانبه با قاچاقچیان مواد مخدر، بزرگترین خط دفاعی شرق کشور، که یک هزار کیلومتر مرزهای سیستان و بلوچستان، خراسان و مناطق کویری کشور را زیر پوشش قرار می دهد، با عنوان قرارگاه محمدرسول الله (ص) در بیرجند ایجاد می شود».

۱۶ اسفند (۶ مارس ۸۸): به گزارش رادیو رژیم «در جلسه امروز شورای عالی قضایی، در مورد اجرای دقیق و اکید ماده ۱۰۶ قانون مدنی و ماده ۱۷ قانون ازدواج مصوبه ۲۳ مرداد ۱۳۱۰ تأکید شد. این قانون مقرر می دارد که ازدواج زن مسلمان با غیرمسلمان ممنوع می باشد».

۲۱ اسفند (۱۱ مارس ۸۸): به گزارش رادیو رژیم «بارندگیهای شدید در استانهای خوزستان و سیستان و بلوچستان موجب طغیان رودخانه ها و جاری شدن سیل در برخی از مناطق این استانها شد. در

اخبار ایران

مسائل اقتصادی و اجتماعی

۲ اسفند (۲۱ فوریه ۸۸): به گزارش رادیو رژیم در جلسه امروز هیأت دولت، احداث خط لوله جدیدی برای صدور نفت در «نزدیکی بازارهای جهانی» مورد تصویب قرار گرفت.

۳ اسفند (۲۲ فوریه ۸۸): رادیو رژیم گزارش داد «هواپیمای فجر، اولین هواپیمای ساخت ایران، که توسط پرسنل متخصص سپاه پاسداران انقلاب اسلامی ساخته شده است، صبح امروز پرواز آزمایشی خود را با موفقیت کامل انجام داد».

۴ اسفند (۲۳ فوریه ۸۸): رادیو

* به نوشته کیهان، امامی کاشانی رئیس هیأت مرکزی نظارت بر انتخابات، در سمینار استانداران و فرمانداران، گفت: «... فضای انتخابات باید از رعب و وحشت به دور باشد و اگر چنین وضعی در حوزه انتخابیهیی حاکم گردد، آرای آن حوزه باطل خواهد شد و مسئولان نباید بگذارند آنها باطل شود... اگر کسی هم جرمی یا تخلفی مرتکب شده باشد، در آستانه انتخابات یا روز انتخابات نباید دستگیر شود تا آرای مردم زیر سؤال برود». سپس گفت: «در هیچ قانون و مادهیی از قانون اساسی و فقه چنین چیزی وجود ندارد که به احزاب اصالت داده شود». وی گفت: «... شورای نگهبان و هیأت های نظارت بر انتخابات باید در خدمت مردم باشند و از خط و خط بازی باید پرهیز شود... زیرا اگر طرفدار یک گروه دخالت کند، مشروعیت انتخابات از بین می رود».

۲۰ اسفند (۱۰ مارس ۸۸): به نوشته رسالت، امامی کاشانی در یک کنفرانس مطبوعاتی گفت که شورای نگهبان زیر نظر «ولی فقیه» بر تمام کارها ناظر است و هیچ مقامی به شورای نگهبان نظارت ندارد. وی در مورد نقش وزارت کشور در مورد اعلام اسامی متخلفان احتمالی گفت: «وزارت کشور چون مقام قضایی نیست، به خاطر [جلوگیری] از هتک حیثیت افراد نمیتواند اعلام کند و حق قانونی ندارد و در صورت ثبوت جرم تنها مرجع قضایی به مسأله

رسیدگی می‌کند». مؤمن، عضو شورای نظارت بر انتخابات، که از فقهای شورای نگهبان نیز هست، در همین کنفرانس گفت: «انجمنها، گروهها، احزاب و جمعیتها در حوزه خود می‌توانند فعالیت کنند و کاندیداهای خود را تبلیغ نمایند». به نوشته رسالت، با این که این کنفرانس مطبوعاتی از اهمیت ویژه‌ای برخوردار بود، خبرنگار و فیلمبردار «صداوسیما» در آن حضور نیافته بودند.

روابط خارجی رژیم

۱ اسفند (۲۵ فوریه ۸۸): به نوشته روزنامه الشرق الاوسط، چاپ لندن، در حال حاضر دو دوره گفتگو در پاریس و وین، به موازات هم، در مورد آزادی گروگانهای فرانسوی و رابطه رژیم با فرانسه جریان دارد... کمیته‌یی به ریاست احمد خمینی بر هر دو مذاکره نظارت دارد که متشکل از نمایندگان از چهار گروه مختلف که طرفداران آنها در لبنان ۲۷ شخصیت غربی را در گروگان دارند، می‌باشد.

۳ اسفند (۲۲ فوریه ۸۸): به گزارش رادیو رژیم، میرحسین موسوی در دیدار با عبدالستار، قائم مقام وزیر خارجه پاکستان، گفت: «... رژیم دست‌نشانده کابل هرگز نمی‌تواند نمایندۀ قانونی ملت مسلمان افغانستان باشد و در تشکیل دولت آینده نیز هیچ نقشی نمی‌تواند داشته باشد».

۴ اسفند (۲۳ فوریه ۸۸): به گزارش رادیو رژیم، ولایتی، وزیر خارجه خمینی، با سوهارتو، رئیس‌جمهوری اندونزی ملاقات و مذاکره کرد و پیام شفاهی خامنه‌ای را به وی ابلاغ نمود. ولایتی با مختار، وزیر خارجه اندونزی نیز مذاکره و گفتگو کرد.

تجهیزاتی است که گفته می‌شود از ماه سپتامبر به بعد در لندن خریداری شده است.

۱۷ اسفند (۷ مارس ۸۸): روزنامه واشنگتن تایمز در مقاله‌یی نوشت: «تحلیل‌گران اطلاعاتی ایالات متحده گمان می‌کنند که پاسداران اخیراً یک محموله میگ ۲۱ ساخت چین دریافت کرده‌اند».

۲۲ اسفند (۱۲ مارس ۸۸): رادیو آمریکا در گزارشی پیرامون جنگ گفت: «در حالی که گفته می‌شود ایران تهیه اسلحه را روزبه‌روز دشوارتر می‌یابد، اما به نظر می‌رسد که به طریقی توانسته است لوازم یدکی را برای به پرواز درآوردن تعدادی از جنگنده‌های اف ۱۴ خود فراهم آورد».

جنگ

۶ اسفند (۲۵ فوریه ۸۸): به گزارش رادیو رژیم نیروهای قرارگاه «خاتم الانبیا» تهاجمی را تحت عنوان ظفره در منطقه عمومی سنگاو، در شرق استان کرکوک عراق آغاز کردند. در این عملیات، به ادعای رژیم، ۵۳۰ تن از نیروهای عراقی کشته و زخمی و ۷۰ تن اسیر شده‌اند.

* خبرگزاری رویتر اعلام کرد که «عراق امروز گزارشهای تهران را مبنی بر این که نیروهای نامنظم ایران دست به حمله‌یی در نزدیکی کرکوک در کردستان عراق زده‌اند، تکذیب کرد».

۸ اسفند (۲۷ فوریه ۸۸): رویتر به

سفیران، کارداران و رؤسای نمایندگیهای کشورهای خارجی در ایران «سکوت مجامع بین‌المللی و سازمانهای عریض و طویل بین‌المللی و جمعیتهای طرفدار حقوق بشر و صلح» را در مورد جنگ شهرها و حملات موشکی عراق، مورد حمله و انتقاد شدید قرار داد.

خرید و قاچاق اسلحه

۶ اسفند (۲۵ فوریه ۸۸): مجله فرانسوی اونمان نوشت: «یک مأمور سابق اطلاعاتی فرانسه که ایتالیایی الاصل می‌باشد، اخیراً افشا کرد که سرویسهای اطلاعاتی فرانسه پوشش قاچاق سلاح به مقصد ایران و آفریقای جنوبی را تأمین می‌کنند... یک شبکه فروش به نام آوایه چندین دفتر در فرانسه دارد که با حمایت سرویسهای اطلاعاتی فرانسه اداره شده‌اند. تسلیحات در انبار بزرگی در شهر لیون فرانسه جاسازی شده‌اند و سه بانک نیز در این قاچاق دست دارند... مأمور سابق اطلاعاتی فرانسه می‌گوید طی عملیاتی... تحت مسئولیت کنسول افتخاری فرانسه در ایتالیا، روژه بروکیه‌رو، چندین تن اسلحه که در کیسه‌های شکر جاسازی شده بودند، به کشتیهای باربری جمهوری اسلامی منتقل شدند».

۱۱ اسفند (۱۱ مارس ۸۸): به گزارش هفته‌نامه انگلیسی آبرزور، پاسداران و افسران ارتش رژیم، تحت نام کارمندان شرکت ملی نفت ایران، هم‌چنان به خرید اسلحه برای رژیم مشغولند. قطعات یدکی تانکهای چیفتن، سیستم هدایت‌کننده جنگنده بمبافکنها، که از آمریکا به عنوان محموله‌های وسایل پزشکی قاچاق شده بود، و حداقل یک سیستم رادار نظامی از جمله

۹ اسفند (۲۸ فوریه ۸۸): به نوشته هفته‌نامه انگلیسی آبرزور، یک مقام رسمی که ظاهراً از دوستان نزدیک رئیس‌جمهوری آمریکاست و با نام کلارک سفر می‌کند، دو هفته پیش برای گفتگو در مورد احتمال از سرگیری روابط دیپلماتیک به تهران رفته است. مقامهای «سطح متوسط» رژیم که کلارک با آنها ملاقات کرده است، از وی تضمین خواسته‌اند که هر گونه تحریم تسلیحاتی علیه رژیم تا اوایل تابستان به تعویق بیفتد. در این مذاکرات سرنوشت گروگانهای آمریکایی نیز مطرح است.

۱۲ اسفند (۲ مارس ۸۸): به گزارش بی‌بی‌سی، «اوزال امروز بعد از امضای یادداشتی که یک طرح ۴ میلیارد دلاری را منتفی می‌کند، تهران را ترک کرد. علت منتفی‌شدن این طرح ظاهراً این بوده که ایران نتوانسته است پول نقد لازم را برای آغاز این طرح فراهم کند».

۱۹ اسفند (۹ مارس ۸۸): به گزارش خبرگزاری فرانسه، امین جمایل، رئیس‌جمهوری لبنان، رژیم ایران را متهم به پشتیبانی از کسانی کرد که خارجیان را به گروگان می‌گیرند و گفت که فرانسه آلت دست آنها شده است.

۲۲ اسفند (۱۲ مارس ۸۸): به گزارش رادیو رژیم، سفیر رژیم در مسکو دیروز با وزیر امور خارجه شوروی دیدار و گفتگو کرد و پاسخ ولایتی به پیام اخیر شوارد نادزه را به اطلاع وی رساند.

۲۵ اسفند (۱۵ مارس ۸۸): به گزارش رادیو رژیم، ولایتی در اجتماع

نقل از یک سخنگوی نظامی عراق گزارش داد «بر اثر گلوله‌باران امروز شهر بصره توسط ایران ۵ نفر کشته و ۱۴ نفر زخمی شدند و در شهر القرنه، در ۸۰ کیلومتری شمال بصره، نیز بر اثر گلوله‌باران ۲ نفر کشته و ۲ نفر مجروح شدند».

۹ اسفند (۲۸ فوریه ۸۸): رادیو رژیم گزارش داد که امروز خلبانان نیروی هوایی، کارخانه پتروشیمی بصره و تأسیسات نفتی ابوالفتحی را بمباران کردند.

* به گزارش رادیو رژیم هواپیماهای عراق شهر سقر را بمباران کردند.

* عراق اعلام کرد که هواپیماهای آن کشور امشب شهرهای دزفول و همدان را بمباران کردند.

* عراق در یک اطلاعیه نظامی، ضمن هشدار نسبت به عواقب بمباران شهرهای عراق، اعلام کرد «... دیگر گریزی از پاسخ قاطعانه علیه این خیانتکاران و قاتلین نخواهد بود لذا... از هم‌اکنون و تا اطلاع ثانوی، تمامی شهرهای ایران هدفهایی برای موشکها و هواپیماهایمان خواهند بود».

* عراق در یک اطلاعیه نظامی اعلام کرد که در طول شب گذشته تا ظهر امروز، توپخانه رژیم شهرهای بصره، زبیر، قرنه، خانقین و بדרه را گلوله‌باران کرد.

۱۰ اسفند (۲۹ فوریه ۸۸): رادیو رژیم گزارش داد «خامنه‌ای، در آستانه طرح پیش‌نویس قطعنامه دوم [تحریم تسلیحاتی رژیم] گفت: ... اعلام می‌کنیم که در صورت تصویب چنین قطعنامه‌یی، راه هرگونه حل

سیاسی مسدود خواهد شد و بار دیگر ما در این اعتقاد راسخ‌تر خواهیم شد که تنها راه حل مشکل ناشی از جنگ... راه حل نظامی خواهد بود».

* به گزارش رادیو رژیم سپاه پاسداران اعلام کرد امروز سه موشک (به فاصله چند دقیقه) به سوی «ساختمان رادیو تلویزیون و دو مرکز نظامی شهر بغداد» هدف گیری و شلیک شد. عراق اصابت دو فروند موشک به بغداد را تأیید و اعلام کرد که آنها به مناطق مسکونی اصابت کرده‌اند.

* رادیو رژیم گزارش داد که «هواپیماهای عراق» چند نقطه مسکونی تهران از جمله یک بیمارستان را بمباران کردند. از سوی دیگر عراق اعلام کرد که از ساعت ۵ و ۴۰ دقیقه شامگاه امروز (به فاصله چند دقیقه) سه موشک به تهران شلیک کرده است.

۱۱ اسفند (۱ مارس ۸۸): رادیو رژیم اعلام کرد که دیشب و بامداد امروز تهران مورد حمله عراق قرار گرفت. چند واحد مسکونی دچار خسارت شد و ۱۵ نفر زخمی شدند. یک روستای حومه رشت نیز شب گذشته توسط هواپیماهای عراق بمباران شد.

* عراق اعلام کرد که طی دو روز گذشته (۱۰ و ۱۱ اسفند) ۱۲ فروند موشک دوربرد به سوی تهران شلیک کرده است. رادیو رژیم در بخشهای خبری صبح و بعدازظهر گزارش داد که عراق امروز نیز چند منطقه مسکونی دیگر را در تهران هدف حمله قرار داد.

* عراق اعلام کرد هواپیماهای آن کشور عصر امروز شهرهای زنجان و همدان را بمباران کردند.

* عراق اعلام کرد که در اثر اصابت یک موشک رژیم به یکی از مناطق مسکونی شهر بغداد عده‌یی کشته و مجروح شدند و تعدادی از منازل نیز منهدم گردید.

* عراق اعلام کرد که هواپیماهای آن کشور امشب شهرهای قزوین و رشت را بمباران کردند.

* به گزارش رادیو رژیم هواپیماهای عراق امروز «یک واحد صنعتی و کارگری» را در استان خوزستان بمباران کردند. بعد از ظهر دیروز نیز «دو مرکز کارگری-صنعتی» در استان خوزستان هدف بمباران قرار گرفتند.

۱۲ اسفند (۲ مارس ۸۸): به گزارش رویتر، روز سه‌شنبه (دیروز) دبیرکل سازمان ملل متحد و شورای امنیت «از تشدید حملات در جنگ ایران و عراق، از جمله حملات موشکی به تهران و بغداد که اخیراً روی داده است، اظهار تأسف نمودند... و از دو کشور خواستار خویشتنداری و تلاش برای خاتمه دادن به جنگ» شدند.

* صدای آمریکا گفت «گزارشهای خبری از تهران حاکی است که قیطره، قلهک، گیشا، مجیدیه، ایرانشهر، سلطنت‌آباد، میدان محسنی، تهران‌کلینیک، میدان راه‌آهن و میدان ۲۵ شهریور هدف حمله [موشکی] قرار گرفته است».

* عراق اعلام کرد که هواپیماهای آن

کشور بعدازظهر امروز در دو حمله جداگانه شهرهای دزفول و کرج را بمباران کردند.

* به گزارش رادیو رژیم، دیشب «کلیه تأسیسات نظامی-اقتصادی» شهرهای مرزی عراق، از جمله بصره، العماره، زرباطیه، علی‌غربی و علی‌شرقی هدف آتش توپخانه سپاه پاسداران قرار گرفت.

* عراق اعلام کرد که از روز دوشنبه (۱۰ اسفند) تاکنون ۲۴ فروند موشک زمین به زمین به سوی ایران، از جمله دو موشک به قم، شلیک کرده است. رادیو رژیم ضمن تأیید حمله موشکی به قم گفت این حمله هیچ‌گونه تلفات جانی نداشته است.

۱۳ اسفند (۳ مارس ۸۸): عراق اعلام کرد در نیمه‌شب چهارشنبه ۱۲ اسفند و ساعتهای مختلف ۱۳ اسفند، ۴ فروند موشک به سوی تهران و قم (سه موشک به تهران و یک موشک به قم) شلیک کرده است.

* به گزارش رادیو رژیم «در حمله موشکی امروز به تهران یک بیمارستان هدف قرار گرفت و ۲۰ تن زخمی شدند... در حمله هوایی به شیراز نیز... ۱۳ تن از شهروندان به شهادت رسیده و ۴۰ تن دیگر مجروح شدند».

* به گزارش رادیو رژیم، سپاه پاسداران در ساعت ۶ و ۴۵ دقیقه بامداد امروز یک موشک دیگر به سوی بغداد شلیک کرد. عراق با تأیید اصابت این موشک به بغداد گفت که بر اثر آن عده‌یی از جمله زنان و کودکان کشته و مجروح شدند.

۱۴ اسفند (۴ مارس ۸۸): به گزارش

رادیو رژیم «دو فروند موشک زمین به زمین همزمان به سوی دو مرکز نظامی در شهر بغداد هدفگیری و شلیک شد».

* عراق اعلام کرد که طی بعدازظهر امروز سه موشک به تهران شلیک کرده است. تاکنون ۳۰ موشک از سوی عراق به تهران و قم شلیک شده است.

* عراق اعلام کرد که رژیم بعدازظهر امروز یک موشک به بغداد شلیک کرد که بر اثر آن عده‌بی کشته و مجروح شدند و به تعدادی از منازل و مغازه‌ها خساراتی وارد آمد.

* خبرگزاری فرانسه گزارش داد: «محمد محلاتی، سفیر ایران در سازمان ملل، روز پنجشنبه تأیید کرد که ایران حاضر به پایان‌بخشیدن به شلیک موشک به بغداد می‌باشد، به شرطی که عراق حملاتش را علیه شهرهای ایران متوقف کند».

۱۵ اسفند (۵ مارس ۸۸): به نوشته فیگارو «به گفته ناظران خارجی، مرکز شهر تهران را ۴۰ درصد ساکنان آن تخلیه کرده‌اند. برای ساکنان تهران موشک‌ها خیلی وحشتناکتر از حمله‌های هوایی هستند».

* عراق اعلام کرد که در اثر گلوله‌باران مناطق مسکونی شهرهای بصره، سلیمانیه، خانیقین و بدره، عده‌بی کشته و مجروح شدند.

* عراق اعلام کرد هواپیماهای آن کشور شامگاه امروز کرج را بمباران کردند.

۱۶ اسفند (۶ مارس ۸۸): عراق

اعلام کرد که امروز ۵ موشک به تهران شلیک کرده است.

* عراق اعلام کرد که هواپیماهای آن کشور دیشب شهر رشت را مورد حمله قرار دادند.

* عراق اعلام کرد هواپیماهای آن کشور پیش از ظهر امروز شهر ایلام، پادگان مریوان، تأسیسات صنعتی شهر میاندواب، شهر سقز، پادگان سنندج و بعد از ظهر شهرهای زنجان، بروجرد، ایلام (برای بار دوم) ملایر، راه‌آهن دورود، تأسیسات صنعتی اراک، تأسیسات اقتصادی خرم‌آباد، شهر دزفول و کارخانه قند غرب شوشتر را مورد حمله و بمباران قرار دادند.

* به گزارش رادیو رژیم، نیروی هوایی رژیم تأسیسات نظامی و اقتصادی شهرهای اربیل و مواضع و مناطق تجمع نیروهای عراقی در سرهانی و فکه را بمباران کردند. همچنین در ساعات مختلف بامداد امروز چهار موشک میانبرد، به همراه آتش توپخانه، به شهرهای بصره و خانیقین شلیک شد.

* به گزارش رادیو رژیم، صبح امروز دو موشک به سوی «سناد نیروی هوایی عراق در بغداد» شلیک شد.

۱۷ اسفند (۷ مارس ۸۸): عراق اعلام کرد امروز سه فروند موشک به تهران شلیک کرده است.

* رادیو رژیم اعلام کرد که هواپیماهای عراق دیشب چند نقطه مسکونی شهر شیراز را بمباران کردند.

* عراق اعلام کرد هواپیماهای آن کشور شهرهای اراک، کرمانشاه و همدان را بمباران کردند.

* رادیو رژیم اعلام کرد که هواپیماهای نیروی هوایی رژیم بامداد امروز «تأسیسات نظامی - اقتصادی» شهر موصل را بمباران کردند.

* به گزارش رادیو رژیم، شرکت مخابرات ایران اعلام کرد که «مصالح عمومی کشور اقتضا می‌کند که ارتباط بین‌المللی ایران، اعم از تلفن و تلکس، به صورت اپراتوری انجام شود».

* عراق اعلام کرد که چهل دقیقه بعد از نیمه‌شب یک موشک به سوی تهران شلیک کرده است.

۱۸ اسفند (۸ مارس ۸۸): به نوشته روزنامه رسالت، رفسنجانی، در یک مصاحبه تلویزیونی، در پاسخ به این سؤال که «رسانه‌های استکباری این طور تفسیر کرده‌اند که علت حمله عراق به شهرها قبول نکردن قطعنامه شورای امنیت توسط ایران است، نظر شما چیست؟» گفت: «این مغالطه است. ما گفتیم که قطعنامه را رد نمی‌کنیم و با دبیرکل توافق کردیم که بندهای قطعنامه جایش عوض شود، یعنی اول متجاوز اعلام شود و بعد مسائل دیگر مطرح شود؛ و عراق این قدر که ما هماهنگی نشان دادیم با قطعنامه هماهنگی نشان نداد...».

* عراق اعلام کرد که در ساعتهای مختلف امروز، دو موشک به تهران، دو

موشک به اصفهان و یک موشک به قم شلیک کرده است.

۱۹ اسفند (۹ مارس ۸۸): عراق اعلام کرد که امروز دو موشک به تهران شلیک کرده و شهرهای دزفول، رشت، کرمانشاه، همدان و نیز مواضع توپخانه رژیم، تأسیسات نظامی - صنعتی منطقه سرپل ذهاب، تأسیسات اقتصادی - نظامی ایلام، تأسیسات صنعتی در شمال دزفول، تأسیسات اقتصادی - نظامی شهر نهاوند را بمباران کرده است.

* به گزارش رادیو رژیم، سپاه پاسداران دو موشک به شهر بغداد شلیک کرد.

۲۰ اسفند (۱۰ مارس ۸۸): عراق اعلام کرد که شهرهای دزفول، اراک و بروجرد را پیش از ظهر امروز بمباران کرده است.

* عراق اعلام کرد که دیشب یک موشک و امروز دو موشک به تهران شلیک کرده است.

* عراق اعلام کرد که نیروی هوایی آن کشور هدفهای زیر را بمباران کرده است: نیروگاه برق و انبارهای سوخت شهر شوشتر، انبارهای سوخت شهر ازنا، تأسیسات صنعتی و اقتصادی شهرکرد و داران، شهرهای دزفول و همدان (دوبار)، مواضع توپخانه رژیم در شرق هورالهویزه، تأسیسات اقتصادی و نظامی شهر گیلانغرب، شهر سرپل ذهاب، فرودگاه هلیکوپتر در مسجد سلیمان، فرستنده رادیویی شهر ایلام، تأسیسات صنعتی شهر خرم‌آباد، کارخانه

سیمان دورود.

* به گزارش رادیو رژیم، نیروی دریایی سپاه پاسداران ۱۰ فروند موشک به بندر ام‌القصر شلیک کرد.

* رادیو رژیم گزارش داد که هواپیماهای رژیم یک مرکز تجمع نیرو در منطقه العماره و تأسیسات نظامی - اقتصادی شهر بصره را بمباران کردند.

* به گزارش رادیو رژیم، امروز سه فروند هواپیمای عراق در منطقه «دورود و همدان و باختران سرنگون شدند. رژیم هم‌چنین اعلام کرد که امروز شش فروند موشک به سوی بصره و خانقین شلیک کرده است.

* به گزارش خبرگزاری فرانسه، اعضای سفارت هلند به همراه خانواده‌هایشان تهران را ترک گفته‌اند. سفير، دفتردار و یک منشی در سفارت خواهند ماند.

* سخنگوی دولت عراق در پایان جلسه «شورای فرماندهی انقلاب و رهبری کشوری حزب بعث» گفت که در جلسه امروز قرار شد از ساعت چهار بعد از ظهر فردا (جمعه ۱۱ مارس ۸۸) به وقت بغداد، براساس شرطهای زیر حملات عراق به شهرهای ایران متوقف شود: ۱- آخرین حمله را عراق انجام دهد، ۲- رژیم به گلوله‌باران یا بمباران یا شلیک موشک به شهرهای عراق نپردازد، ۳- رژیم به هیچ شهر عربی تجاوز نکند، ۴- رژیم به تجاوز جدیدی علیه مرزهای بین‌المللی دست نزند، ۵- تا وقتی رژیم ایران به جنگ با

عراق ادامه دهد، عراق حق دارد هدفهایی را مورد حمله قرار دهد که ماشین جنگی رژیم را تنذیه می‌کنند.

* به گزارش رادیو رژیم، میرحسین موسوی گفت: «تورگوت اوزال، دیروز با ارسال پیامی برای ما و رژیم عراق درخواست کرده است که جنگ شهرها در ساعت ۵ بعدازظهر امروز متوقف شود. ما... معتقدیم جنگ باید جوانمردانه و در جبهه‌های نبرد صورت گیرد... ما این تقاضا را می‌پذیریم و در صورت توقف حمله هوایی و موشکی کامل از سوی رژیم عراق ما نیز این حملات را متوقف خواهیم کرد».

* به گزارش خبرگزاری فرانسه، طبق آماری که رژیم ارائه می‌دهد، در اثر حمله‌های موشکی عراق تاکنون ۳۳۵ نفر کشته و هزار و صد نفر زخمی شده‌اند.

۲۱ اسفند (۱۱ مارس ۸۸): عراق اعلام کرد که یک فروند موشک در ساعت ۹ و ۵ دقیقه روز گذشته و ۸ فروند موشک از ساعت ۲ بامداد تا ساعت ۱۵ و ۳۴ دقیقه امروز به تهران و هم‌چنین سه موشک به شهر قم شلیک کرده است. تاکنون ۶۸ موشک از سوی عراق به شهرهای تهران و قم و اصفهان شلیک شده است.

* عراق اعلام کرد که هواپیماهای آن کشور هدفهای زیر را بمباران کردند: کرمانشاه، همدان (۲ بار)، ایستگاه رادار بندر خمینی، کارخانه گاز مایع ماهشهر، شهر دهلران، فرستنده تلویزیونی ایلام و شهر ایلام (دو حمله جداگانه)، شهر دزفول (۲ بار)، رشت، تأسیسات صنعتی خرم‌آباد، فرستنده تلویزیونی طاهری، تأسیسات

صنعتی اردبیل، سرپل ذهاب، کارخانه قند شاه‌آباد، ایستگاه رادیو بانه و تأسیسات اقتصادی شهر مراغه.

* به گزارش رادیو رژیم سپاه پاسداران دیشب دو موشک به بغداد شلیک کرد. عراق اصابت یک فروند موشک را به بغداد تأیید کرد.

* رادیو رژیم گزارش داد «به دنبال قطع حملات دشمن... در عصر امروز عملیات مقابله به مثل رزمندگان اسلام نیز متوقف شد».

* رادیو رژیم گزارش داد که محل تجمع نیروهای عراقی در شهرهای العماره، طوزخورماتو، شیخ لنگر در استان کرکوک و منطقه فکه، طی ۵ نوبت توسط هواپیماهای رژیم بمباران شده‌اند و چهار فروند موشک زمین به زمین به شهرهای العماره و بصره شلیک شده است.

* عراق اعلام کرد که هواپیماهای آن کشور بعد از ظهر امروز ایستگاه تلمبه‌خانه امام حسن را بمباران کردند.

۲۲ اسفند (۱۲ مارس ۸۸): خبرگزاری رویتر، به نقل از یک سخنگوی نظامی عراق، گزارش داد که در مدت دو هفته «جنگ شهرها»، عراق ۶۸ فروند موشک به ایران شلیک کرده است و خلبانانش ۳۷ شهر ایران را با تقریباً ۳۰۰ تن مواد منفجره بمباران کردند. تا روز جمعه (دیروز) عراق ۵۸ موشک به تهران، ۸ موشک به قم و دو موشک به اصفهان پرتاب کرده است. ایران گفت که حداقل ۳۰ موشک به بغداد و موصل، در شمال عراق، پرتاب کرده

و به بیش از دوازده شهر دیگر عراق حملات هوایی و توپخانه‌یی کرده است.

* به گزارش رادیو رژیم، قرارگاه «خاتم‌الانبیا» اعلام کرد که عملیاتی را، به نام ظفر ۷، در منطقه عملیاتی خرما از آغاز کرده است. در این عملیات مشترک، به ادعای رژیم، ۴۰ کیلومتر مربع از اراضی سلیمانیه اشغال شده است. ۴۵۰ تن از نیروهای عراقی کشته و زخمی و عده‌بی‌اسیر شده‌اند.

* به گزارش رادیو رژیم، هم‌زمان با عملیات ظفر ۷، نیروی زمینی سپاه طی عملیاتی در منطقه عمومی دربندیخان، بیش از ۳۲۰ تن از نیروهای عراقی را کشته یا زخمی کرده و ۱۴۰ تن را به اسارت درآورده است.

* به گزارش رویتر، «عراق اعلام کرد در حمله زمینی نیروهای ایرانی... هزار ایرانی کشته شدند. یک سخنگوی نظامی گفت دو تیپ ایرانی با پشتیبانی تانک درست بعد از نیمه شب حمله کردند اما بعد از چند ساعت درگیری وادار به عقب‌نشینی شدند».

* عراق اعلام کرد که به خاطر ادامه جنگ و تهاجم در بخش عملیاتی شمال و گلوله‌باران شهر حلبچه و یک مجتمع مسکونی در مجاورت آن از طرف رژیم، حمله موشکی به تهران را از سر گرفته و یک موشک به تهران شلیک کرده است.

۲۴ اسفند (۱۴ مارس ۸۸): خبرگزاری فرانسه در گزارشی پیرامون حملات موشکی نوشت: «به گفته یک خارجی ساکن تهران که دوشنبه صبح (دیروز) تلفنی

با وی ارتباط برقرار شد، بعد از شروع مجدد جنگ شهرها... یک نگرانی بزرگ مردم تهران را فرا گرفته است و آنهایی که شروع به بازگشت به تهران کرده بودند، مجدداً پایتخت را ترک گفتند. طبق اظهارات ایرانیانی که اخیراً از ایران آمده‌اند... تعداد زیادی از مردم به ایستگاههای اسکی در کوههای اطراف تهران یا به ساحل دریای خزر پناه برده بودند. ساکنان فقیر جنوب تهران، در گورستان بهشت‌زها واقع در ۳۰ کیلومتری تهران پناه گرفته بودند... برای اجاره یک اتاق به مدت دو شب، در ایستگاههای اسکی در کوه، باید سی‌هزار ریال پرداخت.

* عراق اعلام کرد هواپیماهای آن کشور شهرهای دزفول و کرمانشاه را بمباران کردند.

* به گزارش رادیو رژیم، «قرارگاه خاتم‌الانبیا» اعلام کرد که مرحله اول عملیات بیت‌المقدس ۳ را در منطقه عمومی سلیمانیه آغاز کرده است. به ادعای رژیم بیش از ۱۵۰ نفر از نیروهای عراق در جریان این تهاجم کشته و زخمی شده و ۶۰ تن نیز به اسارت درآمده‌اند.

* عراق اعلام کرد که هواپیماهایش شهرهای سرپل ذهاب، گیلانغرب، ایلام، شوشتر، دزفول و کرمانشاه را بمباران کردند.

* رادیو رژیم از قول دولت اعلام کرد که «اگر لازم باشد ۲۰ سال در صحنه مقاومت کنیم خواهیم ایستاد و از طولانی شدن نبردی که سرنوشت دهه‌ها و قرنهای این ملت محروم بدان وابسته است،

نمی‌هراسیم».

۲۵ اسفند (۱۵ مارس ۸۸): عراق اعلام کرد که هواپیماهای آن کشور چاههای نفتی «امام‌حسن» و نیز شهرهای رشت، بروجرد، ارومیه، سرپل ذهاب و ایستگاه تلویزیونی منطقه طاهری را بمباران کردند.

* به گزارش رادیو رژیم، سپاه پاسداران تأسیسات صنعتی - نظامی شهر نسوه و یک کانال در استان بصره را هدف یازده فروند موشک زمین به زمین قرار داد و تأسیسات شهرهای بصره، ام‌القصر، القرنه، قلعه، صالح را با توپخانه گلوله‌باران کرد.

* به گزارش رادیو رژیم، در اثر حمله‌های هوایی و موشکی دیشب و امروز عراق به شهرهای مختلف ۵۱ تن کشته و عده‌بی نیز مجروح شدند.

* عراق اعلام کرد هواپیماهای آن کشور شهرهای همدان (۲ بار) مسجد سلیمان، شوشتر، ایلام، خرم‌آباد، ملایر، خمین، دزفول، زنجان و شاه‌آباد غرب را بمباران کردند.

* عراق اعلام کرد که دیشب یک موشک و امروز ۶ فروند موشک به سوی تهران شلیک کرده است.

۲۶ اسفند (۱۶ مارس ۸۸): به گزارش رادیو رژیم، سپاه پاسداران ۵ موشک به بغداد شلیک کرد.

* عراق اعلام کرد که از ساعت هشت و نیم صبح تا ساعت ۱۴، ۵ موشک به تهران شلیک کرده است.

* رادیو رژیم اعلام کرد که طی دیشب و امروز ۱۲ فروند موشک زمین به زمین به سوی تأسیسات اقتصادی - نظامی زیر عراق شلیک کرده و چند شهر عراق را زیر آتش توپخانه خود قرار داده است.

* عراق اعلام کرد که هواپیماهای آن کشور کرمانشاه و مراغه را بمباران کردند.

* رادیو رژیم گزارش داد که نیروی زمینی سپاه پاسداران، ۲۰ فروند موشک زمین به زمین به بصره شلیک کرد.

* رادیو رژیم گزارش داد که «در پی آزادسازی شهر خرمال و تسلط کامل بر بیش از ۳۰۰ کیلومتر مربع از شرق استان سلیمانیه»، نیروی زمینی سپاه پاسداران شهر «دوجیله و بیش از ۲۰ روستای اطراف آن را آزاد کردند». به ادعای رادیو رژیم محاصره شهر حلبچه اکنون تشدید شده است. بنا بر همین گزارش مجموع تلفات نیروهای عراقی از آغاز عملیات والفجره ۱ تاکنون از مرز ۵۵۰۰ کشته و زخمی گذشت و تعداد اسیران به ۲۵۵۰ تن رسید.

* رادیو رژیم گزارش داد که در ادامه مرحله سوم عملیات والفجره ۱، نیروهای رژیم موفق شدند شهر حلبچه را به اشغال خود درآورند. به ادعای رژیم، در عملیات والفجره ۱، تاکنون ۱۰۲ روستا اشغال گردیده، بیش از ۸ هزارتن از نیروهای عراقی کشته و زخمی شده و ۳۴۰۰ نفر نیز به اسارت درآمده‌اند.

* به گزارش خبرگزاری فرانسه، سخنگوی ارتش عراق سقوط دو شهر حلبچه و خرمال را اعلام کرد ولی ادعاهای رژیم را در

* عراق اعلام کرد که هواپیماهایش شهرهای کرمانشاه، داراب، شادگان، سلماس، تبریز، سیستم پدافند هوایی تبریز و پل قطور را بمباران کردند.

* عراق اعلام کرد طی شب گذشته، شهر رشت و دزفول را هدف بمباران قرار داده است.

* رادیو رژیم به نقل از اطلاعیه قرارگاه «خاتم‌الانبیا» اعلام کرد که در عملیات والفجره ۱، سپاه پاسداران، با پیشروی در غرب شهر خرمال و به سوی حاشیه شرقی برکه دربندیخان، «موفق شدند دهها روستای کردنشین دیگر استان سلیمانیه عراق را آزاد کنند». رژیم ادعا کرد با اجرای مرحله دوم عملیات والفجره ۱، مجموع تلفات نیروهای عراقی به ۳۱۰۰ کشته و زخمی رسید، و شمار اسیران تخلیه شده به پشت جبهه به ۱۲۰۰ تن افزایش یافت.

۲۷ اسفند (۱۷ مارس ۸۸): عراق اعلام کرد که بامداد امروز تهران را هدف یک موشک قرار داده است.

* عراق اعلام کرد که امروز شهرهای کرمانشاه، تبریز، میانه، ایلام و تأسیسات نفتی شهر شیراز را بمباران کرده است. از سوی دیگر رادیو رژیم اعلام کرد بر اثر بمباران شب گذشته شیراز ۸ تن کشته و عده‌بی مجروح شدند. به گزارش رادیو رژیم، در حمله موشکی امروز عراق به تهران و بمباران شهرهای دیگر، ۲۸ تن کشته و عده‌بی مجروح شدند.

اخبار مقاومت

در سواحل ایران توسط هواپیماهای آن کشور بمباران شد.

* به گزارش رویتر در جنگ نفتکشها در خلیج فارس، یک تانکر متعلق به ژاپن حامل گاز مایع، توسط نیروهای رژیم مورد حمله قرار گرفت که بر اثر آن ۱ نفر کشته شد و ۹ تن مجروح شدند. یک نفتکش متعلق به سنگاپور در تنگه هرمز و یک نفتکش متعلق به قبرس در خلیج فارس مورد حمله عراق قرار گرفتند.

واکنشهای بین المللی

۲۴ اسفند (۱۴ مارس ۸۸): به گزارش خبرگزاری فرانسه، شاذلی قلیبی، دبیرکل جامعه عرب، که به بغداد سفر کرده است، گفت «جوابگویی عراق به تجاوز ایران یک عمل دفاعی مشروع می باشد و این اصرار ایران به ادامه جنگ است که موجب شد عراق با شدت جواب دهد».

۲۶ اسفند (۱۶ مارس ۸۸): به گزارش صدای آمریکا شورای امنیت ملل متحد شب گذشته بیانیه‌یی را پیرامون جنگ ایران و عراق به تصویب رساند که در آن، ضمن ابراز نگرانی عمیق از ادامه جنگ و حمله به مناطق غیرنظامی شهرها، با اصرار از دو طرف متخاصم خواسته شده است که از ادامه این حملات و از اقداماتی که ممکن است باعث جلوگیری از اجرای قطعنامه ۵۹۸ شود، خودداری کنند. در این بیانیه با اشاره به پاراگراف شماره ۱۰ قطعنامه [تحریم تسلیحاتی علیه کشوری که از قطعنامه پیروی نکند] آمده است که قدمهای لازم برای به اجرا گذاردن قطعنامه برداشته خواهد شد.

۲۰ اسفند (۱۰ مارس ۸۸): چهل و چهارمین اجلاس کمیسیون حقوق بشر ملل متحد، که از تاریخ ۱۲ بهمن ماه گذشته کار خود را در ژنو آغاز کرده بود، روز پنجشنبه ۲۰ اسفندماه با تصویب قطعنامه‌یی به اکثریت آرا، دیکتاتوری ضدبشری خمینی را به خاطر نقض مستمر و شدید حقوق بشر برای هفتمین سال متوالی محکوم کرد و بدین ترتیب مقاومت عادلانه مردم ایران به یک پیروزی بزرگ در سطح بین المللی دست یافت. در این قطعنامه نسبت به موارد متعدد و مستند نقض حقوق بشر توسط خمینی، از جمله نقض آزادی و امنیت فردی و نقض آزادی عقیده و مذهب، ابراز نگرانی شده است، این قطعنامه همچنین، با اشاره به اسامی بخشی از شهیدان در لیست اسامی ۱۴۲۰۸ نفر از شهیدان مقاومت، رژیم خمینی را به خاطر کشتار زندانیان سیاسی محکوم کرده و، با استناد به گواهی مجاهدین از بند رسته‌یی که برای بازگوکردن و نشان دادن آثار شکنجه‌های وحشیانه دژخیمان خمینی بر بدنشان بارها با گزارشگر ویژه ملل متحد دیدار کرده‌اند، نسبت به ادامه شکنجه‌های جسمی و روانی در زندانهای خمینی ابراز نگرانی نموده است. بر اساس همین قطعنامه مأموریت گزارشگر ویژه کمیسیون حقوق بشر برای یکسال دیگر تمدید شد. به این قطعنامه ۲۰ کشور رأی موافق و ۵ کشور رأی مخالف دادند، چند کشور نیز از دادن رأی خودداری نمودند یا در جلسه رأی‌گیری شرکت نکردند.

* رادیو رژیم گزارش داد که در مرحله چهارم عملیات والفجره ۱، شهر مرزی نوسود را تسخیر کرده است. به ادعای رژیم، مجموع تلفات عراق در عملیات والفجره ۱، به ۹۲۰۰ کشته و زخمی رسید و تعداد اسیران تخلیه شده به پشت جبهه به ۴ هزار تن افزایش یافت. ۷۰۰ دستگاه تانک و نفربر نیز به غنیمت گرفته شده است.

* به گزارش بی بی سی، «صدام حسین، رئیس جمهوری عراق، در مصاحبه‌یی با الاهرام گفت عراق نوعی موشک ساخته است که می تواند هدفهای خود را در ۸۵۰ کیلومتری داخل ایران، منهدم کند...».

بحران خلیج فارس

۱۸ اسفند (۸ مارس ۸۸): عراق اعلام کرد که هواپیماهای آن کشور به یک هدف بزرگ دریایی در نزدیکی سواحل ایران حمله کردند.

۲۲ اسفند (۱۲ مارس ۸۸): عراق اعلام کرد که یک هدف بسیار بزرگ دریایی را مورد حمله هوایی قرار داده است.

۲۳ اسفند (۱۳ مارس ۸۸): عراق اعلام کرد که هواپیماهایش یک هدف بزرگ دریایی را در نزدیکی سواحل ایران مورد حمله قرار دادند و آن را غرق کردند.

۲۶ اسفند (۱۶ مارس ۸۸): عراق اعلام کرد که شب گذشته یک هدف دریایی

مورد درگیریها تکذیب نمود. سخنگوی مذکور گفت: درگیری وجود ندارد، چرا که ارتش عراق حلبچه و خرمال را تخلیه کرده است.

۲۸ اسفند (۱۸ مارس ۸۸): عراق اعلام کرد که صبح امروز یک موشک و در نوبت دیگر ۶ موشک همزمان به تهران شلیک کرده است. از سوی دیگر رادیو رژیم اعلام کرد بر اثر حملات موشکی بعدازظهر عراق ۸ تن کشته و چند تن دیگر زخمی شدند.

* عراق اعلام کرد، هواپیماهای آن کشور روز گذشته دزفول، کرمانشاه، زنجان و پیش از ظهر امروز دزفول، صلاحی، کرمانشاه و ایلام را بمباران کرده‌اند. از سوی دیگر رژیم اعلام کرد که بعدازظهر امروز شهرهای شیراز، اندیمشک، دزفول، زنجان، باختران، ایلام، آبادان و تبریز هدف حمله‌های هوایی عراق قرار گرفت که بر اثر آن عده‌یی کشته و زخمی شدند و چند روستای حومه مریوان نیز هدف بمباران شیمیایی قرار گرفت.

* رادیو رژیم اعلام کرد که شهرهای اربیل و موصل را در عراق، بمباران کرده و از ساعت ۱۸ روز گذشته تا ۶ صبح امروز ۴ موشک زمین به زمین به شهرهای بصره، خانقین و بانمیل و در بعد از ظهر ۲ موشک به شهر موصل شلیک کرده است.

* رژیم اعلام کرد که سپاه پاسداران ۲۴ موشک به سوی زبیر، الحارثه و شبیر شلیک کرده و شهر بصره و تأسیسات اقتصادی - نظامی سه شهر دیگر را هدف آتش توپخانه قرار داده است.

در جریان اجلاس، هیأت نمایندگی مقاومت ایران تماسهای گسترده‌یی با مسئولان اجلاس و سفیران و نمایندگان کشورهای مختلف عضو کمیسیون داشتند. در روز سیزدهم اسفندماه، یک کنفرانس مطبوعاتی افشاگرانه با حضور حمید اسدیان و مجاهد از بندرسته علی‌امانی، در محل کاخ ملل متحد برگزار گردید که عده زیادی از خبرنگاران رسانه‌های مختلف در آن شرکت داشتند و بازتاب گسترده‌یی در رسانه‌های خبری جهان یافت.

در اجلاس کمیسیون حقوق بشر ملل متحد، نماینده رژیم، در برابر افشاگریهای هیأت نمایندگی مقاومت ایران و سخنرانیهای نمایندگان کشورهای مختلف، به جای پاسخگویی به موارد مشخص، به متهم کردن مجاهدین و مقاومت پرداخت و گفت: «بیش از ۹۰ درصد اتهامهای مندرج در گزارش نماینده ویژه، مربوط به اعضا و هواداران سازمان مجاهدین خلق است که فعالیتهای نظامی خود را افزایش داده‌اند،

...تجربه گذشته نشان می‌دهد که در تمامی موارد وقتی که زندانیان عفو شده‌اند، در صدی از آنان ... به پایگاههای مجاهدین در عراق رفته و درگیر اعمال نظامی خشونت‌آمیز شده‌اند». وی گفت: «مجاهدین هم نقض حقوق بشر می‌کنند و من اسم آنها را در قطعنامه نمی‌بینم. اگر قرار است ما محکوم شویم آنان نیز باید محکوم شوند». لازم به یادآوری است که گزارشگر ویژه ملل متحد در گزارش خود به کمیسیون حقوق بشر، به دفعات به اسناد و مدارک ارائه شده از جانب مجاهدین خلق استناد کرده است.

۲۴ اسفند (۱۴ مارس ۸۸): فرماندهی کل ارتش آزادیبخش ملی اعلام کرد که در آستانه نوروز، فرمان آزادی ۲۰۰ تن از اسیران جنگی توسط مسعود رجوی امضا شد و به آنان ابلاغ گردید. دهها تن از این عده خواستار پیوستن به ارتش آزادیبخش ملی شدند.

آدرس ماهنامه:

SHOWRA

BP 18

95430 AUVERS-SUR-OISE

FRANCE

SHOWRA
REVUE MENSUELLE DU CONSEIL NATIONAL DE LA RESISTANCE D'IRAN
n° 38 Mars 1988 — ESFAND 1366

Prix : 30 F